



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



تفسیر قرآن کریم
جزء ۳

مختصراً قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر قرآن کریم جزء ۳۰

نویسنده:

محسن قرائتی

ناشر چاپی:

مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	تفسیر قرآن کریم جزء ۳۰
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست سوره ها
۱۴	سوره نبأ
۲۵	سوره نازعات
۳۷	سوره عبس
۴۵	سوره تکویر
۵۱	سوره انفطار
۵۶	سوره مطلقین
۶۶	سوره انشقاق
۷۲	سوره بروج
۷۹	سوره طارق
۸۳	سوره اعلی
۹۵	سوره غاشیه
۱۰۱	سوره فجر
۱۱۰	سوره بلد
۱۱۸	سوره شمس
۱۲۴	سوره لیل
۱۳۰	سوره ضحی
۱۳۵	سوره انشراح
۱۳۹	سوره تین
۱۴۲	سوره غلق

۱۵۰	سوره قدر
۱۶۱	سوره بینه
۱۶۷	سوره زلزله
۱۷۲	سوره عادیات
۱۷۶	سوره قارعه
۱۷۹	سوره تکوین
۱۸۵	سوره عصر
۱۹۰	سوره هُمزَه
۱۹۲	سوره فیل
۱۹۴	سوره قریش
۱۹۶	سوره ماعون
۲۰۱	سوره کوثر
۲۱۲	سوره کافرون
۲۱۴	سوره نصر
۲۱۸	سوره مَسَد
۲۲۲	سوره توحید
۲۲۸	سوره فُلُق
۲۳۷	سوره ناس
۲۴۱	درباره مرکز

تفسیر قرآن کریم جزء ۳۰

مشخصات کتاب

سرشناسه: قرائتی، محسن، ۱۳۲۴ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر قرآن کریم جزء ۳۰ / محسن قرائتی

مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: [۲۱۴] ص؛ ۹×۲۰/۵ س.م.

شابک: ۹۸۷-۶۰۰-۵۴۲۱-۳۷-۸-۲۰۰۰

یادداشت: نمایه.

موضوع: تفاسیر

شناسه افزوده: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن

رده بندی کنگره: ۱۰۲/۶۲/BP/ق ۴ ت ۷ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۸

مرکز پخش: تهران - تلفن و نمابر ۶۶۹۴۶۳۶۳

WWW.Qaraati.ir

ص: ۱

اشاره

فهرست سوره ها

سوره نبأ ۷

سوره نازعات ۱۷

سوره عبس ۲۷

سوره تکویر ۳۵

سوره انفطار ۴۱

سوره مطففین ۴۶

سوره انشقاق ۵۵

سوره بروج ۶۱

سوره طارق ۶۷

سوره اعلیٰ ۷۱

سوره غاشیه ۸۰

سوره فجر ۸۶

سوره بلد ۹۴

سوره شمس ۱۰۱

ص: ۵

سوره لیل ۱۰۷

سوره ضحیٰ ۱۱۳

سوره انشراح ۱۱۸

سوره تین ۱۲۲

سوره علق ۱۲۵

سوره قدر ۱۳۲

سوره یٰسین ۱۳۹

سوره زلزله ۱۴۵

سوره عادیات ۱۴۹

سوره قارعه ۱۵۲

سوره تکاثر ۱۵۵

سوره عصر ۱۶۰

سوره همزه ۱۶۴

سوره فیل ۱۶۶

سوره قریش ۱۶۸

سوره ماعون ۱۷۰

سوره کوثر ۱۷۵

سوره کافرون ۱۸۵

سوره نصر ۱۸۷

سوره مسد ۱۹۱

سوره توحيد ۱۹۴

سوره فلق ۱۹۹

سوره ناس ۲۰۵

ص: ۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ «۲» عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ «۳» الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ «۴» كَلَّا سَيَعْلَمُونَ «۵» ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ

درباره چه از یکدیگر می پرسند؟ از خبر بزرگ. همان که ایشان در باره آن اختلاف دارند. چنین نیست؛ زود است که بدانند. باز چنین نیست؛ زود است که بدانند.

نکته ها:

واژه «نبأ» به معنای خبر مهم و حتمی است که از آیات بعد فهمیده می شود مراد از آن خبر برپاشدن قیامت و رستاخیز است.

در روایات، حضرت علی علیه السلام به عنوان یکی از مصادیق «نبأ عظیم» معرفی شده اند. (۱)

درباره معاد، کفار چند گروهند: «الذی هم فيه مختلفون» بعضی آنرا محال و برخی بعید دانسته و برخی تردید می ورزند و برخی دیگر لجاجت می کنند.

سؤال، گاهی برای فهمیدن مطلب است که مورد تأیید و تأکید قرآن است، چنانکه می فرماید: «فسلوا اهل الذکر» (۲) اما گاهی سؤال، برای ایجاد تشکیک و تردید در ذهن دیگران است، آنهم در امور قطعی و حتمی مانند وقوع قیامت که قرآن در این آیات، آن را مورد مذمت قرار می دهد.

ص: ۷

۱- ۱. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۲. نحل، ۴۳.

۱- شروع سخن با طرح سؤال، در تأثیر کلام مؤثر است. «عمّ يتساءلون»

۲- تشکیک در قیامت، کار کافران است. «یتساءلون عن النّبأ العظیم»

۳- اگر سوال طبیعی بود باید جواب داد: «یستلونک ... قل» ولی اگر شیطنت بود. برخورد لازم است. «کلا سیعلمون»

۴- در برابر طعنه و کنایه به مقدّسات و باورهای قطعی، با قاطعیّت باید سخن گفت. «کلا»

۵- در برابر تردید، باید حرف حق را تکرار کرد. «کلا سیعلمون... کلا سیعلمون»

۶- قیامت دور نیست. «سیعلمون» (حرف سین رمز نزدیک بودن است)

۷- قیامت، روز کشف حقائق است. «سیعلمون»

«۶» أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا «۷» وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا «۸» وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا «۹» وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا «۱۰» وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَاسًا «۱۱» وَ
جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا

آیا زمین را بستر قرار ندادیم؟ و کوهها را (همچون) میخ ها؟ و شما را جفت آفریدیم. و خواب را مایه آرامش شما قرار دادیم.
و شب را پوششی ساختیم. و روز را وقت تلاش و معاش قرار دادیم.

نکته ها:

«اوتاد» جمع «وتد» به معنای میخ است و تشبیه کوه به میخ، از معجزات علمی قرآن است. ریشه کوه ها در عمق زمین، مانع حرکت لایه های زمین و وقوع زلزله های دائمی است. کوهها همچون میخ، چند برابر آنچه در بیرون اند، در دل زمین فرورفته اند، بگذریم که کوه ها منافع دیگری نیز دارند: حافظ برفها برای تابستان، مانع تند بادهای، علامت و نشانه راهها، محل معادن و سنگها و غارها و عامل ایجاد درّه ها هستند که هر یک در جای خود برای زندگی ضروری است.

«سبات» به معنای قطع کار و تعطیل کردن آن است که موجب آسایش و آرامش جسم و روان می شود.

۱- مشت نمونه خروار است. مطالعه در هستی، بهترین راه خداشناسی و معادشناسی است. «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهَادًا...»

۲- انسان در دادگاه عقل و وجدان خدا پرست است و می‌توان از وجدان او درباره قدرت الهی سوال کرد. «أَلَمْ نَجْعَلِ»

۳- از قدرت خدا به آفرینش زمین و آسمان و دیگر پدیده‌های طبیعی، به قدرت او برای برپایی قیامت، استدلال کنید. «الْأَرْضَ... الْجِبَالَ... اللَّيْلَ... النَّهَارَ...»

۴- پس از طرد افکار باطل، بر عقاید حقتان استدلال کنید. «كَلَّا سَيَعْلَمُونَ... أَلَمْ نَجْعَلِ»

۵- اگر روحیه لجاجت نباشد، انسان از همین زمین و زمان و خواب و خوراک می‌تواند درس بگیرد. «الْأَرْضَ... اللَّيْلَ... النَّهَارَ...»

۶- قدرت و حکمت الهی در آفرینش ما و هستی، دلیل آن است که ما را با مرگ رها نخواهد کرد. «خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا... نَوْمَكُمْ سَبَاتًا... النَّهَارَ مَعَاشًا»

«۱۲» وَبَيْنَنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا «۱۳» وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا «۱۴» وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا «۱۵» لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا «۱۶» وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا

و بر فراز شما هفت (آسمان) استوار بنا کردیم. و (خورشید را) چراغی فروزان قرار دادیم. و از ابرهای متراکم و فشرده، آبی فراوان فرو فرستادیم. تا بوسیله آن دانه و گیاه و باغهای پر درخت بیرون آوریم.

نکته‌ها:

«معصرات» از «عصر» به معنای فشردن، یا صفت ابرهای باران زاست که گویا چنان خود را می‌فشردند که باران بیارند و یا صفت بادهایی که ابرها را متراکم و فشرده می‌سازد تا از آنها باران بیارد. (۱)

ص: ۹

پیام ها:

۱- خداوند اداره هستی را بر اساس یک نظام مشخص (نظام سببیت و علت و معلول) قرار داده است. (نور و حرارت خورشید همراه با ابر و باران، عامل تولید دانه و گیاه می شود.) «سراجاً وهاجاً... ماءً سجاجاً لنخرج به حباً و نباتاً»

۲- قرآن، شعر نیست، اما از آهنگ و موسیقی خاصی برخوردار است. «وهاجاً، ثجاجاً، نباتاً»

۳- اسباب و وسایل طبیعی، نباید ما را از خداوند غافل کند. «لنخرج به...»

۴- خداوندی که زمین مرده را با نزول باران به صورت بوستانی پر درخت در می آورد، از زنده کردن مردگان عاجز نیست. «لنخرج به... جنات الفافاً»

«۱۷» إِنَّ يَوْمَ الْفُضَيْلِ كَانَ مِيقَاتاً «۱۸» يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً «۱۹» وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَاباً «۲۰» وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً

همانا روز جدایی، وعده گاه (ما با شما) است. روزی که در صور دمیده شود و گروه گروه می آید. و آسمان گشوده شود و به صورت درهایی باز در آید. و کوه ها روان شوند و چون سراب گردند.

نکته ها:

قیامت از جهتی «یوم الجمع» است که همه در آن اجتماع کنند و از جهتی «یوم الفصل» نامیده شده، زیرا خوبان از بدان و حق از باطل جدا و به اختلافات فیصله داده می شود.

در روایات می خوانیم که در قیامت مردم به گروه های مختلفی تقسیم می شوند و هر گروه به شکلی؛ سخن چین در قیافه میمون، حرام خوار در شکل خوک، رباخوار در قالب وارونه، قاضی ظالم به صورت کور، خودپسند کر و لال، عالم بی عمل در حال جویدن زبان، همسایه آزار بی دست و پا، سعایت کننده آویخته بر آتش، هوسباز بدبو، و فخر فروشان به لباس با لباس دوزخی محشور می شوند. (۱)

ص: ۱۰

۱- دنیا، مقدمه قیامت است و این همه نعمت عبث و بیهوده نیست. «اِنَّ يَوْمَ الْفِصْلِ كَانَ مِيقَاتًا»

۲- زمان قیامت از قبل نزد خداوند معلوم است. «كان مِيقَاتًا»

۳- قیامت نیز نظامی دارد «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»

۴- در قیامت، نظام آسمان و زمین دگرگون می شود. «فتحت السماء... سیرت الجبال»

۵- انسان با مرگ، رها و فراموش نمی شود. «يوم الفصل كان مِيقَاتًا»

۶- به پیوندها و روابط دنیوی دلخوش نباشید که روزی همه چیز گسسته می شود. «يوم الفصل»

۷- ارتباط زمین و آسمان و اهل آنها، در قیامت توسعه می یابد. «فتحت السماء»

«۲۱» اِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا «۲۲» لِلطَّاعِينَ مَثَابًا «۲۳» لَا يَبِثِّينَ فِيهَا اَحْقَابًا «۲۴» لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا «۲۵» اِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَاقًا «۲۶» جَزَاءً وَفَاقًا «۲۷» اِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا «۲۸» وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا «۲۹» وَكُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا «۳۰» فَذُوقُوا فَلَنْ نَّزِيدَكُمْ اِلَّا عَذَابًا

همانا دوزخ، کمین گاهی است. برای سرکشان، جایگاه و بازگشتگاهی است. روزگاران در آن به سر برند. در آن دوزخ، نه خنکی چشند و نه آشامیدنی. مگر آب جوش و خونابه و چرکابه ای. که این، کیفری مناسب گناه آنهاست. آنان بودند که به روز حساب، امید و باوری نداشتند. و آیات ما را به سختی تکذیب می کردند. (ولی) ما حساب همه چیز را در کتاب خود داشتیم. پس بچشید که جز عذاب بر شما نمی افزایم.

نکته ها:

«مرصاد» یعنی کمین گاه و «طاعین» از «طغیان»، بی اندازه پیش رفتن در معصیت است.

«مثاب» از «أوب» به معنای قرارگاه و رجوع است و فرجام را از آن جهت مثاب گویند

که انسان با عمل خود آن را فراهم کرده و اکنون به آن باز می‌گردد.

«احقاب» جمع «حُقب» به معنای مدت طولانی است.

در روایات می‌خوانیم: «احقاب» جمع «حُقب» و هر حقب شصت سال و به گفته بعضی هشتاد سال است که هر روز آن مثل هزار سالی است که شما در دنیا می‌شمارید. (۱)

«حمیم»، آب داغ و «غساق»، آب زردی است که از زخم و چرک و خون خارج می‌شود.

ممکن است معنای آیه چنین باشد که جهنم برای همه در کمین است ولی متقین از آن عبور می‌کنند و برای مجرمان جایگاه می‌شود. «لَطَاغِين مَثَابَا»

با توجه به عدالت الهی که کیفر و جزا مطابق عقائد و کردار است، «جزاء وفاقاً» پس زیادی عذاب در آیه «فلن نَزیدکم الا عذاباً» به خاطر زیادی کفر و فرار از حق است. «فلم یزدهم دعائی الا فراراً» (۲) چون در برابر هر دعوتی از انبیا، فرار کفار بیشتر می‌شود، خداوند نیز عذاب آنان را بیشتر می‌کند.

در دوزخ، به جای سردی، گرمی و به جای شراب، غساق است. «برداً و لا شراباً الا حمیماً و غساقاً»

پیام‌ها:

۱- دوزخ، از هم اکنون در کمین خلفکاران است. «ان جهنم کانت مرصداً»

۲- گرفتار شدن و به دام افتادن مجرمان، امری قطعی است. «مرصداً للطاغین»

۳- طغیان‌گری، نشانه دوزخیان است. «للطاغین»

۴- کیفرهای الهی عادلانه است. «جزاء وفاقاً»

۵- حتی احتمال حساب و کتاب در قیامت، برای کنترل انسان کافی است. «لایرجون حساباً»

۶- بی‌اعتقادی به قیامت، رمز طغیان است. «لطاغین... لایرجون حساباً»

۷- انکار قیامت، زمینه انکار همه چیز است. «لا یرجون حساباً و کذبوا بآیاتنا کذاباً»

۸- ریز و درشت کارها حساب و کتاب دارد و خداوند احاطه علمی به همه چیز

١-٥. تفسير نورالثقلين.

٢-٦. نوح، ٦.

دارد و این احاطه، ثابت و باقی است. («کتاباً» رمز ثبوت و بقا است) «کَلَّ شَىْءٍ أَحْصِيْنَاهُ كِتَابًا»

«۳۱» إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا «۳۲» حِدَائِقَ وَأَعْنَابًا «۳۳» وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا «۳۴» وَكَأْسًا دِهَاقًا «۳۵» لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا «۳۶»
جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا

همانا برای اهل پروا، رستگاری و کامیابی بزرگی است. انواع باغ ها و انگورها. و همسرانی زیبا و دلربا، همانند و هم سال و جام هایی سرشار. در آنجا نه بیهوده ای شنوند و نه تکذیبی. پاداشی از طرف پروردگارت و عطایی از روی حساب.

نکته ها:

«مفاز» یا به معنای محل کامیابی است و یا خود کامیابی. «حدائق» جمع «حدیقه» باغ دیواردار را گویند. «کواعب» جمع «کاعب» دختری را گویند که تازه سینه اش بر آمده باشد، «اتراب» جمع «ترب» به معنای هم سن و سال و هم شکل و شمائل است. شاید مراد این باشد که حوریان بهشتی در زیبایی بر یکدیگر برتری ندارند، کلمه کاس به معنای جام بلورین و دهاق به معنای لبریز است. البته بعضی آن را از ریشه دَهَقَ به معنای گره زدن پی در پی گرفته اند، یعنی جام های شراب پیپی عرضه می شود.

انگور در میان میوه ها جایگاه خاصی دارد و لذا به صورت جداگانه ذکر شده است. «حدائق و اعناباً»

پیام ها:

۱- بیم و امید باید در کنار هم باشد. در این سوره پاداش متقین در برابر کیفر طاغین قرار گرفته است. «انَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاعِينَ... انَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا»

۲- کامیابی و رستگاری در سایه نعمت های مادی و معنوی است. «انَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا» (کلمه «حدائق» رمز نعمت های مادی و کلمه «لا یسمعون» رمز نعمت های معنوی است.)

۳- نعمت های بهشتی، انسان را گرفتار غرور و غفلت و یاوه گوئی و بدمستی

ص: ۱۳

نمی کند. «لا یسمعون»

۴- جلساتی که در آن لغو و دروغ نباشد، جلسات بهشتی است. «لا یسمعون فیها لغواً و لا کذاباً»

۵- نه تنها کیفرها عادلانه است. «جزاءً وفاقاً» بلکه پادشها نیز حساب و کتاب دارد. «عطاءً حساباً»

۶- در جامعه بهشتی، افراد یکدیگر را تکذیب نمی کنند و اعتماد و اطمینان میان آنها حاکم است. «و لا کذاباً»

۷- پادشاهای الهی، عطا و تفضل اوست نه اینکه ماطلبی داشته باشیم. «جزاءً من ربک عطاءً»

۸- لازمه ربوبیت، نظام کیفر و پاداش است. «جزاءً من ربک»

۹- پادشاه الهی به متقین حساب دارد. هر که تقوای بیشتری دارد پاداش بیشتری خواهد داشت. «عطاءً حساباً»

«۳۷» رَبِّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً

(پروردگار تو) پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست می باشد، او سر چشمه رحمت است. (با این وصف) کسی را یارای خطاب با او نیست.

پیام ها:

۱- تدبیر اداره امور همه هستی برای خدا یکسان است. آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست، برای او تفاوتی ندارد. «رَبِّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا»

۲- پیامبر اکرم مقام بس والائی دارد. گویا او در یک کفه و تمام هستی در کفه دیگر است. «رَبِّكَ... رَبِّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ»

۳- ربوبیت الهی بر اساس رحمت است. «رَبِّ - الرَّحْمَنِ»

۴- حق گفتگوی خودسرانه و معترضانه در قیامت نیست. «لا یملکون منه خطاباً»

«۳۸» يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صِيْفًا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَدِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا «۳۹» ذَلِكِ الْيَوْمَ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَى رَبِّهِ مَثَابًا

ص: ۱۴

روزی که روح و فرشتگان به صف ایستند، کسی سخن نگوید جز آن که (خدای) رحمان به او اجازه دهد و او سخن صواب گوید. آن روز، روز حق است (و محقق خواهد شد). پس هر که بخواهد، راه بازگشتی به سوی پروردگارش انتخاب کند.

نکته ها:

واژه «روح» در قرآن گاهی به صورت مطلق آمده، مانند این آیه و آیه ۴ سوره قدر، «تنزل الملائکه و الروح» که معمولاً در این موارد، در برابر ملائکه قرار گرفته است و گاهی به صورت مقید آمده، مانند روح القدس، روح الامین.

از روایات بر می آید که روح، یا مخلوقی است برتر از فرشته و یا اگر فرشته است، برترین فرشتگان است. چنانکه در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: روح، فرشته ای برتر از جبرئیل و میکائیل است. (۱)

در روایات می خوانیم که مراد از «الآ- من اذن له الرحمن و قال صواباً» امامان معصوم هستند که از جانب خداوند اذن دارند سخن صواب و حق گویند. (۲)

پیام ها:

۱- نه فقط انسان و جنّ، بلکه فرشتگان نیز در صحنه قیامت حاضر می شوند. «یوم یقوم الروح و الملائکه»

۲- رعایت نظم و انضباط و آمادگی برای انجام دستورات، از ویژگی های فرشتگان الهی است. «یقوم الروح و الملائکه صفّاً»

۳- در قیامت شفاعت منوط به اذن خداوند است. «لا یتکلّمون الاّ من اذن له الرحمن و قال صواباً»

۴- انسان در انتخاب راه آزاد است. «فمن شاء»

۵- قیامت، روزی است که هم وقوع آن حق است و هم بر اساس حق عمل می شود. «الیوم الحق»

ص: ۱۵

۱- ۷. تفسیر نمونه.

۲- ۸. تفسیر نورالثقلین.

۶- چون قیامت حق است، پس راهی را انتخاب کنیم که به سوی او باشد. «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مِثَابًا»

«۴۰» إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

همانا ما شما را از عذابی نزدیک بیم دادیم، روزی که انسان به آنچه از پیش فرستاده بنگردد و کافر گوید: ای کاش خاک بودم.

پیام ها:

۱- برای افراد غافل، هشدار و انذار مهمتر از بشارت است. «اَنَا أَنْذَرْنَاكُمْ»

۲- دلیل غفلت آن است که مردم، قیامت را دور می پندارند. «عَذَابًا قَرِيبًا»

۳- پشیمانی، دلیل بر اختیار انسان است. «یا لیتنی کنت تراباً»

۴- در قیامت، انسان ناظر بر عملکرد خویش است. «ینظر المرء ما قدّمت یداه»

۵- سرنوشت اخروی هر کس به دست خود اوست. «ینظر المرء ما قدّمت یداه»

۶- خاک یک دانه می گیرد، یک خوشه می دهد، ولی کفار صدها دلیل و برهان می شنوند ولی یکی را نمی پذیرند. پس خاک بر کافر برتری دارد. «کنت تراباً»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۱۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا «۲» وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا «۳» وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا «۴» فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا «۵» فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا

سوگند به فرشتگانی که جان (کافران) را به سختی می گیرند. سوگند به فرشتگانی که جان (مؤمنان) را به آسانی و نشاط می گیرند. سوگند به فرشتگانی که (در انجام فرمان الهی) به سرعت شناورند. و (در انجام مأموریت) بر یکدیگر سبقت گیرند. و امور (بندگان) را تدبیر کنند.

نکته ها:

«نزع» به معنای جدا کردن با کندن و کشیدن است. «غرق» و «اغراق» به معنای شدت است. «نشط» به معنای گشودن گره است و نشاط یعنی آنکه عقده های روحی باز شوند. بر خلاف بعضی انسان ها که نمازشان با کسالت و انفاقشان با کراهت است، فرشتگان الهی در انجام مأموریت ها با نشاط هستند. «ناشط» به کسی گویند که کاری را با رغبت انجام می دهد. همچنین این کلمه، در مورد کسی که سطل آب را از چاه بیرون می کشد، گفته می شود، گویا فرشتگان جان مؤمنان را به آرامی بیرون می کشند. (۱)

«نازعات» و «ناشطات» در واقع دو وصف برای طایفه ای از فرشتگان است و چون کلمه «طائفه» مؤنث است این صفات نیز مؤنث آمده است.

ص: ۱۷

«سابحات» از «سیح» به معنای حرکت سریع در آب یا هواست. اشاره به اینکه فرشتگان در انجام مأموریت های الهی سریع و چابک هستند.

به فرموده حضرت علی علیه السلام، فرشتگان با آرامی و رفاقت جان مؤمنین را می گیرند. «يقبضون ارواح المومنين يسألونها سألًا رفيقاً»^(۱)

سوگند خداوند به فرشتگان، هم نشانه اهمیت و جایگاه فرشتگان در نظام هستی است و هم اهمیت امری که برایش سوگند یاد شده است.

ممکن است پنج صفتی که در این آیات آمده، برای پنج گروه فرشته باشد و ممکن است برای یک گروه باشد، به این معنا که به محض صدور فرمان از جا کنده و با نشاط پیگیری و با سرعت حرکت می کنند و از یکدیگر سبقت می گیرند تا فرمان را مدبرانه انجام دهند.^(۲)

پیام ها:

۱- هر کس دل بسته تر به مادیات باشد، دل کندش از آن سخت تر خواهد بود. «والنازعات غرقا»

۲- لحظه مرگ، آغاز پاداش و کیفر است. «غرقا، نشطا»

۳- هر دسته از فرشتگان مأمور کاری مخصوص اند. «النازعات، الناشطات، السابحات»

۴- نشاط داشتن در انجام مأموریت یک ارزش است. «والناشطات نشطا»

۵- تمام هستی میدان کار فرشتگان است. «والسابحات سبحا»

۶- فرشتگان در انجام مأموریت الهی بر یکدیگر سبقت می گیرند. «فالسابقات»

۷- فرشتگان، کار خود را به نحو احسن انجام می دهند. «غرقا، نشطا، سبحا، سبقا»

۸- با اینکه تدبیر هستی با خداست: «يدبر الامر»^(۳) ولی خداوند به فرشتگان نیز اجازه تدبیر داده است. «فالمدبرات امرا»

۹- فرشتگان در اداره و تدبیر مهارت لازم را دارند. «فالمدبرات امرا»

ص: ۱۸

۱- ۱۰. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۱۱. تفسیر المیزان.

۱۰- تدبیر و مدیریت امور، نیازمند نشاط و سبقت و چابکی است. «الناشطات، السابحات، السابقات، المدبرات»

۱۱- نظام هستی تصادف نیست، بر اساس تدبیر است. «فالمدبرات...»

۱۲- تدبیر ارزشی است که به خاطر آن می توان سوگند یاد کرد. «فالمدبرات امراً»

«۶» يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ «۷» تَتَّبِعَهَا الرَّادِفَةُ «۸» قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ «۹» أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ «۱۰» يَقُولُونَ أَءِنَّا لَمَمْرُودُونَ فِي الْحَيَاةِ
«۱۱» أَءِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخْرَةً «۱۲» قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ «۱۳» فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ «۱۴» فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ

روزی که زلزله وحشتناک همه چیز را به لرزه در آورد. و به دنبال آن لرزه دیگری واقع شود. در آن روز، دل‌هایی ترسان و لرزان است. و چشم‌ها (از ترس) فرو افتاده. (آنان که در دنیا) می‌گویند: آیا (پس از مرگ) ما به زندگی نخستین باز گردانده می‌شویم؟ آنگاه که استخوان‌هایی پوسیده شدیم؟ (با خود) گویند: در این صورت، این بازگشتی زیانبار است. جز این نیست که آن بازگشت، با یک صیحه عظیم است. که ناگهان همگی در صحرای محشر حاضر شوند.

نکته‌ها:

«راجفه» به معنای اضطراب و لرزه شدید است. «اراجیف» به کلمات فتنه‌انگیز که مایه اضطراب باشد گفته می‌شود.

«رادفه» از «ردیف» به معنای در پی آمدن است و به پس لرزه‌ها گفته می‌شود. شاید زمین لرزه اول به خاطر صور اول باشد که همه می‌میرند و مراد از «رادفه» صور دوم باشد که همه زنده می‌شوند. چنانکه در آیه ۶۸ سوره زمر به هر دو تصریح شده است.

«واجفه» به حرکت یا اضطراب شدید و سریع گفته می‌شود و «خاشعه» به کسی گویند که سر به زیر انداخته و به زمین چشم دوخته است.

«حافره» به معنای آغاز و ابتدای هر چیزی است. بنابراین کافران از بازگشت به زندگی نخستین تعجب می‌کردند. اما ممکن است «حافره» به معنای «محفوره» باشد، یعنی

قبری که در زمین حفر می کنند، که در این صورت معنا چنین می شود: آیا بعد از مردن، از قبرهایمان برمی گردیم و زنده می شویم؟ (۱)

«نخره» استخوان پوسیده ای است که با اندک فشاری از هم بپاشد.

دل‌هایی که در دنیا از خوف خدا لرزان باشد «وجلّت قلوبهم» (۲) در آخرت در امان است. «لاخوف علیهم و لا هم یحزنون» (۳) و دل‌هایی که در دنیا آرامش غافلانه دارند، آنجا مضطربند. «قلوب یومئذ واجفه»

«زجر»، راندن با فریاد و صداست و «زجره» شاید همان نوحه دوم در صور باشد که مقدمه زنده شدن تمام مردگان می شود و «ساهره» زمین هموار قیامت است، زیرا در آن سرزمین، چشم‌ها به خواب نمی رود و در حال سَهَر است.

پیام‌ها:

۱- دگرگونی نظام طبیعت از مقدمات رستاخیز است. «ترجف الراجفه...»

۲- زلزله‌های قیامت در یک مرحله نیست، پی در پی هستند. «الراجفه... الرادفه»

۳- در قیامت همه نگران نیستند، بعضی دل‌ها دلهره دارند. «قلوب»

۴- ارتباط عمیقی بین روح و جسم برقرار است. «قلوب... واجفه، ابصارها خاشعه»

۵- گروهی از مردم، با طرح سؤالات تکراری، وقوع قیامت را انکار می کنند. «یقولون ءأنا لمردودون؟»

«۱۵» هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى «۱۶» إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِاللَّوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى «۱۷» اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى «۱۸» فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ «۱۹» وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ

آیا سرگذشت موسی به تو رسیده است؟ آنگاه که پروردگارش او را در سرزمین مقدس طوی ندا داد: به سوی فرعون برو که او سرکشی کرده است. پس به او بگو: آیا می خواهی که (از پلیدی‌ها) پاک شوی؟ و ترا به سوی پروردگارت هدایت کنم تا بترسی (و سرکشی نکنی).

ص: ۲۰

۱- ۱۳. تفسیر المیزان.

۲- ۱۴. انفال، ۲.

۳- ۱۵. یونس، ۶۲.

«واد» همان وادی است که درّه میان دو کوه یا دو تپه را گویند و «طوی» درّه ای در پائین کوه طور است.

«خشیت» به ترسی گویند که ناشی از ایمان به عظمت خداوند باشد.

«ترگی» از «زکات» به دو معناست: رشد و نمو، پاکی و طهارت.

جایگاه گفتگو با خداوند باید پاک و مقدّس باشد. چنانکه در این آیه می فرماید: «ناداه ربّه بالواد المقدّس» و در آیات دیگر می خوانیم:

«طهر بیتی للطائفین و القائمین و الزّکع السجود»^(۱)، (خداوند به ابراهیم فرمود:) خانه مرا برای طواف کنندگان و برپا ایستادگان و رکوع و سجودکنندگان (نمازگزار)، پاکیزه بدار.

«ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله»^(۲)، مشرکان سزوار نیست و حق ندارند به تعمیر و بازسازی مساجد الهی دست بزنند.

«ان اولیائه الا المتقون»^(۳)، تنها پرهیزکاران شایسته تولیت (مسجدالحرام) هستند.

«خذوا زینتکم عند کلّ مسجد»^(۴)، در هر مسجدی و به هنگام نماز، زینت های خود را همراه کنید.

پیام ها:

۱- آغاز سخن با سؤال، شوق شنیدن را در افراد زیاد می کند. «هل اتاک»

۲- نقل سرگذشت پیامبران پیشین برای پیامبران بعدی، عامل تقویت روحیه است. «هل اتاک حدیث موسی»

۳- رهبران الهی قبل از مبارزه با طاغوت ها، ارتباط خود را با خداوند محکم می کردند. «اذ ناداه ربّه... اذهب الی فرعون انه طغی»

۴- برخی سرزمین ها، مورد احترام و قداست هستند. «الواد المقدّس طوی»

۵- انبیا، سردمداران مبارزه با طاغوتند. «اذهب الی فرعون انه طغی»

۶- در نهی از منکر به سراغ ریشه ها بروید. «اذهب الی فرعون»

١-١٦. حج، ٢٦.

٢-١٧. توبه، ١٧.

٣-١٨. انفال، ٣٤.

٤-١٩. اعراف، ٣١.

۷- از هدایت هیچ کس حتی فرعون مایوس نباشید و لاف، سخن حق را به او ابلاغ کنید تا اتمام حجت شده باشد. «اذهب الی فرعون... فقل هل لک الی ان تزکی»

۸- در نهی از منکر، با طاغوت هم به نرمی سخن بگویید. «انه طغی فقل هل لک...»

۹- با سؤال، فطرت ها را بیدار کنید. «هل لک الی ان تزکی»

۱۰- در شیوه تبلیغ، لحن عاطفی و نرمش در گفتار را فراموش نکنید. «هل لک»

۱۱- جهت دعوت انبیا، تزکیه انسان هاست. «هل لک الی ان تزکی»

۱۲- در دعوت و تبلیغ مردم، از کلماتی استفاده کنید که همه انسان ها بپذیرند و بیسندند. (دعوت به پاکی و دوری از ناپاکی) «الی ان تزکی»

۱۳- اگر به تزکیه تمایلی نباشد، تلاش انبیا بی ثمر است. «تزکی و اهدیک الی ربک»

۱۴- در مکتب انبیا، برای مبارزه با طاغوت ها، ابتدا آنها را موعظه می کنند. «انه طغی... تزکی و اهدیک الی ربک»

۱۵- نشانه هدایت پذیری، خوف و خشیت است. «اهدیک... فتخشی»

۱۶- پیامبران مردم را به سوی خدا دعوت می کردند نه خود. «الی ربک»

۱۷- طغیان همراه با بی باکی و ناپاکی است. (خداوند می فرماید: به سراغ فرعون طغیانگر برو و درباره تزکیه و خشیت با او سخن بگو، یعنی او ناپاک و جسور است.) «انه طغی... ان تزکی... فتخشی»

۱۸- اصلاح افراد، بستگی به اراده و اختیار خود آنان دارد. «هل لک الی ان تزکی»

«۲۰» فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى «۲۱» فَكَذَّبَ وَعَصَى «۲۲» ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى «۲۳» فَحَشَرَ فَنَادَى «۲۴» فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى «۲۵» فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى «۲۶» إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى

پس معجزه بزرگ را به او نشان داد. امّا او تکذیب کرد و نافرمانی نمود. آنگاه پشت کرد، در حالی که (برای خاموشی این دعوت) تلاش می نمود. پس (ساحران را) جمع کرد و ندا داد. گفت: من پروردگار برتر شما هستم. آنگاه خدا او را به کیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد. همانا در این ماجرا برای هر کس که (از سوء عاقبت) بترسد، درس عبرتی است.

نکته‌ها:

در برابر فرعون که می‌گفت: «أنا ربکم الاعلی» من پروردگار برتر هستم، حضرت موسی می‌گوید: «اهدیک الی ربک» تو را به پروردگارت رهنمون کنم.

«نکال»، کیفر و مجازاتی است که هر کس آن را ببیند یا بشنود، از ارتکاب مثل آن خودداری کند. عذاب آخرت، از آن جهت نکال نامیده شده، که هر کس آن را بشنود، از هر عملی که وی را گرفتار سازد، خودداری می‌کند. (۱)

پیام‌ها:

۱- برای امثال فرعون باید بزرگترین معجزه‌ها را آورد. «الآیه الکبری»

۲- طاغوت‌ها برای حفظ کیان خود از منحرفان استمداد می‌کنند. «فحشر فنادی»

۳- ادعای نبوت و انتظار تسلیم شدن دیگران، به معجزه آوردن نیاز دارد. «اهدیک... فراه الآیه الکبری»

۴- در برخی متکبران، حتی بزرگ‌ترین معجزات کارساز نیست. «الآیه الکبری فکذب»

۵- معجزات انبیا یکسان نیست. «الآیه الکبری»

۶- تکذیب انبیا، برای نافرمانی از تعالیم آنان و آزاد بودن از قید و بندهای دینی است. «فکذب و عصی»

۷- کسانی که از استدلال و گفتگوی مستقیم عاجزند، پشت پرده تلاش می‌کنند. «فکذب... ثم ادبر یسعی»

۸- جو سازی و شعار و هیاهو، از ابزار فرعون هاست. «فحشر فنادی»

۹- مردم دارای فطرت خداجویی هستند. طاغوت‌ها مسیر آن را متوجه خود می‌کنند. «انا ربکم»

۱۰- مستکبران، روزی به زانو در خواهند آمد. «انا ربکم... فآخذه الله»

۱۱- تاریخ وسیله عبرت است، نه سرگرمی و پرکردن ایام فراغت. «لعبره»

ص: ۲۳

۱۲- از تاریخ آن قسمتی را بازگو کنید که سازنده و عبرت آموز باشد. «لعبره»

۱۳- عبرت ها بسیار است، عبرت گرفتن مهم است که به آمادگی روحی نیاز دارد. «لعبره لمن یخشی»

«۲۷» ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا «۲۸» رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا «۲۹» وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا «۳۰» وَالْأَرْضَ بَعِيدَ ذَلِكَ دَحَاهَا «۳۱» أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا «۳۲» وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا «۳۳» مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ

آیا آفرینش شما سخت تر است یا آسمانی که او بنا کرده؟ سقفش را برافراشت و آن را استوار ساخت. شبش را تیره و روزش را روشن گرداند. بعد از آن، زمین را گسترش داد. و از آن آب و چراگاه بیرون آورد. و کوهها را استوار و پابرجا گردانید. تا وسیله برخورداری شما و چارپایان شما باشد.

پیام ها:

۱- در تبلیغ، شیوه سؤال بسیار مفید است. «ءانتهم اشد خلقاً ام السماء»

۲- بهترین راه خداشناسی، توجه به نعمت های اوست. باید از محسوسات برای پی بردن به معقولات استفاده کرد. «رفع سمکها فسواها»

۳- دنیا برای ماست، نه ما برای دنیا. «متاعاً لکم»

۴- در کامیابی های مادی، انسان و چهارپا در کنار هم هستند. (آنچه مایه امتیاز انسان است کمالات معنوی است.) «متاعاً لکم و لانعامکم»

۵- نعمت ها برای بهره گیری انسان است، تحریم ها و ریاضت های نابجا بی معنا است. «متاعاً لکم و لانعامکم»

۶- گسترش زمین و گردش آن در فضا، بعد از آفرینش آسمان ها بوده است. «و الارض بعد ذلك دحاهها»

ص: ۲۴

«۳۴» فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى «۳۵» يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى «۳۶» وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يَرَى «۳۷» فَأَمَّا مَنْ طَغَى «۳۸» وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا «۳۹» فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى «۴۰» وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى «۴۱» فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى

آنگاه که آن حادثه بزرگ فرارسد. در آن روز، انسان آنچه تلاش کرده، به یاد آورد. و جهنم برای هر بیننده ای آشکار شود. اما هر که سرکشی کرده، و زندگی پست دنیا را (بر آخرت) برگزیده، بی شک، دوزخ جایگاه اوست. و اما کسی که از مقام پروردگارش ترسید و نفسش را از هوس بازداشت. بی شک، بهشت جایگاه اوست.

پیام ها:

۱- قیامت، بزرگترین و فراگیرترین حادثه است که تمام حوادث دیگر را تحت الشعاع خود قرار می دهد. «الطامه الكبرى»

۲- انسان در قیامت، دائماً متذکر کارهایش در دنیا می شود. «یتذکر الانسان ما سعی»

۳- ریشه طغیان، دنیاپرستی است. «طغی و آثر الحیاه الدنیا»

۴- دنیا بد نیست، ترجیح آن بر آخرت بد است. «آثر الحیاه الدنیا»

۵ - خداوند که ترس ندارد، مقام اوست که مایه ترس انسان می شود. مثل اینکه انسان از قاضی می ترسد، زیرا می داند اگر جرمی مرتکب شود، با او سر و کار دارد. «خاف مقام ربّه»

۶- ریشه مبارزه با نفس، خوف الهی است. «خاف مقام ربّه و نهی النفس عن الهوی»

۷- نفس انسان فتنه گر است که باید او را باز داشت. «و نهی النفس عن الهوی»

۸ - قانون الهی برای همه افراد یکسان است. «من طغی... من خاف»

ص: ۲۵

«۴۲» یَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا «۴۳» فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا «۴۴» إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا «۴۵» إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَخْشَاهَا «۴۶»
كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا

از تو درباره قیامت می پرسند که چه وقت بر پا می شود. تو را به گفتگو درباره آن چه کار؟ پایان و سرانجام آن با پروردگار توست. وظیفه تو هشدار کسی است که از آن می ترسد. روزی که آن را می بینند، گویی جز شبی یا روزی (در دنیا و برزخ) درنگ نکرده اند.

نکته ها:

سؤال از زمان وقوع قیامت، بارها در قرآن مطرح شده، امّا پاسخی به آن داده نشده است. زیرا یکی از الطاف الهی، مخفی بودن زمان مرگ و قیامت است و دانستن زمان آن سبب به هم خوردن آرامش درونی و ارتباطات بیرونی و سبب رشد اضطراری است.

آنچه مهم است ایمان به وقوع قیامت است نه دانستن زمان وقوع آن.

برای غافلان، هشدار و انداز لازم تر از بشارت است. لذا «انما انت مبشّر» در قرآن نداریم، امّا «انما انت منذر» آمده است.

پیام ها:

۱- برخی سؤالات درباره قیامت، نابجاست و نیاز به پاسخ ندارد. (مانند سؤال از زمان وقوع قیامت) «یسئلونک عن الساعه...»

۲- گفتگو در امری که به بشر مربوط نیست، معنا ندارد. «فیم انت من ذکراها»

۳- علم بشر محدود است و نمی تواند به انتهای علم که مخصوص خداوند است دست یابد. «الی ربک منتهاها»

۴- وظیفه پیامبر، انداز مردم است، نه الزام و اجبار به پذیرش. «انما انت منذر»

۵- از شرایط پذیرش دعوت انبیا، آمادگی روحی مردم و پرواداشتن از گناه است. «انت منذر من یخشاها»

۶- آخرت به قدری بزرگ است که تمام عمر دنیا و برزخ در کنار آن، به مقدار شبی یا روزی بیش نیست. «لم یلبثوا الاّ عشیه او ضحاهها» «والحمد لله»

ص: ۲۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» عَبَسَ وَ تَوَلَّى «۲» أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى «۳» وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى «۴» أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى «۵» أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى «۶» فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى «۷» وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى «۸» وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى «۹» وَهُوَ يَخْشَى «۱۰» فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى

چهره درهم کشید و روی بر تافت. از اینکه نابینایی به سراغ او آمد. و تو چه دانی، شاید او در پی پاکی و پارسایی باشد. یا پند گیرد و آن پند سودش بخشد. اما کسی که خود را بی نیاز می بیند. پس تو به او می پردازی. با آنکه اگر پاک نگردد، بر تو چیزی نیست. و امّا کسی که شتابان نزد تو آمد، در حالی که از خدا می ترسد، تو از او تغافل می کنی و به دیگری می پردازی.

نکته ها:

مراد از «مَنْ اسْتغنی» یا بی نیازی مالی است که باعث می شود شخص خود را برتر از دیگران بداند و یا بی نیازی از ارشاد و هدایت است که شخص، دیگران را گمراه و منحرف ببیند. البته جمع میان هردو نیز ممکن است، یعنی شخص در اثر ثروت زیاد، گرفتار غرور شده و به سخن حق دیگران گوش فراندهد.

پیام ها:

۱- نقص عضو نشانه نقص شخصیت نیست. (احترام نابینایان و معلولین و افراد

ص: ۲۷

ناقص الخلقه لازم است.) «عبس و تولی أن جائه الاعمی»

۲- ارزش اخلاق به خاطر کمال ذاتی آن است، نه خوشایند دیگران. (نابینا که عبوس کننده را نمی بیند تا شاد یا ناراحت شود.) «عبس و تولی أن جائه الاعمی»

۳- اسلام با روحیه استکبار و تحقیر دیگران مخالف است. «ما یدریک لعلّه یزکی»

۴- به ظاهر افراد نمی توان قضاوت کرد. (گاهی نابینا، از افرا بینا طالب تر است) «الاعمی... لعلّه یزکی»

۵- میزان پذیرش افراد جامعه متفاوت است. در برابر ارشاد و دعوت پیامبر، گروهی تزکیه می شوند و گروهی در حدّ تذکر سود می برند. «یزکی او یدکر»

۶- تذکر دادن، بی نتیجه نیست و اثر خود را می گذارد. «یذکر فتنفعه الذکری»

۷- اصل، ایمان انسان است نه ثروت و سرمایه او. «أما من استغنی اما من... یخشی»

۸- پیامبر مسئول ارشاد مردم است نه اجبار آنان. «و ما علیک الاّ یزکی»

۹- احساس بی نیازی محکوم است. جمله «أما من استغنی» در مقام انتقاد است.

۱۰- احساس بی نیازی و خود را کامل و بی نیاز دانستن، سبب محروم شدن از تزکیه است. «من استغنی... الاّ یزکی»

۱۱- طبقه محروم با سرعت به سراغ اسلام می آیند. «جاءک یسعی»

۱۲- خشیت درونی با تلاش و حرکت بیرونی باید توأم باشد. «یسعی و هو یخشی»

۱۳- راه خودسازی، درک محضر پیامبر و یا استاد ربّانی است. «جاءک یسعی»

۱۴- در شیوه تبلیغ برخورد دوگانه با فقیر و غنی جایز نیست. «فانت له تصدّی - فانت عنه تلّهی»

«۱۱» کَلَّا إِنَّهَا تَذَكِّرُهُ «۱۲» فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ «۱۳» فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ «۱۴» مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ «۱۵» بِأَيْدِي سَفَرَةٍ «۱۶» كِرَامٍ بَرَرَةٍ

چنین نیست (که آنها می پندارند)، همانا قرآن وسیله تذکر است. پس هر کس بخواهد، آن را یاد کند و از آن پند گیرد. در میان صحیفه هایی ارجمند است. که بلند مرتبه و پاکیزه است. به دست سفیرانی بزرگوار و نیکوکار.

نکته ها:

«صِيْحَف» جمع «صحیفه» به معنای مکتوب است. «سفره» جمع «سافر» به معنای کاتب است، چنانکه «اسفار» جمع «سَفر» به معنای کتاب است. «بره» جمع «بار» به معنای نیکو کار است. (۱)

مراد از «سفره»، سفیران و رسولان وحی، یعنی فرشتگانی هستند که وحی الهی را به پیامبران می رسانند و این فرشتگان، یاران جبرئیل و تحت امر او هستند که قرآن درباره او می فرماید: «أَنَّهُ لَقَوْلَ رَسُولِ كَرِيمٍ... مطاعِ ثَمَّ امِينٍ» (۲) راه خدا هم آسان است و هم زمینه فطری و فکری و فقهی دارد.

پیام ها:

۱- آیات قرآن مایه تذکر و عامل بیداری فطرت بشری است. «أَنَّهُا تَذَكْرَه»

۲- مقام و مرتبه قرآن برتر از دسترسی ناهلان و تحریف و تغییر آنان است. «مرفوعه مطهره»

۳- قرآن را باید در جایگاه بلند قرار داد. «مرفوعه»

۴- قرآن باید از هر آلودگی حفظ شود. «مطهره»

۵- در دعوت قرآن، اکراه و اجباری نیست و هرکس بخواهد با اختیار خودش آن را می پذیرد. «فمن شاء ذكره»

۶- آنچه را خداوند تکریم کرده ما نیز باید تکریم کنیم. «صحف مکرمه»

۷- قرآن کریم را، فرشتگان کرام به پیامبر می رسانند. «صحف مکرمه... بایدی سفره کرام» (هم سرچشمه قرآن خداوند کریم است و هم خود قرآن و هم آورندگان آن و هم بر کسی که نازل شده است.)

«۱۷» قَاتِلَ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ «۱۸» مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ «۱۹» مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ «۲۰» ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ «۲۱» ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ «۲۲» ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ «۲۳» كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ

ص: ۲۹

۱- ۲۱. تفسیر مجمع البیان.

۲- ۲۲. تکویر، ۱۹ - ۲۱.

مرگ بر این انسان (سرکش) که چه ناسپاس است. (مگر خداوند) او را از چه چیز آفریده است. از نطفه ای ناچیز آفریدش و سامانش بخشید. سپس راه (سعادت) را برای او آسان و فراهم نمود. آنگاه او را میراند و در گورش نهاد. پس هر زمان که بخواهد او را برانگیزد. هرگز (چنین نیست) که هنوز آنچه را که خدا به او فرمان داده، انجام نداده است.

پیام ها:

۱- انسان کافر و ناسپاس مورد لعن خداست. «قتل الانسان ما اکفره»

۲- در شیوه تبلیغ گاهی باید برای گروهی تند سخن گفت. «قتل الانسان»

۳- به آفرینش خود از نطفه ناچیز بنگرید تا از کفر و غرور دست بردارید. «من نطفه خلقه»

۴- آفرینش انسان تصادفی نیست، بلکه از روی حساب و کتاب و تقدیر و اندازه گیری است. «فقدّره»

۵- آفریدن، دلیل قدرت و اندازه گیری، دلیل حکمت است. «خلقّه فقدّره»

۶- با آسان بودن راه شناخت حق و پیمودن آن، چرا گروهی بی راهه می روند؟ «قتل الانسان ما اکفره... ثم السبیل یسرّه»

۷- خداوند با آسان کردن راه تکامل، اتمام حجت کرده است. «ثم السبیل یسرّه»

۸- انسان دارای استعدادهای زیادی است که با پیمودن راه حق به تکامل می رسد. «ثم السبیل یسرّه»

۹- انسان که مرگ و قبر را می بیند، چرا سرسختی می کند؟ «قتل الانسان ما اکفره... ثم اماته فاقبره»

۱۰- تمام کارها در حقیقت منسوب به اوست. «اماته فاقبره»

۱۱- معاد، جسمانی است. «اقبره... انشره» یعنی همان را که در قبر برد، بیرون آورد.

۱۲- با اینکه راه باز و حرکت آسان است، اما گروهی وامانده اند. «ثم السبیل یسرّه... لَمَّا یقض ما امره»

ص: ۳۰

۱۳- توحید و نبوت و معاد در کنار یکدیگر مطرحند. «خلقه - السبیل یسره - انشره»

۱۴- زمان وقوع قیامت تنها در اختیار خداست. «اذا شاء انشره»

۱۵- انسان از ابتدا تا انتها تحت تدبیر و در دست اوست. «خلقه - اماته - انشره»

«۲۴» فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ «۲۵» أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا «۲۶» ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا «۲۷» فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا «۲۸» وَ عِنْبًا وَقَضْبًا «۲۹» وَ زَيْتُونًا وَنَخْلًا «۳۰» وَ حَدَائِقَ غُلْبًا «۳۱» وَفَاكِهَةً وَأَبًّا «۳۲» مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ

پس باید انسان به غذای خود بنگرد. ما آب را آن گونه که باید، (از آسمان) فرو ریختیم. سپس زمین را به خوبی شکافتیم. و در آن، دانه رویاندیم. و نیز انگور و سبزیجات، و زیتون و نخل خرما، و باغهای پردرخت، و میوه و چراگاه، برای برخورداری شما و چهارپایانتان.

نکته ها:

«صب» به معنای فرو ریختن آب از بلندی است که شامل نزول باران از آسمان و ریزش آب از آبشارها نیز می شود.

«قضب» به سبزیجاتی گفته می شود که تر و تازه چیده و خورده شود و شامل علف و یونجه حیوانات نیز می گردد.

مراد از «شقنا الارض»، شکافتن زمین به وسیله جوانه گیاهان است که برای سربرآوردن از خاک، آن را می شکافند و به رشد خود ادامه می دهند.

مراد از «حباً» حبوباتی است که به مصرف غذای انسان می رسد، مانند گندم و جو و نخود و عدس و امثال اینها.

«حدائق» جمع «حدیقه» به معنای بوستانی است که اطراف آن دیوار کشیده باشند و «غلب» جمع «غلباء» به معنای درخت بزرگ و تنومند است.

انسان باید به غذای خود بنگرد که آیا از حلال است یا حرام، دیگران دارند یا ندارند، نیروی بدست آمده از آن در کجا صرف می شود و این غذا چگونه بدست آمده است؟ امام باقرعلیه السلام در ذیل آیه «فلینظر الانسان الى طعامه» فرمودند: انسان بنگرد که علم

خود را از چه کسی می گیرد (۱) و طعام را شامل طعام معنوی دانستند.

پیام ها:

۱- انسان، مأمور به تفکر در غذا، به عنوان یکی از نعمت های خداست، خوردن بی فکر کار حیوان است. «فلینظر الانسان الی طعامه»

۲- اگر ملاکهای معنوی نباشد، انسان و حیوان در کامیابی از غذا و طبیعت، در یک ردیفند. «متاعاً لکم و لانعامکم»

۳- دقت در پیدایش نعمت ها، وسیله ای برای کفر زدائی است. «قتل الانسان ما اکفره... فلینظر الانسان الی طعامه»

۴- هستی، مدرسه خداشناسی است، چه سیر تکاملی درون انسان و چه بیرون انسان. «من نطفه خلقه فقدّره - اماته - انشره صببنا الماء صبّاً شققنا الارض شقّاً...»

۵- ریزش باران و رویش انواع گیاهان و درختان، هدفمند است و فراهم شدن غذا برای انسان و حیوانات، یکی از حکمت های آن است. «أنا صببنا الماء... شققنا الارض... فانبتنا فیها حبّاً... متاعاً لکم و لانعامکم»

۶- انگور، زیتون و خرما، از میوه های مورد سفارش قرآن است. «عنباً... زیتوناً و نخلاً»

«۳۳» فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ «۳۴» يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ «۳۵» وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ «۳۶» وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ «۳۷» لِكُلِّ امْرِيٍّ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ

پس زمانی که آن صدای هولناک در آید. روزی که انسان از برادرش بگریزد و از مادر و پدرش و همسر و فرزندانش. در آن روز برای هر یک از آنان کار و گرفتاری است که او را (از پرداختن به کار دیگران) بازدارد.

نکته ها:

«صاعه» به معنای صدای وحشتناکی است که نزدیک است گوش را کر کند. مراد از آن، یا صیحه ی برپا شدن قیامت است و یا ناله و فریاد گوش خراش مردم در آن روز.

ص: ۳۲

در باره انگیزه فرار انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان، مطالبی می توان گفت، از جمله اینکه می گریزد تا مبادا برادرش از حقوق خود مطالبه کند و او را گرفتار سازد. می گریزد تا مورد تقاضای دیگران قرار نگیرد. می گریزد تا رسوایی او را دیگران نفهمند. می گریزد تا به کار خود برسد و تکلیفش زودتر روشن شود. «لکل امری ء منہم یومئذ شأن یغنیہ»

پیام ها:

۱- قیامت، روز فرار است. فرار برادر از برادر، فرزند از پدر و مادر، مرد از همسر، پدر از پسر. «فاذا جاءت الصاخه یوم یفرّ...»

۲- روابط خویشاوندی، در قیامت گسسته می شود. «یفرّ المرء من اخیه و...»

۳- در قیامت، هر کس به فکر نجات خویش است. «لکل امری ء... شأن یغنیہ»

۴- در قیامت، فرصت برای پرداختن به کار دیگران نیست. «لکل امری ء منہم یومئذ شأن یغنیہ»

«۳۸» وُجُوهُ یَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ «۳۹» ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ «۴۰» وَ وُجُوهُ یَوْمَئِذٍ عَلَیْهَا غَبْرَةٌ «۴۱» تَرَهَقُهَا قَتَرَةٌ «۴۲» اُولَئِکَ هُمُ الْکَافِرَةُ الْفَجْرَةُ

چهره هایی در آن روز درخشانند، خندان و شادمانند، و چهره هایی در آن روز، غبار (غم) بر آنها نشسته. و تیرگی و سیاهی، چهره آنان را پوشانده است. اینان همان کافران بدکردارند.

نکته ها:

«مستبشره» با خبر شدن از مطلب شادی که از آن بشره و پوست صورت شکفته شود. «غبره» و غبار به معنای گرد خاک فرونشسته بر چیزی است. «قتره»، دود سیاهی است که برمی خیزد و «رهق» به معنای فراگرفتن و پوشاندن است.

این آیات، مردم را در قیامت به دو دسته تقسیم می کند: اهل سعادت و اهل شقاوت، که هر دو گروه با سیما و چهره شان شناخته می شوند. چون صورت انسان، آئینه سیرت اوست و شادی و غم درونی او در چهره اش ظاهر می گردد.

این سوره با چهره درهم کشیدن در دنیا آغاز و با چهره دود آلوده شدن در قیامت پایان

ص: ۳۳

می یابد. «عَبَسَ... تَرَهَّقَهَا قَتْرَهُ»

«کفره» جمع کافر و «فجره» جمع فاجر است. اولی اشاره به فساد عقیده دارد و دومی اشاره به فساد عمل.

پیام ها:

۱- معاد جسمانی است. «وجوه یومئذ...»

۲- چهره باز و خندان یک ارزش است. «مسفره، ضاحکه»

۳- خنده های قیامت، بر اساس بشارت به آینده ای روشن است. «ضاحکه مستبشره»

۴- آلودگی به گناه در دنیا، سبب آلودگی چهره در قیامت می شود. «ترهققها قتره اولئک هم الکفره الفجره»

۵- کفر، سبب ارتکاب گناه و فسق و فجور است. «الکفره الفجره»

۶- صورت اهل ایمان و تقوا، شاد و خندان است. (به قرینه اینکه صورت اهل کفر و فجور، دود آلود است) «وجوه یومئذ مسفره... وجوه یومئذ علیها غبره»

۷- از بهترین شیوه های تبلیغ، مقایسه است. «وجوه... وجوه»

۸- گناه، باعث می شود که چهره پاک الهی انسان، با نقابی زشت و سیاه پوشیده شود. «علیها غبره ترهققها قتره»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۳۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ «۲» وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ «۳» وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ «۴» وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ «۵» وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ

آنگاه که خورشید در هم پیچیده و تاریک شود. و آنگاه که ستارگان به خاموشی گرایند. و آنگاه که کوهها به حرکت درآیند. و آنگاه که شتران باردار به حال خود رها شوند. و آنگاه که حیوانات وحشی، برانگیخته و گرد هم آیند.

نکته ها:

«تکویر»، به معنای درهم پیچیدن است که در مورد خورشید، به جمع شدن شعله های آن و خاموش شدن آن منجر می گردد.

حرکت کوهها در آستانه قیامت، ناشی از زلزله بزرگی است که باعث فروپاشی و متلاشی شدن کوهها می گردد و چنانکه در آیات دیگر نیز آمده است، همچون ریگ بیابان روان می شوند.

«عِشَار» جمع «عِشْرَاء» به معنای شتر حامله ده ماهه است که در نزد عرب، با ارزش ترین اموال محسوب می شده است. اما به هنگام بروز علائم قیامت، بی صاحب می ماند و کسی به فکر آن نیست.

«وحوش» جمع «وحش» به معنای حیوانی است که هرگز با انسان ها انس نمی گیرد. مانند دژندگان.

۱- نظام موجود خورشید و ستارگان در آسمان و کوه و دریا و زمین، روزی دگرگون می شود. «اذا الشمس کورت و...»

۲- هستی، محکوم اراده خداوند است و هرگاه او اراده کند، نظام عالم به هم می خورد. «اذا الشمس کورت و...»

۳- شاید در قیامت، حیوانات وحشی نیز زنده شوند. «و اذا الوحوش حُشرت»

«۶» وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ «۷» وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ «۸» وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ «۹» بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ «۱۰» وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِيرَتْ «۱۱»
وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ «۱۲» وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ «۱۳» وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ «۱۴» عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ

و آنگاه که دریاها به جوش آیند. و آنگاه که جانها جفت و قرین شوند. و آنگاه که از دختر زنده به گور شده پرسیده شود. که به کدامین گناه کشته شده است؟ و آنگاه که نامه های عمل گشوده شود. و آنگاه که آسمان از جای کنده شود. و آنگاه که دوزخ شعله ور شود. و آنگاه که بهشت (برای اهلش) نزدیک آورده شود. هر کس بداند که چه حاضر کرده است.

نکته ها:

«سُجِّرَتْ» چند معنا شده است: ۱. به جوش آمدن ۲. به هم پیوستن ۳. پُر و لبریز شدن دریاها که همه آنها طبیعی است، زیرا از یک سو کوه ها از جا کنده شده و دریاها به یکدیگر متصل می شوند و از سوی دیگر زمین لرزه شدید، گداختگی درون زمین را بیرون ریخته، آنها به جوش آیند و بخار شوند.

در قیامت، حوریان بهشتی به تزویج بهشتیان سعادت مند در آید. چنانکه در آیات دیگر می فرماید: «و زوّجناهم بحور عین» (۱) و جهنمیان دوزخی با قرین های شیطانیشان ازدواج می کنند. چنانکه در آیه ای دیگر می فرماید: «و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له

ص: ۳۶

شیطاناً فهو له قرین» (۱) چنانکه امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «و اذا النفوس زوّجت» فرمودند: اهل ایمان با همسران بهشتی و اهل دوزخ با شیطان قرین می شوند. (۲)

«موّده» به معنای دختر زنده به گور شده است. یکی از عادات بسیار بد جاهلیت این بود که به خاطر فقر یا احساس ننگ، گاهی دختران خود را زنده به گور می کردند.

پیام ها:

۱- دفاع از مظلوم، اسلام و کفر ندارد. با اینکه دختران زنده به گور شده مسلمان نبودند، ولی قرآن از حق آنان دفاع می کند. «و اذا الموءده سئلت»

۲- دفاع از مظلوم، زن و مرد، کوچک و بزرگ و فرد و جمع ندارد، حتی از یک دختر کوچک باید دفاع کرد. «بأی ذنب قتلت»

۳- با سؤال، وجدان ها را بیدار کنید. «بأی ذنب قتلت»

۴- ولایت پدر بر فرزند، شامل حق کشتن فرزند نمی شود. «بأی ذنب قتلت»

۵- بیم و امید در کنار هم سازنده است. «الجحیم سُعرت - الجنّه اُزلفت»

۶- در قیامت، بهشت و دوزخ به اهلش نزدیک می شود. «الجنّه اُزلفت» (و در آیه ۲۳ سوره فجر می فرماید: «و جی ء یومئذ بیجهنّم» در آن روز جهنّم آورده شود).

۷- اعمال انسان در دنیا ثبت شده و پرونده عمل هر کس در قیامت باز می شود. «و اذا الصحف نشرت»

«۱۵» فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ «۱۶» الْجَوَارِ الْكُنَّسِ «۱۷» وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ «۱۸» وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ «۱۹» إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ «۲۰» ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ «۲۱» مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ

سوگند به ستارگانی که بازمی گردند. در حرکت هستند و پنهان می شوند. و سوگند به شب آنگاه که برود. و سوگند به صبح آنگاه که بدمد. که همانا قرآن، کلام پیام آوری گرامی است. آن که نزد خداوند صاحب عرش، دارای قدرت و مقام والا است. (فرشته ای که) فرمانش برند و امینش شمرند.

ص: ۳۷

نکته ها:

«خُنْس» جمع «خانَس»، به معنای رجوع کننده است. «جوار» جمع «جاریه» به معنای روان و در جریان است و «كُنْس» جمع «کانَس» به معنای مخفی شدن است. مفسران با توجه به آیات بعد که در مورد به پایان رسیدن شب و دمیدن صبح است، آیات «فلا أقسم بالخنس الجوار الكنس» را در مورد ستارگان دانسته اند که هر شب ظاهر می شوند و با طلوع خورشید پنهان می گردند، گرچه در همان حال پنهانی، در حرکت اند و لذا شب بعد به جای خود بازمی گردند.

«عَسَس» به معنای تاریکی رقیق است که به فرموده حضرت علی علیه السلام به هنگام پایان شب مشاهده می شود. (۱) شبیه آیه «واللیل اذ ادبر» (۲).

«تَنَفَس» به معنای نفس کشیدن صبح است. گویا روز از حبس شب آزاد شده و در هوای آزاد نفس می کشد.

پیام ها:

۱- روز قیامت روز شهود و تجسم عمل است. «علمت نفس ما احضرت»

۲- در قیامت، انسان به جزئیات کار خود آگاه می شود. «ما احضرت»

۳- فرشته وحی، کریم، امین، قوی و مطاع است. «کریم، ذی قوه مکین، مطاع، امین»

۴- کرامت و بزرگواری، توانایی و مکنت، داشتن نیروهایی فرمان بر و امانت دار از شرایط لازم برای پیام رسانی و ارشاد است. «کریم، ذی قوه، مکین، مطاع، امین»

۵- جبرئیل مأمورانی فرمان بردار در اختیار دارد. «مطاع»

«۲۲» وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ «۲۳» وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ «۲۴» وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ «۲۵» وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

و همانا مصاحب شما (پیامبر)، جن زده نیست. و قطعاً آن (فرشته وحی) را در افق روشن دیده است. و او بر غیب بخیل نیست (و آنچه را دریافت کرده، دریغ نمی کند). و آن قرآن، از القائنات شیطان رانده شده نیست.

ص: ۳۸

۱- ۲۷. تفسیر مجمع البیان.

۲- ۲۸. مدثر، ۳۳.

نکته ها:

«ضنن» از «ضن» به معنای بخل ورزیدن است. این کلمه یک بار بیشتر در قرآن به کار نرفته است.

مخالفان پیامبر، به او نسبت مجنون می دادند و مراد آنان، ارتباط پیامبر با جنیان بود و در واقع، قرآن را از القائنات جن بر پیامبر می دانستند.

پیام ها:

۱- گاهی باید تهمت ها را بی جواب نگذاشت و پاسخ داد. «و ما صاحبکم بمجنون»

۲- پیامبر، همراه با مردم و در کنار آنان زندگی می کرد. «صاحبکم»

۳- بهترین نشانه ی سالم بودن عقل پیامبر، آن است که شما عمری با او مصاحبت و معاشرت داشته و هیچ فکر و کردار و گفتار و رفتار ناروایی از او ندیده اید. «و ما صاحبکم بمجنون»

۴- پیامبر، جبرئیل را می دید. «و لقد رآه» (چنانکه در سوره نجم آیه ۱۳ می فرماید: «لقد رآه نزلهً اخری»)

۵- در برابر تحقیرها، تکریم تحقیر شده ها لازم است. «لقد رآه بالافق المبین»

۶- در جایگاه ملاقات پیامبر با جبرئیل، جای هیچ ابهامی نیست. «الافق المبین»

۷- شکر علم، بازگویی آن است و بخل علمی، امری ناپسند است. «و ما هو علی الغیب بضنین»

۸- پیامبر اکرم علم غیب می دانست. «و ما هو علی الغیب بضنین»

۹- رسول خدا، نه از درون گرفتار جنون است: «ما صاحبکم بمجنون» و نه از بیرون تحت تأثیر القائنات شیطانی است. «و ما هو بقول شیطان رجیم»

۱۰- قرآن، در مرحله نزول از هرگونه تحریفی محفوظ است و جبرئیل هیچ گونه دخل و تصرفی در آن نمی کند، «رسول کریم... امین» همان گونه که در مرحله ابلاغ، دچار هیچ کم و کاست نمی شود. «و ما هو علی الغیب بضنین»

۱۱- قرآن، سخن فرشته وحی است، نه شیطان مطرود. «لقول رسول کریم... ما هو بقول شیطان رجیم»

ص: ۳۹

«۲۶» فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ «۲۷» إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ «۲۸» لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ «۲۹» وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

پس به کجا می روید؟ آن (قرآن) جز پند و تذکری برای جهانیان نیست. برای هر کس از شما که بخواهد راستی و درستی پیشه کند. و شما نمی خواهید جز آنچه خداوند، پروردگار جهانیان بخواهد.

پیام ها:

۱- انسان بی هدف و بی مکتب نداریم، حتی کفار و مشرکان برای خود راه و مرامی دارند، «لکم دینکم» آنچه مهم است، انتخاب راه درست است. «این تذهبون»

۲- قرآن، بهترین وسیله پند، تذکر و موعظه است. «ان هو الا ذکر»

۳- قرآن، برای همه است و به زمان و مکان و نژاد خاصی وابسته نیست. «للعالمین»

۴- در شیوه تبلیغ، تذکر آری ولی اجبار نه. «ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم»

۵- راه یابی به راه راست و پایداری در آن، در گرو خواست خود انسان است. «لمن شاء منکم ان یستقیم»

۶- راه قرآن، راه مستقیم است و به دور از هرگونه افراط و تفریط و اعوجاج می باشد. «لمن شاء منکم ان یستقیم»

۷- خواست ما در مدار خواست خداست، نه به اجبار او، که در این صورت، خواست ما بی معنا می شود. «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله»

۸- مشیت خداوند بر مبنای ربوبیت اوست. «یشاء الله رب العالمین»

۹- چون خداوند رب العالمین است و بر همه امور تسلط دارد، پس خواست انسان نیز مشروط به خواست اوست. «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله رب العالمین» مثلاً در ماشین های تعلیم رانندگی، دو دستگاه گاز و ترمز وجود دارد؛ یکی زیر پای کارآموز و دیگری زیر پای مربی. در این ماشین کارآموز می تواند از گاز و ترمز سمت خود استفاده کند، ولی به شرط آنکه مربی هم بخواهد. یا نظیر چک های دو امضائی که هر یک از دو صاحب امضا می تواند امضا کند، اما اثر و پرداخت چک زمانی است که دیگری نیز آن را امضا کرده باشد. «والحمد لله رب العالمین»

ص: ۴۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ «۲» وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَبَثَتْ «۳» وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ «۴» وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ «۵» عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَ
أَخَّرَتْ

آنگاه که آسمان شکافته شود. و آنگاه که ستارگان پراکنده شوند. و آنگاه که دریاها گشوده و به هم راه یابند. و آنگاه که
قبرها زیور و گردد. (در آن زمان) هر کس می داند، آنچه از پیش فرستاده و آنچه برای بعد گذاشته است.

نکته ها:

«انفطار» به معنای شکافته شدن است، «فطر» و «افطار» نیز به همین معناست، زیرا روزه با غذا خوردن می شکافد. «انفطار» و
«انشقاق» به یک معناست، لکن در انفطار بعد از شکافتن به چیزی می رسیم، بر خلاف انشقاق، چنانکه عرب در حفر قنات می
گوید: «فطرت» چون بعد از شکافتن زمین، به آب می رسد.

«انتثار» به معنای پراکندگی است و به چیزی که بر سر عروس می ریزند، نثار گویند.

«فجر» به معنای بروز شکاف و باز شدن راه است و «تفجیر»، بیانگر عظمت و شدت شکافته شدن کوههاست.

در کلمه «بُعث» هم معنای «بعث» (به پا خواستن) است و هم معنای «ثور» (دگرگون شدن)، لذا راغب در مفردات گفته است
که بعید نیست فعل «بُعث» مرگب از این دو فعل باشد، یعنی زیر و رو شدن خاک ها و برپاخاستن مردگان.

پیوند میان آسمان و زمین و دریا و خشکی به گونه ای است که هر گاه نظام یکی از آنها

به هم بخورد، نظام همه چیز به هم می خورد.

پیام ها:

۱- نظام حاکم بر آسمان و زمین به دست خداست و هر گاه او بخواهد تغییر می کند. «اذا السماء انفطرت»

۲- معاد جسمانی است و مردگان از قبر برمی خیزند. «اذا القبور بعثرت»

۳- به هم ریختن نظام هستی، مقدمه رستاخیز و رستاخیز، برای حساب و کتاب و جزای اعمال انسان هاست. «علمت نفس ما قدّمت...»

۴- در قیامت ظرفیت انسان توسعه می یابد و همه کارهای گذشته را به یاد می آورد. «علمت نفس ما قدّمت»

۵- انسان، هم باید به فکر گذشته خود باشد، تا اگر خلافتی کرده توبه کند و هم به فکر پس از مرگ خود باشد تا یادگار خوبی از خود بجای گذارد. «ما قدّمت و آخرت»

۶- در قیامت، انسان هم به آنچه عمل کرده آگاه می شود و هم به آثار خوب یا بد اعمال خود. «ما قدّمت و آخرت»

۷- در قیامت، انسان به کارهایی که می توانسته بکند و به تأخیر انداخته و انجام نداده پی می برد. «علمت... ما آخرت» و شاید مراد از «آخرت» کارهایی است که بازدهی آن پس از مرگ به ایشان می رسد. مانند تألیف کتاب یا بنای فساد.

«۶» يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ «۷» الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ «۸» فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ «۹» كَلَّا بَلْ تُكذِّبُونَ بِاللَّيْنِ «۱۰» وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ «۱۱» كِرَامًا كَاتِبِينَ «۱۲» يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور و فریب داده است؟ همان که تو را آفرید و (اندامت را) استوار ساخت و متعادل کرد. و به هر صورت که خواست، تو را ترکیب کرد. با این همه، (شما روز) جزا را دروغ می پندارید. در حالی که قطعاً بر شما نگهبانانی (از فرشتگان) گمارده شده اند. نویسندگانی بزرگوار، که به آنچه انجام می دهید آگاهند.

ص: ۴۲

نکته ها:

«غَرَّ» از «غرور» به معنای غفلت، فریب و مغرور، «سَوَّاک» به معنای استواری و استقامت و دوری از اعوجاج و «عدلک» بیانگر تعادل و توازن میان اعضای انسان است.

خداوند کریم است: «رَبِّکَ الْکَرِیْمِ» فرشتگان مأمور او کریم اند: «کَرَاماً کَاتِبِیْنَ» رسولان او کریم اند: «رَسُولَ الْکَرِیْمِ» (۱) کتاب او کریم است: «أَنَّهُ لِقُرْآنَ الْکَرِیْمِ» (۲) و پاداش او کریمانه است. «اَجْرَ الْکَرِیْمِ» (۳)

خداوند کریم است؛ هم گناهان را می بخشد، هم عیب ها را می پوشاند و هم پاداش را چند برابر می دهد.

پیام ها:

۱- انسان، موجودی غافل و فریب خورده است و خود را از عواقب کار و قهر خدا در آمان می پندارد. «یا ایها الانسان ما غرَّک برِّبِّک»

۲- چرا انسان با آن همه نیاز و ضعف، مغرور باشد؟ «یا ایها الانسان ما غرَّک»

۳- بدترین نوع کبر و غرور، آن است که در برابر پروردگار کریم و هستی بخش باشد. «غرَّک برِّبِّکَ الْکَرِیْمِ الَّذِی خَلَقَک»

۴- غرور و غفلت انسان، سوء استفاده از لطف و کرم و پرده پوشی خداست. «ما غرَّک برِّبِّکَ الْکَرِیْمِ»

۵- لطف و کرم ابتدایی خدا تنها نسبت به مؤمنان نیست، بلکه نسبت به همه انسان هاست. «یا ایها الانسان.... برِّبِّکَ الْکَرِیْمِ»

۶- غرور انسان، بیانگر غفلت او از نعمت های الهی و عظمت آفریدگار است. «ما غرَّک برِّبِّکَ الْکَرِیْمِ»

۷- درمان غرور، توجه به الطاف کریمانه است. «الکَرِیْمِ... خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعْدَلُکَ»

۸- آفرینش، نشانه قدرت، «خَلَقَکَ» تسویه، نشانه حکمت، «سَوَّاک» و اعتدال، دلیل علم او به تمام نیازهاست. «عْدَلُکَ»

ص: ۴۳

۱- ۲۹. حاقه، ۴۰.

۲- ۳۰. واقعه، ۷۷.

۳- ۳۱. یس، ۱۱.

۹- آفرینش انسان و هماهنگی و تعادل میان اعضای او، جلوه ای از کرم خداوند است. «الکریم الذی خلقک فسواک فعدلک»

۱۰- تنوع شکل و قیافه انسان ها، براساس خواست حکیمانه خداوند است. «فی ایّ صوره ما شاء ربّک»

۱۱- برای شکستن غرور، باید نعمت های الهی را پی در پی گوشزد کرد. «خلقک، سواک، عدلک، ربّک»

۱۲- آنکه در دنیا تو را آفرید، در آخرت نیز تو را خلق می کند، پس تکذیب چرا؟ «کلا بل تکذّبون بالدین»

۱۳- کسی که به دنیا مغرور شود، آخرت را انکار می کند. «غرک - تکذّبون»

۱۴- گرچه شما قیامت را منکر می شوید، ولی فرشتگان کار خود را انجام می دهند. «تکذّبون... انّ علیکم لحافظین»

۱۵- فرشتگان متعدّد، مسئول حفظ و حراست از انسان ها هستند. «لحافظین»

۱۶- فرشتگان، مسئول ثبت و ضبط کارهای انسانند. «کراماً کاتبین»

۱۷- فرشتگان مراقب، در ثبت اعمال برخوردار می گردند. «کراماً کاتبین»

۱۸- فرشتگان هم متعدّدند، هم تیزبین و هم ریزبین. «یعلمون ما تفعلون»

۱۹- توجه به ثبت اعمال توسط فرشتگان معصوم، سبب حیا و تقوای انسان می شود. «یعلمون ما تفعلون»

«۱۳» إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ «۱۴» وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ «۱۵» يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ «۱۶» وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ «۱۷» وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ «۱۸» ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ «۱۹» يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ

بی شک، نیکان در ناز و نعمت بهشتی اند. و بی شک، بدکاران در آتشی شعله ور. که در روز جزا به آن وارد شوند و بسوزند. و لحظه ای، از آن غایب و جدا نشوند. تو چه دانی که روز جزا چه روزی است؟ باز، چه دانی که روز جزا چه روزی است؟ روزی که هیچ کس برای هیچ کس اختیاری ندارد و در آن روز، فرمان تنها برای خداست.

نکته ها:

«أبرار» جمع «بارّ» به معنای نیکوکار و «نَعیم» به معنای پر نعمت است.

«فُجّار» جمع «فاجر» به معنای شکافتن است، یعنی کسانی که پرده درّی می کنند و هتّاك هستند.

«صَلّی» ورود در قهر و عذاب است. «یصلونها یوم الدین» همان گونه که «صَلّو» ورود در رحمت و لطف است. «هو الذی یصلّی

علیکم»(۱)

پیام ها:

۱- در تربیت و تبلیغ، سرنوشت خوبان و بدان را مقایسه کنید. «انّ الابرار لفی نعیم - انّ الفجّار لفی جحیم»

۲- حتّی پیامبر، به بسیاری از امور قیامت آگاه نیست. «و ما ادراک ما یوم الدین»

۳- مسائل قیامت را با عقل عادی نمی توان درک کرد، بلکه باید از طریق وحی بپذیریم. «ما ادراک ما یوم الدین»

۴- مطالب مهم را باید تکرار کرد. «ما ادراک - ثمّ ما ادراک»

۵ - پیدایش قیامت برای جزا و کیفر عملکرد دنیوی ماست. «یوم الدّین»

۶- مجرمان برای همیشه در دوزخند. «ما هم عنها بغائبین»

۷- قیامت روز سلب مالکیت و اختیار از همه انسان هاست. «یوم لا تملک نفس لنفس شیئاً»

۸ - قیامت، تجلّی حاکمیت مطلقه خداوند است. «و الامر یومئذ لله»

«والحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۴۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَيَلُّ لِلْمُطَفِّينَ «۲» الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ «۳» وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ «۴» أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ «۵» لِيَوْمٍ عَظِيمٍ «۶» يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

وای بر کم فروشان. کسانی که هر گاه از مردم پیمانه بگیرند کامل می گیرند. و هر گاه به ایشان پیمانه دهند یا برایشان (کالایی را) وزن کنند، کم می گذارند. آیا آنان گمان ندارند که برانگیخته خواهند شد؟ برای روزی بزرگ. روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان (برای پاسخ به کارهایشان) خواهند ایستاد.

نکته ها:

«ویل» به معنای هلاک و عذاب است و بر اساس روایات، نام درّه ای در دوزخ یا دری از درهای آن می باشد.

«طفیف» و «قلیل» به یک معناست و «تطفیف» به معنای کاستن و کم گذاشتن و ریشه آن از «طف» به معنای کنار است. به فروشنده ای که از کنار اجناس می زند، «مطفّف» گویند. ابن مسعود نقل می کند که هر کس از نمازش بکاهد مشمول این آیه است. (۱)

کم فروشی هر صنفی متناسب با خودش می باشد: معلم، کارگر، نویسنده، فروشنده،

ص: ۴۶

مهندس، دکتر و دیگر مشاغل، هر کدام در انجام وظیفه خود کوتاهی کنند، کم فروشند.

کم فروش، خود را زرنگ می داند، مردم را دوست ندارد، خدا را رازق نمی داند و ظلم اقتصادی به جامعه می کند.

کم فروشی از گناهان کبیره است، زیرا وعده عذاب برای آن آمده است.

امکان کم فروشی یا حساسیت در کیل بیش از وزن است، لذا در یک آیه فقط از کیل و در آیه پس از آن، ابتدا مجدداً از کیل و سپس وزن، سخن به میان آمده است.

در روایات می خوانیم: هرگاه مردم گرفتار گناه کم فروشی شوند، زمین روئیدنی های خود را از مردم باز می دارد و مردم به قحطی تهدید می شوند.^(۱)

انضباط و دقت اقتصادی، در رأس برنامه های اصلاحی انبیاست. چنانکه حضرت شعیب به قوم خود فرمود: «اوفوا الکیل و لا تکونوا من المخرین و زنوا بالقسطاس المستقیم و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین»^(۲) پیمانہ را (در معامله) کامل و تمام بدهید و از کم کنندگان و خسارت زندگان نباشید و با ترازوی درست وزن کنید و کالاهای مردم را کم ندهید و روی زمین مفسدانه عمل نکنید.

پیام ها:

۱- خطر را با کلمات هشدار دهنده اعلام کنید. «ویل للمطففین»

۲- مال حرام از راه کم فروشی، عامل سقوط انسان است. «ویل للمطففین»

۳- تفاوت گذاردن در گرفتن و دادن کم فروشی است. آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران میسند. «اکتالو... یستوفون - کالوهم... یخسرون»

۴- کم فروشی نسبت به هر کس، گرچه مسلمان نباشد، نارواست. «علی الناس»

۵- بالاتر از گناه، انس گرفتن با گناه است، به گونه ای که کم فروشی شغل انسان شود. «یخسرون» (فعل مضارع، نشانه استمرار است).

۶- برای جلوگیری از مفاسد اقتصادی، باید یاد معاد را در دل ها زنده کنیم. «الا یظنّ اولئک انهم مبعوثون»

ص: ۴۷

۱- ۳۴. تفسیر المیزان.

۲- ۳۵. شعراء، ۱۸۱ - ۱۸۳.

۷- اعتقاد به معاد حتی در حد گمان بازدارنده است. «الایظن اولئک انهم مبعوثون»

۸- حوادث روز قیامت، بزرگ و هولناک است. «لیوم عظیم»

۹- برای کم فروشی و حق الناس باید پاسخ گو باشیم. «يقوم الناس لرب العالمین»

۱۰- کیفر و مجازات مجرمان، از شئون ربوبیت خداست. «يقوم الناس لرب العالمین»

«۷» كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِينٍ «۸» وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ «۹» كِتَابٌ مَّرْقُومٌ «۱۰» وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ «۱۱» الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ «۱۲» وَمَا يُكْذَبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ «۱۳» إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

چنین نیست (که آنان می پندارند)، همانا پرونده بدکاران در سجین است. و تو چه می دانی که سجین چیست؟ این، سرنوشتی است رقم خورده (و حتمی). وای بر تکذیب کنندگان در آن روز. کسانی که روز جزا را انکار می کنند. و جز تجاوزگر گناهکار، کسی آن را تکذیب نمی کند. هرگاه آیات ما بر او تلاوت شود، گوید: افسانه های پیشینیان است.

نکته ها:

«سجین» از «سجن» به معنای زندان و برای مبالغه است: زندان ابد و سخت.

«مرقوم» از «رقم»، به معنای خط درست و مشخص است، به گونه ای که با دیگر نوشته ها اشتباه نشود. بنابراین، «کتاب مرقوم» یعنی سرنوشت فاجران، کاملاً مشخص و معین است و آنان گرفتار زندان همیشگی در دوزخ اند.

مراد از «دین» در آیات مربوط به قیامت، جزاست. «یکذّبون بיום الدین» همان گونه که در سوره حمد، آیه «مالک يوم الدين» به معنای مالک روز جزاست.

«أثیم» از «اثم» به کسی گویند که در گناه فرو رفته باشد.

جمله «ویل یومئذ للمکذبین» را دو گونه می توان تفسیر کرد:

الف: وای به کم فروشی که سرنوشتش به تکذیب قیامت می انجامد.

ب: وای به کسانی که کیفر کم فروشان در قیامت را باور ندارند.

«اساطیر» جمع «اسطوره» به معنای افسانه است که مطالب زیبا و دل نشین دارد ولی

واقعیت ندارد و بافته ذهن و خیال داستان سرایان است. «اساطیر الاولین» یعنی آنکه پیشینیان افسانه ها را ساخته اند و پیامبر آنها را بازگو می کند.

در تاریخ عاشورا می خوانیم که امام حسین علیه السلام چندین مرتبه لشکر یزید را موعظه کرد و از آنان اقرار گرفت که مگر من فرزند فاطمه دختر پیامبر شما نیستم، مگر حلالی را حرام یا حرامی را حلال کرده ام؟ مگر شما با هزاران نامه از من دعوت نکردید؟ و... در پایان فرمود: «قد مُلئت بطونکم من الحرام» شکم های شما از حرام پر شده و دیگر سخن حق در روح شما اثری ندارد.

پیام ها:

۱- کم فروش، فاجر است و پرده دیانت را می برد. «للمطفّین... الفجار»

۲- سرنوشت فاجران، قطعی و مشخص است. «کتاب مرقوم»

۳- گناه، انسان را به کفر و انکار حقایق وامی دارد. «و ما یکذب به الا کل معتد اثم»

۴- کسانی آیات قرآن را افسانه و اسطوره می خوانند که در گرداب گناه و طغیان فرو رفته اند. «کلّ معتد اثم اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین»

۵- توجیه وحی به افسانه، راهی است برای کافر ماندن. «قال اساطیر الاولین»

۶- لقمه ی حرام، انسان را تا مرز کفر پیش می برد. (در آغاز سوره سخن از کم فروشی بود که عامل کسب لقمه حرام است، در آیات بعد سخن از فجور شد و در ادامه سخن از تکذیب است.) «ویل یومئذ للمکذبین»

۷- رفتار انسان، در عقائد و باورهای او اثر می گذارد. تجاوز و گناه پی در پی، انسان را به تکذیب وامی دارد. «و ما یکذب به الا کلّ معتد اثم»

۸- به یک تذکر و انذار نباید قناعت کرد، تذکر و تلاوت باید دائمی باشد. «تتلی علیه آیاتنا» (فعل مضارع، نشان استمرار است.)

۹- قرآن، حتی نزد مخالفان پرجاذبه است. «قال اساطیر الاولین» (اسطوره به داستان های زیبا و پرجاذبه گفته می شود.)

«۱۴» كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «۱۵» كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ «۱۶» ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ «۱۷» ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ

چنین نیست، بلکه آنچه کسب می کردند بر دل‌هایشان زنگار نهاده است. آنان در آن روز از (الطاف) پروردگارشان محجوب و محرومند. و آنگاه آنان به دوزخ وارد خواهند شد. سپس (به آنان) گفته خواهد شد: این همان چیزی است که آن را دروغ می پنداشتید.

نکته ها:

«رین» به معنای زنگار است که بر اجناس قیمتی می نشیند. امام باقر علیه السلام می فرماید: هر گاه گناه بر انسان غالب شود، امیدی به رستگاری او نخواهد بود و این است معنای «کلا بل ران علی قلوبهم» (۱).

امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای نیست مگر آنکه قلبش سفید است. با انجام هر گناه، در آن سفیدی نقطه ی سیاهی پدید می آید و اگر توبه کند، آن سیاهی محو می شود و اگر اصرار بر گناه کند، سیاهی توسعه یافته و تمام سفیدی قلب را فرامی گیرد و دیگر انسان به خیر و سعادت بر نمی گردد. (۲)

امام رضا علیه السلام فرمود: مراد از «انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون» آن است که از پاداش خداوند محرومند و گرنه خداوند مکان ندارد. (۳)

پیام ها:

- ۱- افسانه پنداشتن قرآن، ناشی از ناپاکی دل است. «کلا بل ران علی قلوبهم»
- ۲- گناه، روح انسان را دگرگون و از درک حق باز می دارد. «بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون»
- ۳- فطرت انسان سالم است، آنچه آن را می پوشاند، گناه است. «ران علی قلوبهم»
- ۴- در فرهنگ قرآن، قلب و روح مرکز درک حقایق است. «ران علی قلوبهم»

ص: ۵۰

۱- ۳۶. تفسیر مجمع البیان.

۲- ۳۷. تفسیر نور الثقلین.

۳- ۳۸. توحید صدوق، ص ۱۶۲.

۵- اصرار و تداوم بر گناه، سبب زنگار قلب است. «ما کانوا یکسبون»

۶- عمل، سرمایه انسان است که با آن، خوبی ها یا بدی ها را کسب می کند. «کانوا یکسبون»

۷- زنگار گناه که در دنیا مانع درک حقیقت است، در آخرت نیز مانع دریافت الطاف الهی می شود. «انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون»

۸- مأموران دوزخ، دوزخیان را سرزنش می کنند. «ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون»

«۱۸» کَلَّا- إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِّيْنَ «۱۹» وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ «۲۰» كِتَابٌ مَّرْقُومٌ «۲۱» يَشْهَدُهُ الْمَقْرَبُونَ «۲۲» إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ «۲۳» عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ «۲۴» تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ «۲۵» يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ «۲۶» خِتَامُهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكْ فَلْيَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ «۲۷» وَ مِرَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ «۲۸» عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ

چنین نیست، همانا نامه عمل نیکوکاران در جایگاهی بلند است. و تو چه دانی که علّیین چیست؟ سرنوشتی است رقم خورده و (حتمی). که مقربان الهی گواه آنند. همانا نیکوکاران در ناز و نعمت بهشتی اند. بر تخت ها (تکیه زده و) می نگرند. در چهره آنان خرمی و طراوت نعمت را می شناسی. از شرابی خالص و مهر وموم شده به آنان نوشاندند. مهر آن از مُشک است و هر کس که اهل مسابقه است، شایسته است که در (رسیدن به این نعمت ها) رقابت ورزد. و مخلوط آن، تسنیم است. چشمه ای که مقربان (الهی) از آن می نوشند.

نکته ها:

«علّیین» جمع «علّی» به معنای درجات و مراتب بلند تا بی نهایت است.

مراد از کتاب ابرار، سرنوشت نیکان در قیامت است و «مرقوم» یعنی مشخص و نشان دار به گونه ای که با سایر نوشته ها اشتباه نمی شود.

«ارائک» جمع «اریکه» به معنای تختی است که زینت شده و برای آرمیدن مهیاست.

«نضره» به معنای زیبایی و خرمی و «نعیم» به معنای نعمت فراوان و «رحیق» به

ص: ۵۱

معنای شراب خالص است.

«تنافس» یا از «نفیس» است، یعنی دو نفر برای به دست آوردن یک شیء نفیس تلاش می‌کنند و یا از «نفس» است، یعنی دو نفر برای به دست آوردن چیزی، آخرین نفس خود را به کار برده و تلاش می‌کنند. (۱)

پذیرایی در بهشت، مراتب و درجاتی دارد: برای گروهی «یسقون» و برای گروهی دیگر «سقا هم ربهم» (۲) یعنی بعضی با واسطه و بعضی بی واسطه دریافت می‌کنند.

بعضی گفته‌اند که مراد از مسک در «ختامه مسک»، ظرف شراب مُهر شده است.

مقربان از تسنیم می‌نوشند، و ابرار از نوشیدنی که با آن مخلوط شده، خواهند نوشید.

نوشیدنی‌های بهشتی انواعی دارد: بعضی در نهرها جاری است: «انهار من ماء، انهار من لبن، انهار من خمر، انهار من عسل» (۳) بعضی در ظرف‌های مُهر شده است: «ختامه مسک» و بعضی از آسمان بهشت یا از طبقات بالای آن فرو می‌ریزد که همان تسنیم است. (۴)

امام باقر علیه السلام فرمود: تسنیم، بهترین نوشیدنی بهشت است و مخصوص پیامبر و اهل بیت اوست و از بالا می‌ریزد و در منزل‌های آنان جاری است. (۵)

پیام‌ها:

۱- وعده‌های الهی در مورد پاداش خوبان قطعی است. «ان الابرار لفی نعیم» (کلمه انّ و حرف لام و جمله اسمیه، بیانگر قطعی بودن وعده است).

۲- دریافت نعمت در حضور دیگران، لذت را چند برابر می‌کند. «یشهده المقربون»

۳- جایگاه بلند و اشراف بر منظره‌های زیبا، از نعمت‌های بهشتیان است. «علی الارائك ینظرون»

۴- حالات روحی و روانی انسان، بر جسم او تأثیرگذار است. «تعرف فی وجوههم» (درخشندگی صورت بهشتیان برای انسان مشهود است).

۵- بکر و دست نخورده بودن نعمت‌های بهشتی، یک ارزش است. «مختوم»

ص: ۵۲

۳-۴۱. محمد، ۱۵.

۴-۴۲. تفسیر نمونه.

۵-۴۳. تفسیر برهان.

۶- لذت های بهشتی، عوارض ندارد. «ختمه مسک»

۷- در فرهنگ اسلام، دنیا، میدان مسابقه و رقابت است، البته رقابت برای به دست آوردن نعمت های اخروی. «و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون»

۸- بهشتیان، درجات و مراتبی دارند. «الابرار - المقربون»

«۲۹» إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ «۳۰» وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ «۳۱» وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ «۳۲» وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ «۳۳» وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ «۳۴» فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ «۳۵» عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ «۳۶» هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

همانا مجرمان پیوسته به اهل ایمان می خندیدند. و هرگاه از کنارشان مرور می کردند، (از روی تمسخر) با چشم و ابرو به یکدیگر اشاره می کردند. و هرگاه به سوی اهل خودشان (و همفکران منحرفشان) باز می گشتند، (شادمان از تمسخر) طنزگونه و بذله گویان باز می گشتند. و هرگاه اهل ایمان را می دیدند، می گفتند: شکی نیست که آنان گمراهند. در حالی که آنان، رسالت نگهبانی بر مؤمنان را نداشتند. پس امروز، اهل ایمان بر این کفار می خندند. در حالی که بر تخت های بهشتی نظاره کنند. که آیا کافران کیفر عملکرد خود را دیده اند؟

نکته ها:

«غمز» به معنای عیب جویی از دیگران با اشاره چشم و ابرو است.

پیام ها:

۱- مؤمنان باید آماده برخوردهای ناروای گنهکاران و مجرمان باشند. «انّ الذین اجرموا»

۲- خنده، غمزه، نیش و نوش های دیگران شما را دلسرد نکند، زیرا خود آنان مجرم هستند. «انّ الذین اجرموا»

۳- تمسخر و تحقیر، روش دیرینه مجرمان است. «کانوا... یضحکون»

ص: ۵۳

۴- مجرم به گناه خود قانع نیست، پاکان را تحقیر می کند و به آنان ضربه روحی می زند. «یضحکون، یتغامزون»

۵- ساختن طنز و فکاهی برای تمسخر مؤمنان، از شیوه های مجرمان است. «انقلبوا فکھین»

۶- اصرار بر گناه، دید و قضاوت انسان را عوض می کند. (جالب است که مجرمان، مؤمنان را گمراه می پندارند.) «قالوا انّ هؤلاء لضالّون»

۷- گنه پیشگان، لایق قضاوت و اظهار نظر درباره مؤمنان نیستند. «قالوا انّ هؤلاء لضالّون و ما ارسلوا علیهم حافظین»

۸- مؤمنان، نباید انتظار تأیید مخالفان را داشته باشند. «و ما ارسلوا علیهم حافظین»

۹- گویا مجرمان، خود را قیّم مؤمنان می دادند که خداوند آن را نفی می کند. «و ما ارسلوا علیهم حافظین»

۱۰- مؤمنان در قیامت، عامل رنج روحی مجرمان هستند، زیرا در آنجا مؤمنان نیز به آنان خواهند خندید. «فالیوم الذّین آمنوا من الکفّار یضحکون»

۱۱- کیفر در قیامت، با گناه در دنیا تناسب دارد. (کیفر خنده های تمسخرآمیز در دنیا، مورد خنده قرار گرفتن در آخرت است.) «الذّین اجرّموا کانوا... یضحکون - الذّین آمنوا... یضحکون»

۱۲- کیفرهای قیامت، بازتاب اعمال خود انسان است. «هل تُؤبّ الکفّار ما کانوا یفعلون»

«والحمد لله ربّ العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ «۲» وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ «۳» وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ «۴» وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ «۵» وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ

آنگاه که آسمان شکافته شود. و پروردگارش را فرمان برد که چنین سزاوار است. و آنگاه که زمین هموار شود. و آنچه در آن است بیرون اندازد و خالی گردد. و به فرمان پروردگارش گوش سپرد که چنین سزد.

نکته ها:

«انشقاق» به معنای شکافته شدن است. حضرت علی علیه السلام فرمودند: «تنشق السماء من المجره»^(۱) یعنی آسمان از طریق کهکشان از هم گسیخته شود.

«أذنت» از «أذن» به معنای حرف شنوی و «حُقَّتْ» یعنی شایسته و سزاوار و حَقُّش این بود.

در قیامت آنچه در دل زمین است، از مردگان و گنج ها و... به بیرون پرتاب می شود. چنانکه در سوره زلزال می فرماید: «إذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها...»

پیام ها:

۱- در آستانه قیامت، آسمان های استوار و محکم «سبعاً شداداً»^(۲) شکافته

ص: ۵۵

۱- ۴۴. تفسیر درالمنثور.

۲- ۴۵. نبأ، ۱۲.

۲- هستی گوش به فرمان و تسلیم خداوند است. «اذنت لربها» (این جمله درباره آسمان و زمین هر دو آمده است).

۳- طبیعت نوعی شعور دارد که فرمان پذیر خداوند است. «اذنت لربها»

۴- تسلیم خدا شدن، تنها تسلیم شدنی است که شایسته و سزاوار است. «حقت»

۵- در آستانه قیامت، زمین چنان دگرگون می شود که تمام ناهمواری های آن از میان رفته و سطحی گسترده و هموار می شود. «إذا الارض مدت»

«۶» يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ﴿۷﴾ فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ﴿۸﴾ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ﴿۹﴾ وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ﴿۱۰﴾ وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ﴿۱۱﴾ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا ﴿۱۲﴾ وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا ﴿۱۳﴾ إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا ﴿۱۴﴾ إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّنْ يَحُورَ ﴿۱۵﴾ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا

هان ای انسان! تو به سوی پروردگارت تلاش بسیاری داری و سرانجام به لقای او خواهی رسید. پس هر کس کارنامه اش به دست راستش داده شود، به زودی و به آسانی به حساب او رسیدگی خواهد شد، و شادمان به سوی خانواده اش (یا همفکرانش) باز می گردد. و هر کس نامه اش از پشت سر (و به دست چپ) او داده شود، پس زود فریاد فغان بر خواهد آورد، و داخل دوزخ خواهد شد. همانا او (در دنیا) در میان خانواده اش شادمان بود. او گمان می کرد که هرگز باز نمی گردد. چرا (باز خواهد گشت) و پروردگارش به او بیناست.

نکته ها:

کلمه «کدح» هم به معنای تلاش و کوشش آمده و هم به معنای آسیب وارد کردن، یعنی انسان به سوی پروردگارش پیش می رود ولی رفتنی همراه با رنج و تعب که گویا به خود آسیب و خدشه وارد می کند.

در حدیث می خوانیم: هر کس سه خصلت را دارا باشد، خداوند حساب او را آسان قرار می دهد و با رحمت خود، او را به بهشت وارد می سازد: به آن کس که محرومش کرده،

عطا کند؛ با آنکه قطع رابطه کرده، صله رحم می کند و از آن که به او ظلم کرده، درمی گذرد. «تعطی من حرمک تصل من قطعک و تعفو عن ظلمک» (۱)

پیام ها:

۱- انسان در حرکت به سوی خداست. «یا ایها الانسان اَنْک کادح الی ربّک» (چنانکه در جای دیگر می فرماید: «اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا الیه راجعون» (۲))

۲- انسان در مسیر حرکت به سوی خدا، با مشکلات بی شماری روبروست. «اَنْک کادح الی ربّک»

۳- خداوند در تاریخ و جامعه قوانینی ثابت قرار داده است که همه از آن تبعیت می کنند؛ نه می توانند توقف کنند، نه به عقب بازگردند و یا به سویی دیگر روند. «کادح الی ربّک کدحا»

۴- پایان حرکت انسان، رسیدن به خداوند است. «فملاقیه»

۵- اعمال انسان در دنیا ثبت شده و در قیامت، به صورتی مکتوب و مستند به او ارائه می شود. «اوتی کتابه»

۶- در قیامت، حساب مردم گوناگون است و خوبان حسابی آسان دارند. «حساباً یسیراً» (و تبه کاران حسابی سخت. «حساباً شدیداً» (۳))

۷- به شادی های دنیوی مغرور نشوید که می گذرد، به شادی های پایدار قیامت، فکر کنید. (اگر امروز به خاطر فرمان الهی از بعضی لذت های خانوادگی صرف نظر کردیم و برای جهاد یا تحصیل علم یا خدمت از خانواده دور شدیم، در آینده جبران خواهد شد.) «ینقلب الی اهله مسروراً»

۸- در روزی که برخی از یکدیگر فرار می کنند: «یوم یفرّ المرء من اخیه...» (۴) آن که حسابش آسان و جایگاهش بهشت باشد، به سوی خانواده اش بازمی گردد. «ینقلب الی اهله مسروراً» (شاید فراریان از یکدیگر، مراد کافران باشند)

ص: ۵۷

۱- ۴۶. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۴۷. بقره، ۱۵۶.

۳- ۴۸. طلاق، ۸.

۴- ۴۹. عبس، ۳۴ - ۳۶.

«۱۶» فَلَا أَفْسِمُ بِالشَّفَقِ «۱۷» وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ «۱۸» وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ «۱۹» لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ «۲۰» فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ «۲۱» وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ

به شفق، (سرخی بعد از غروب) سوگند می خورم، و به شب و آنچه (زیر پرده سیاهی خود) جمع می کند سوگند، و به ماه آنگاه که کامل گردد سوگند. که شما همواره از حالی به حال دیگر در آید. پس آنان را چه شده که ایمان نمی آورند؟ و آنگاه که قرآن بر آنان خوانده شود، سجده نمی کنند؟

نکته ها:

«یحور» از «حور» به معنای رجوع و بازگشت است و مراد از آن بازگشت به حیات اخروی در قیامت می باشد.

«طَبَق» به معنای تطبیق و انطباق است، یعنی قرار گرفتن دو چیز روی هم و به حالت نیز گفته می شود، چون روح انسان با آن حالت منطبق شده است. پس «لترکبن طبقاً عن طبق» یعنی شما بر حالتی و خصلتی سوار می شوید که مثل مرکبی شما را به سوی مقصد می برد. (۱)

مراد از «لترکبن طبقاً عن طبق»، مراحل مختلف زندگی است که انسان در مسیر حرکتش به سوی پروردگار آنها را طی می کند؛ حیات دنیوی، حیات برزخی و حیات اخروی. (۲) ممکن است مراد از «لترکبن طبقاً عن طبق» این باشد که سرنوشت شما، طبق سرنوشت اقوام گذشته است. اگر مثل آنان انکار کنید، هلاک می شوید و اگر مثل آنان ایمان آورید، نجات می یابید. حدیثی نیز این معنا را تأیید می کند.

مراد از سجده در آیه «اذا قرئ القرآن لا یسجدون»، خضوع و تصدیق و ایمان است و گرنه باید هر آیه ای که تلاوت شود مردم به سجده افتند.

پیام ها:

۱- منشأ بدبختی انسان، غفلت از معاد یا انکار آن است. «ظَنَّ ان لن یحور»

ص: ۵۸

۱- ۵۰. تفسیر راهنما.

۲- ۵۱. تفسیر المیزان.

۲- منکران معاد بر اساس گمان انکار می کنند نه علم. «ظَنُّ ان لِنِ يَحُورُ»

۳- ریشه خوشی های مستانه، غفلت از آخرت است. «كَانَ فِي أَهْلِ مَسْرُورًا... ظَنُّ ان لِنِ يَحُورُ»

۴- عقل و احتیاط حکم می کند که اگر یقین به قیامت ندارید، لااقل به وقوع آن گمان داشته باشید، «يُظَنُّونَ أَنَّهُمْ مَلَاقُوا رَبَّهُمْ» (۱) نه آنکه به عدم وقوع قیامت گمان برید که منشأ هلاکت است. «ظَنُّ ان لِنِ يَحُورُ»

۵ - نتیجه قرائت قرآن باید عبودیت و تسلیم باشد. «اِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَلِمْ لَهُمْ لِقَاءَ رَبِّهِمْ»

«۲۲» بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ «۲۳» وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ «۲۴» فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «۲۵» إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

بلکه کافران (آیات الهی را) تکذیب می کنند. و خدا به آنچه در دل دارند آگاه تر است. پس ایشان را به عذابی دردناک بشارت ده. مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند که برای آنان پاداشی است ابدی و قطع نشدنی (و بی منت).

نکته ها:

«یوعون» از «وعاء» به معنای ظرف است و مراد از آن در اینجا، ظرف دل است و آنچه انسان در دل دارد. «بَشِّرْ» از بشارت، به خبری گویند که به واسطه آن، در چهره و بَشَره انسان تغییری صورت گیرد و معمولاً به خبرهای خوش گفته می شود. گاهی برای تحقیر نیز می آید، چنانکه می گویند: «خبر خوش فلانی، مرگ است»

پیام ها:

۱- کافران، نه تنها در برابر آیات قرآن تسلیم نمی شوند، بلکه آن را تکذیب می کنند. «لَا يَسْجُدُونَ بَلِ... يَكْذِبُونَ»

ص: ۵۹

۲- کسی که خط کفر را پذیرفت، به هر مسئله ای که رسید تکذیب می کند. «بل الذین کفروا یکذبون»

۳- خداوند، به اسرار درونی انسان احاطه دارد. «والله اعلم بما یوعون»

۴- گاهی انسان در قالب انکار و تکذیب، اهداف دیگری را دنبال می کند که خداوند به آن آگاه است. «یکذبون والله اعلم بما یوعون»

۵- گاهی انسان به خاطر حفظ منافعش، در ظاهر تکذیب می کند ولی در دل آن را می پسندد. «یکذبون والله اعلم بما یوعون»

۶- گرچه مبنای کفر و پاداش عمل است، امّا ارزش عمل به هدف و انگیزه آن است که خداوند به آنها آگاه است. «والله اعلم بما یوعون»

۷- لازمه ایمان، انجام هر عمل است که صالح و شایسته باشد، در هر زمینه ای که باشد. «آمنوا و عملوا الصالحات» (عبادت، یکی از مصادیق عمل صالح است).

۸- ایمان از عمل جدا نیست و لازم ملزوم یکدیگرند. «آمنوا و عملوا الصالحات»

۹- پاداش های الهی، گسسته نمی شود و همراه با منت نیست. «لهم اجر غیر ممنون»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۶۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ «۲» وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ «۳» وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ «۴» قِيلَ أَضْحَابُ الْأُخْدُودِ «۵» النَّارِ ذَاتِ الْوُقُوعِ «۶» إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ «۷» وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ «۸» وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ «۹» الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

سوگند به آسمان که دارای برجهای بسیار است. به روز موعود سوگند. به شاهد و مشهود سوگند. مرگ بر صاحبان گودال (پر آتش). همان آتش پر هیزم. آنگاه که آنان بالای آن نشسته بودند. و تماشاگر شکنجه ای بودند که به مؤمنان روا می داشتند. آنان هیچ ایرادی به مؤمنان نداشتند، جز آنکه به خدای عزیز و حمید ایمان آورده بودند. آن که حکومت آسمان ها و زمین برای اوست و خداوند بر هر چیز گواه است.

نکته ها:

«بروج» جمع «بُرج» به معنای امر ظاهر و آشکار است، چنانکه «تبرج» به معنای آشکار ساختن زینت است. اگر به عمارت های بلند و مرتفع، برج گفته می شود، از آن جهت است که در میان دیگر ساختمان ها، آشکارتر است. مراد از «بروج» در این آیات، ستارگان آسمان است که همچون برجی بلند، از دور آشکار و درخشان هستند. چنانکه در آیه ای دیگر می فرماید: «و لقد جعلنا فی السماء بروجاً و زیناها للناظرین» (۱)

ص: ۶۱

برای آیه «شاهد و مشهود» حدود سی مصداق گفته شده است، از جمله اینکه شاهد، خداوند و مشهود، ما سوی الله است، یعنی سوگند به خالق و به کل هستی.

امام حسن علیه السلام می فرماید: (۱) مراد از شاهد، پیامبر است به دلیل آیه «أنا أرسلناك شاهداً...» (۲) و مراد از مشهود، قیامت است، به دلیل آیه «ذلك يوم مشهود» (۳)

«وقود» به معنای آتش گیرانه و مایه سوخت است.

«أخدود» به معنای گودال عمیق است و مراد از «اصحاب اخدود» کسانی هستند که در زمین گودالی وسیع ایجاد کردند و آتشی بزرگ در آن افروختند و سپس مؤمنان را در آتش انداخته و آنان را زنده زنده سوزاندند. اینکه این ستمگران و آن مؤمنان چه کسانی بودند، روایات گوناگونی وارد شده، ولی در قرآن ذکری از آنها به میان نیامده است.

پیام ها:

۱- همه هستی در نزد خداوند ارزش دارد و قابل سوگند است، از جمله: آسمان و ستارگانش. «و السماء ذات البروج»

۲- از قیامت غافل نباشید که میعاد گاه همه است. «الیوم الموعود»

۳- شما و کارهایتان، همه زیر نظر است، آن هم زیر نظر خدا. «و شاهد و مشهود»

۴- اعلام براءت و اظهار تنفر از ستمگر لازم است. «قتل اصحاب الاخدود»

۵- در نقل تاریخ، عبرت ها مهم است نه جزئیات. (از مکان اخدود، زمان حادثه، نام و تعداد ستمگران و تعداد شهدا و... سخنی به میان نیامده است، چون اثری در گرفتن عبرت ندارد.) «قتل اصحاب الاخدود»

۶- تفکر ظلم ستیزی و ظالم کوبی ارزش است، گرچه ظالم وجود نداشته باشد. (اصحاب اخدود و ابولهب امروز حضور ندارند، اما روحیه تنفر از آنان باید همچنان زنده باشد. «تبت یدا ابی لهب») «قتل اصحاب الاخدود»

۷- سوزاندن، سخت ترین نوع عذاب است و در میان انواع کشتن ها، خداوند نام در آتش انداختن مؤمنان را نام برده است. «النار ذات الوقود»

ص: ۶۲

۱- ۵۴. تفسیر نور الثقلین.

۲- ۵۵. احزاب، ۴۵.

۳- ۵۶. هود، ۱۰۳.

۸- نقل ظلم ها و مظلومیت ها و ذکر مصیبت و روضه خوانی، سابقه قرآنی دارد. «اصحاب الاخدود النار ذات الوقود اذ هم علیها قعود...»

۹- ارتکاب گناه یک مسئله است، ولی سنگدلی و نظاره گری و رضایت بر آن، مسئله دیگر. «و هم علی ما يفعلون بالمؤمنین شهود»

۱۰- ستمگرانی که شاهد بر شکنجه مؤمنانند، بدانند که خدا شاهد بر آنان و کار آنهاست. «شاهد و مشهود - هم علی ما يفعلون بالمؤمنین شهود»

۱۱- پایداری بر ایمان، تاوان دارد. «و ما نعموا منهم الا ان يؤمنوا» (جمله «یؤمنوا» به جای «آمنوا» رمز آن است که کفار از پایداری مؤمنان ناراحت بودند و اگر دست بر می داشتند شکنجه ای در کار نبود).

۱۲- منطوق کافر، تهدید و انتقام است. «و ما نعموا منهم»

۱۳- در نزد کفار، ایمان بزرگ ترین جرم است و جز با دست برداشتن از ایمان به چیز دیگری راضی نمی شوند. «و ما نعموا منهم الا ان يؤمنوا...»

۱۴- کافران بدانند که حامی مؤمنین خدای عزیز است که قدرت انتقام دارد. «یؤمنوا بالله العزیز»

۱۵- جاذبه اتصال به خدای قادر، اشکالات وارده بر شهادت و از جان گذشتگی در راه خدا را حل می کند. «یؤمنوا بالله العزیز الحمید»

۱۶- حکومت واقعی از آن خداوند است. «له ملک السموات و الارض»

۱۷- حکومت الهی همراه با علم و حضور اوست. «والله علی کل شیء شهید»

«۱۰» إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ «۱۱» إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ

همانا کسانی که مردان و زنان با ایمان را مورد آزار و شکنجه قرار دادند و توبه نکردند، پس برای آنان عذاب دوزخ و همچنین عذاب سوزان است. همانا برای کسانی که اهل ایمان و عمل صالح هستند، باغ هایی بهشتی است که نهرها از زیر آن جاری است، این است رستگاری بزرگ.

«فتنه» در اصل به معنای قرار دادن طلا در آتش، برای به دست آوردن میزان خلوص آن است و در اصطلاح، به معنای عذاب و شکنجه و یا آزمایش های سخت نیز به کار می رود. اما در آیه مورد بحث به معنای عذاب و آزار است. (۱) چنانکه در آیه ای دیگر می فرماید: «یوم هم علی النار یفتنون ذوقوا فنتتکم هذا الذی کنتم به تستعجلون» (۲)

در حوادث تلخ و سخت تاریخ، همواره زنان و مردان مؤمن در کنار یکدیگر بوده اند و نقش زنان در حرکت های اصلاحی و انقلابی فراموش نشدنی است. لذا ستمگران نیز، آنان را همچون مردان مورد آزار و شکنجه قرار می دادند. «فتنوا المؤمنین و المؤمنات»

پیام ها:

۱- اصحاب اخذود و همه شکنجه گران، مورد قهر الهی هستند. «الذین فتنوا المؤمنین...»

۲- زنان با ایمان در کنار مردان، آزار و شکنجه ها را به جان می خریدند. «فتنوا المؤمنین و المؤمنات»

۳- در دفاع از مظلوم، تفاوتی میان زن و مرد نیست. «فتنوا المؤمنین و المؤمنات...»

۴- راه توبه همواره باز است و برای هیچ کس بن بست وجود ندارد و لذا یأس از رحمت خدا ممنوع است. (آری، خداوند حتی شکنجه گرانی که مؤمنان را می سوزاندند، دعوت به توبه کرده است.) «فتنوا... ثم لم یتوبوا»

۵ - خداوند توبه پذیر است، گرچه مدتی طول کشیده باشد. «ثم»

۶- کیفر سوزاندن، سوزاندن است. «النار ذات الوقود - عذاب الحریق»

ص: ۶۴

۱- ۵۷. تفسیر نمونه.

۲- ۵۸. ذاریات، ۱۳ و ۱۴.

۷- بشارت و انذار باید همراه یکدیگر باشد. «عذاب الحریق... جنات تجری...»

۸- بهترین لذت ها، لذت بردن از طبیعت است. «جنات... آنها را»

۹- برای کفار شکنجه گر دو عذاب است: عذاب کفر و عذاب شکنجه. «فلهم عذاب جهنم و لهم عذاب الحریق»

۱۰- دنیا زود گذر است. هم کامیابی های ستمگران گذراست و هم سختی های مؤمنان. به فکر آخرت باشید که عذاب دوزخیان بی پایان و پاداش بهشتیان، جاودان است. «فتنوا المؤمنین... لهم عذاب الحریق - الذين آمنوا... لهم جنات»

«۱۲» إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ «۱۳» إِنَّهُ هُوَ يَبْدِئُ وَيُعِيدُ «۱۴» وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ «۱۵» ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ «۱۶» فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ

همانا قهر و مجازات پروردگارت شدید است. بی تردید اوست که (آفرینش را) آغاز می کند و باز می گرداند. و هموست بخشنده و دوستدار (مؤمنین). صاحب عرش و دارای مجد و عظمت. آنچه را اراده کند حتماً انجام می دهد.

نکته ها:

«بطش» به معنای گرفتن همراه با قهر و غلبه و «عرش» به معنای تخت فرمانروایی و کنایه از تدبیر الهی است. عرش را به معنای جایگاهی که همه هستی را در بر گرفته است نیز گفته اند. بنابراین «ذوالعرش» یعنی صاحب همه هستی و مرکز اداره هستی.

پیام ها:

۱- قهر و غلبه الهی به گونه ای است که هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند مانع آن شود. «اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ»

۲- قهر و کيفر از شئون ربوبیت و در جهت پیشبرد اهداف رسالت و دلداری پیامبر است. «بطش ربك»

۳- آفریدن و بازگرداندن، کار همیشگی خداوند است. «اِنَّهُ هُوَ يَبْدِئُ وَيُعِيدُ»

۴- قدرت خداوند بر آفریدن و بازگرداندن یکسان است. «بیدئ و یعید»

۵- خدا هم قهر و غلبه دارد و هم بخشش و محبت. «بطش ربك... الغفور الودود»

۶- علاوه بر آفریدن، تدبیر و فرمان روایی همه چیز برای اوست. «ذوالعرش»

۷- در قهر و مهر، هیچ چیز مانع اراده الهی نیست. «بطش ربك لشدید - هو الغفور الودود - فعّال لما یرید»

۸- کارهای الهی محدودیت ندارد. «لما یرید» (ناگفته پیداست که اراده الهی همراه با حکمت است و کاری که حکیمانه نباشد، اراده نمی کند تا انجام دهد).

«۱۷» هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ «۱۸» فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ «۱۹» بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ «۲۰» وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ «۲۱» بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ «۲۲» فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ

آیا سرگذشت آن سپاه به تو رسیده است؟ (سپاه) فرعون و ثمود. آری، کافران (پیوسته) در تکذیب (حق) هستند. و خداوند از هر سو بر ایشان احاطه دارد. آری آن قرآن مجید است. که در لوحی محفوظ ثبت است.

نکته ها:

قوم فرعون و ثمود، در قدرت و تمدن و امکانات، بالاترین اقوام بودند و در آیات دیگر قرآن به قدرت آنها اشاره شده است. لذا در اینجا از این دو قوم نام برده شده است.

اعلام توانایی خداوند در قلع و قمع ابرقدرت ها، نوعی آرام بخشی به مؤمنان است.

پیام ها:

۱- ابتدا شنونده را تشنه کنیم، سپس سخن خود را بگوییم. «هل اتاك حديث الجنود»

۲- باید از تاریخ گذشتگان آگاه بود و از برخورد خداوند با آنان عبرت گرفت. «هل اتاك حديث الجنود فرعون و ثمود»

۳- مجهزترین سپاه و لشکرها در برابر قهر او ناچیزند. «الجنود فرعون و ثمود»

۴- کافران، در تکذیب قرآن و وعده های آن اصرار و پافشاری دارند. «بل الذين كفروا في تكذيب»

۵- ستمگران از مدار قدرت الهی خارج نیستند و هیچ راه گریزی ندارند، ولی خودشان نمی فهمند. «والله من ورائهم محيط» (کلمه «ورائهم» نشانه غفلت آنان از علم و قدرت خداست.)

۶- هم خداوند، صاحب مجد و عظمت است و هم قرآن او. «ذو العرش المجید... بل هو قرآن مجید»

۷- لوحی که قرآن بر آن ثبت شده، برای ما ناشناخته است، گرچه در نزد خداوند محفوظ است. «فی لوح محفوظ»

۸- قرآن، از هر گونه تهدید و تحریف بیمه است. «قرآن مجید فی لوح محفوظ»

ص: ۶۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ «۲» وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ «۳» النَّجْمُ الثَّاقِبُ «۴» إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ «۵» فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ «۶» خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ «۷» يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ «۸» إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ «۹» يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ «۱۰» فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ

سوگند به آسمان و ستاره طارق. و تو چه دانی که طارق چیست؟ ستاره ای است درخشانده. (به اینها سوگند که) هیچ کس نیست مگر آنکه بر او نگرانی است. پس انسان بنگرد که از چه آفریده شده است. از آبی جهنده آفریده شده است. که از بین کمر و سینه بیرون می آید. همانا او بر باز گرداندنش تواناست. روزی که اسرار آشکار شود. پس برای انسان، هیچ قدرتی (از درون) و یآوری (از بیرون) نیست.

نکته ها:

«طارق» به معنای کسی که در شب وارد شده و در را بکوبد. «طرق» کوبیدن و «مطرقة» وسیله کوبیدن است و «طریق» راه است، زیرا زیر پا کوبیده می شود.

«ثاقب» به معنای سوراخ کردن است، گویا این ستاره با نور خود تاریکی شب را سوراخ می کند. «صُلب» به معنای محکم و مراد از آن، ستون فقرات پشت است و «ترائب» به استخوان های سینه گفته می شود.

«تُبلی» از «بلوی» به معنای آزمایش است که عامل آشکار شدن حقیقت هاست.

اشعث بن قیس که از منافقان بود، شبانه حلوایی برای حضرت علی علیه السلام آورد و در خانه را زد تا با هدیه حلوای شب، در روز مرتکب خلافتی شود. حضرت، نام او را که

شبانۀ در خانۀ اش را کوبید، طارق نامید. (۱)

مشابه آیه ۴ این سوره را در سوره انفطار می خوانیم: «و انّ علیکم لحافظین کراماً کاتبین یعلمون ما تفعلون» بر شما نگهبانانی گماشته شده که بزرگوارانه، بدون کینه و سوء ظنّ، کارهای شما را می نویسند و آنچه انجام می دهید می دانند.

پیام ها:

۱- انسان و تمام کارهای او تحت حفاظت فرشتگان الهی است. (هم ثبت اعمال و هم حفظ از حوادث) «ان کلّ نفس لّما علیها حافظ»

۲- چگونگی تولّد فرزندان، از انعقاد نطفه تا خروج از شکم مادر، باید مورد مطالعه و دقت قرار گیرد که هم زمینۀ خداشناسی است و هم معادشناسی. «فلینظر الانسان ممّ خلق...»

۳- انسان به خاطر دارا بودن عقل و علم و استعداد باید در آفرینش خود دقت کند. «فلینظر الانسان»

۴- توجّه به آفرینش انسان، زمینۀ ایمان به معاد است. «علی رجعه لقادر»

۵- معاد جسمانی است و جسم انسان در قیامت دوبارۀ زنده می شود. «رجعه»

«۱۱» وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ «۱۲» وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ «۱۳» إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ «۱۴» وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ «۱۵» إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا «۱۶» وَ أَكِيدُ كَيْدًا «۱۷» فَمَهَلِّ الْكَافِرِينَ أَهْمِلُهُمْ رُوَيْدًا

سوگند به آسمان باران زا. سوگند به زمین که (برای خروج گیاهان) برشکافته است. که همانا این قرآن سخنی است قاطع. و هزل و شوخی نیست. همانا کافران پیوسته نیرنگ می کنند. و من نیز تدبیر می کنم. پس کافران را مهلت ده و اندک زمانی آنان را به خود واگذار.

نکته ها:

«رجع» به معنای باران است، شاید به خاطر رجوع بخار آب به زمین به صورت باران.

ص: ۶۸

«صدع» به معنای شکافته شدن زمین برای رویش گیاهان است. «هزل» به معنای سخن بی محتوا است. «کید» یعنی طرح و نقشه مخفیانه و غافلگیرانه.

«مَهَل» و «أَمَهَل» به یک معنا هستند و برای تأکید در دو قالب آمده اند و هر دو به معنای مهلت دادن است. «رویدا» به معنای مهلت اندک است.

آسمان و زمین برای تولید گیاه، نظیر پدر و مادر برای تولد انسان هستند.

نزول باران و آمادگی زمین، بستری برای رشد گیاهان است. نزول قرآن و آمادگی انسان نیز زمینه برای رشد انسان هاست. نام قرآن در کنار نام باران آمده است.

برای زدودن شک، هم باید منطقی سخن گفت و هم قاطع. سوگندهای پی در پی خداوند، برای رفع هرگونه شک و تردید از مخالفان و تقویت اعتقاد و باور مؤمنان است.

«لقول فصل» به جای «لقول فاصل» یعنی قرآن، سراسر فصل است و میان حق و باطل فاصله می اندازد. نظیر اینکه می گوئیم: فلانی شکر است، یعنی یک پارچه شیرینی است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: به زودی فتنه ها در میان شما ظاهر خواهد شد. پرسیدند راه نجات چیست؟ فرمود: «کتاب الله فيه نأ من قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم هو الفصل» قرآن که اخبار پیشینیان و آیندگان و داوری شما در آن است. آن کلامی است که حق را از باطل جدا می کند. در ادامه فرمودند: «و من ابغی الهدی فی غیره اضلّه الله» هر کس هدایت را در غیر قرآن جستجو کند، خداوند او را گمراه می کند. (۱)

پیام ها:

۱- قیامت، روز بروز و ظهور افکار و کردار آدمیان است. «یوم تبلی السرائر»

۲- انگیزه ها و روحیات انسان، در قیامت او اثر دارند. «یوم تبلی السرائر»

۳- قیامت، روز افشای اسرار و شرمندگی است: «تبلی السرائر» و انسان نیز برای کتمان یا جبران گذشته خود نمی تواند کاری بکند. «فما له من قوه و لا ناصر»

۴- رجعت انسان در قیامت، همچون رجعت آب بخار شده دریا، از آسمان به زمین

ص: ۶۹

است. «علی رجعه لقادر - و السماء ذات الرجع»

۵- ارزش هر موجودی وابسته به آثار و برکات آن است. «ذات الرجع - ذات الصدع»

۶- قرآن، فرقان و جداکننده حق از باطل است، نه رمان و غیر واقعی. «انه لقول فصل و ما هو بالهزل»

۷- نیرنگ کفار، دائمی، سخت و حتمی است، از آن غافل نشوید. «انهم یکیدون...»

۸- برخورد خداوند با انسان، متناسب با عمل اوست. اگر در راه خیر قدم بردارد، خدا هدایتش می کند: «جاهدوا فینا لنهیدینهم»^(۱) و اگر به دنبال کید باشد، گرفتار کید الهی می شود. «یکیدون کیدا و اکید کیداً»

۹- قرآن، میزان تشخیص حق از باطل است. «انّه لقول فصل»

۱۰- کافران با خدا طرفند و تدبیر خداوند سخت است. «یکیدون کیداً و اکید کیداً»

۱۱- آنان مسلمانان را غافلگیر می کنند ما نیز آنان را غافلگیر می کنیم. «یکیدون... اکید»

۱۲- در برخورد با دشمن، نه خود عجله کنید و نه از خدا عجله بخواهید. «فمهلّ الکافرین»

۱۳- غفلت از دشمن هرگز، ولی مهلت دادن مانعی ندارد. «امهلهم»

۱۴- سعه صدر، شرط لازم برای رهبری است. «امهلهم»

۱۵- مقدار مهلت به دشمن، به قدری نباشد که فرصت را از شما بگیرد. «رویدا»

«والحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۷۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى «۲» الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى «۳» وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى «۴» وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى «۵» فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى

نام پروردگار بلندمرتبه ات را به پاکی یاد کن. همان که آفرید و سامان بخشید. و آنکه (هر چیز را) اندازه ای نهاد و هدایت کرد. آنکه (گیاه) چراگاه را رویانید. و سرانجام آن را خشک و تیره کرد.

نکته ها:

تسبیح نام خدا، یعنی نه فقط برای ذات خداوند، شریک قائل نشویم، بلکه حتی برای نام او نیز شریک نیاوریم و نام دیگران را هم ردیف نام خداوند قرار ندهیم. چنانکه برخی گروه های التقاطی می گفتند: «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران»

در قرآن و حدیث نشانه های زیادی است که اسلام به محترم شمردن نام های مقدّس عنایت دارد. چنانکه در این سوره می فرماید: علاوه بر تسبیح ذات، اسم پروردگار را هم باید منزّه بدانی. در جای دیگر می فرماید: نام پیامبر را مثل نام های خودتان ساده نبرید: «لاتجعلوا دعاء الرسول كدعاء بعضكم بعضا»^(۱) در جای دیگر می فرماید: چرا فرشتگان را به نام زن می خوانند: «لیسمون الملائکه تسمیه الانثی»^(۲) و پیامبر اسلام نام های نامناسب یاران را تغییر می دادند.

ص: ۷۱

۱- ۶۲. نور، ۶۳.

۲- ۶۳. نجم، ۲۷.

مسئله آفرینش و هدایت، در آیه پنجاه سوره طه نیز آمده است، آنجا که فرعون از حضرت موسی علیه السلام پرسید: پروردگار شما کیست؟ گفت: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» ناگفته پیداست که مراد از این هدایت، هدایت تکوینی است که خداوند در موجودات قرار داده است. مثلا ساختمان بدن مادر را به گونه ای هدایت کرد که شیر تولید کند و نوزاد را هدایت کرد که به سراغ سینه مادر رفته و شیر بمکد.

هدایت تکوینی موجودات با مرور زمان بهتر فهمیده می شود. همین امر است که هزاران دانشمند را به تحقیق واداشته که چگونه پرنده گان یا ماهی ها حتی اگر صدها کیلومتر از جای خود دور شوند باز به محل خود بر می گردند. هدایت الهی در هر موجودی چیزی قرار داده که او را به راه تکامل خود پیش می برد. ذرات خاک میوه می شود، میوه نطفه و سپس انسان، دوباره جسم انسان، خاک می شود.

«سَوَى» به معنای نظام بخشیدن است. از نظام کهکشانی گرفته تا نظام حاکم بر یک حشره ذره بینی. «عُثَاء» یعنی گیاه خشک و خاشاک و «أَحْوَى» به معنای سبزی است که رو به سیاهی باشد.

حتی یک برگ کوچک و خاشاک ناچیز هم به حال خود رها شده نیست. سبزه زاری که در دید ما خشک و تیره می شود، در نظام هدایت الهی است، زیرا همان برگهای خشکیده به ماده دیگری تبدیل می شود که برای قوت و قوت زمین و درخت لازم است یا در شرایط انبوه تبدیل به زغال سنگ شده و یا آثار مفید دیگری در خاک دارد.

پیام ها:

۱- نام خداوند مقدس است. از هرگونه بی احترامی به نام او پرهیز کنید. «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ»

۲- اوصاف ناشایست را در کنار نام خدا قرار ندهید. «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ»

۳- نام های اختصاصی خداوند را بر دیگران ننهید. «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ»

۴- تسبیح او سبب رشد و پرورش شما است. «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ»

۵- مسئولیت شرک زدایی در درجه اول به دوش رهبر آسمانی و سپس بر عهده همه مؤمنان است. «سَبِّحْ»

ص: ۷۲

۶- توحید کامل در پرتو تنزیه ذات و تسییح نام اوست. «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ»

۷- خداوند، از هر چه گفته و نوشته و تصور شود، برتر است. او در همه کمالات برتر است. «رَبِّكَ الْأَعْلَى»

۸- خداوند، فقط خالق نیست، بلکه علاوه بر آن نظام بخش هستی و موجودات نیز می باشد. «خَلَقَ فَسَوَّى»

۹- ظرفیت و هدایت موجودات، دلیل بر هدفمندی آفرینش است. «قَدَّرَ فَهَدَى»

۱۰- فرمان های الهی همراه با حکمت و دلیل است. نام خدا را تسییح کن، زیرا او اعلی است، آفرید و سامان داد و هدایت کرد «سَبِّحْ... الْأَعْلَى، خَلَقَ فَسَوَّى وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى»

۱۱- هدایت تکوینی آفریده ها در چهره های مختلفی است، گاهی سبز و گاهی خشک ولی هر دو در مدار هدایت است. «اَخْرَجَ الْمَرْعَى فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى»

«۶» سُنْقَرُوكَ فَلَا تَنْسَى «۷» إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى

ما تو را به قرائت درست وامی داریم، پس فراموش نخواهی کرد. مگر آنچه خدا بخواند که او بی گمان آشکار و نهان را می داند.

نکته ها:

«سنقرئک» از ریشه «قرء» و باب افعال است. «اقراء» در لغت یعنی آنکه قاری بخواند و استاد گوش بدهد و غلطهای او را تصحیح کند، اما در مورد پیامبر گرامی اسلام، «اقراء» یعنی ما قدرتی به تو می دهیم که قرآن را بدون کم و کاست و درست بخوانی و آنچه را به تو نازل شده، فراموش نکنی. (۱) «سنقرئک فلا تنسی»

جمله «الا ما شاء الله» استثنایی است که به منظور بیان قدرت مطلقه الهی آمده است تا بفهماند که خداوند قادر است حتی بعد از دادن این قدرت، می تواند پیامبر را گرفتار فراموشی کند. (چنانکه درباره بهشتیان می فرماید: بهشت برای آنان جاودانه است و عطای خداوند نسبت به آنان قطع و گسسته نمی شود، ولی باز هم میان کلمه

ص: ۷۳

«خالدین» و «عطاء غیر مجذوذ» می فرماید: «الّا ما شاء ربّك» (۱) مگر اینکه پروردگارت بخواهد آنان را از بهشت بیرون و لطفش را قطع کند و این بخاطر آن است که بگوید دست خدا بسته نیست.

پیام ها:

۱- آفرینش هستی و هدایت تکوینی آن، مقدّمه هدایت تشریحی و معنوی انسانهاست. «سنقرئک» (خدایی که گیاه را از درون خاک بیرون می کشد، چگونه استعدادهای معنوی انسان را بروز ندهد؟ «سنقرئک»)

۲- پیامبر که هر چه دارد از وحی است، نگران فراموش کردن آن در آینده بود که خداوند به او وعده عدم فراموشی داد. «سنقرئک فلا تنسی»

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله از هر گونه نسیان، مصون است. «فلا تنسی»

۴- پیامبر، حافظ کل قرآن بود. «فلا تنسی» (یکی از معجزات پیامبر اکرم این بود که با یکبار شنیدن برای همیشه حتی آیات طولانی را به یاد داشت).

۵- دست خدا بسته نیست و می تواند آنچه می دهد پس بگیرد. «سنقرئک فلا تنسی الا ما شاء الله»

۶- گرچه خداوند هرگز خلف وعده نمی کند «ولن یخلف الله وعده» (۲) ولی معنای وعده های الهی مجبور بودن خداوند نیست. «فلا تنسی الا ما شاء الله»

۷- اراده الهی حکیمانه و عالمانه است. «الّا ما شاء الله انه یعلم...»

۸- اقتضای بعضی از امور آن است که پنهان باشد. «ما یخفی» (کلمه «یخفی» در قالب فعل مضارع، بیانگر آن است که مخفی بودن بعضی امور، مقتضای طبیعت آنهاست).

«۸» وَ نُیَسِّرُکَ لِلْیُسْرِی «۹» فَذَکَّرْکَ اِنْ نَفَعَتِ الذِّکْرٰی «۱۰» سَیِّدَکَّرُ مَنْ یَخْشٰی «۱۱» وَبَتَجَبَّهَآ الْاَشْقٰی «۱۲» الَّذِیْ یَصْلٰی النَّارَ الْکُبْرٰی «۱۳» ثُمَّ لَا یَمُوتُ فِیْهَا وَلَا یَحْیٰی

ص: ۷۴

۱- ۶۵. هود، ۱۰۸.

۲- ۶۶. حج، ۴۷.

و ما تو را برای آسان ترین (راه دعوت) آماده می سازیم. پس تذکر بده، (البته) اگر تذکر مفید افتد. هر کس خشیت الهی داشته باشد، بزودی پند گیرد. و بدبخت ترین افراد از آن دوری کند. همان کس که به آتش بزرگ درافتد. پس در آنجا نه بمیرد و نه زندگانی کند.

نکته ها:

حضرت موسی برای موفقیت در انجام تبلیغ، دو چیز از خدا خواست؛ یکی سعه صدر و یکی آسان شدن امر رسالت: «رَبِّ اشرح لی صدري و یسر لی امری» (۱) خداوند این دو امر را بدون درخواست، به پیامبر اسلام عطا فرمود. درباره سعه صدر: «ألم نشرح لك صدرک» (۲) و درباره آسان شدن امر دعوت: «و نیسرک لیسری» (۳)

مراد از «نیسرک» آن است که ای پیامبر! نفس شریف تو را با خلق عظیم و سعه صدر و صفا و سادگی، چنان مهیا کنیم که بتواند وظیفه رسالت را به آسانی و به بهترین طریق انجام دهد. کاری کنیم که تو خود راه آسان را انتخاب کنی که همان راه فطرت است. (۴)

شرایط تذکر و موعظه:

الف: شرط موعظه، آمادگی واعظ است. «نیسرک... فذکر»

ب: تذکر و موعظه باید بر اساس قرآن باشد. «سنقرئک... فذکر»

ج: واعظ باید خود اهل غفلت و نسیان نباشد. «فلا تنسی... فذکر»

د: واعظی موفق است که به امدادهای الهی امیدوار باشد. «سنقرئک... نیسرک... فذکر»

پیام ها:

۱- تبلیغ دین و دعوت مردم به سوی خدا، مشکلات و سختی های فراوانی در پیش دارد که خداوند وعده داده است، مبلغ دین را یاری دهد و تحمل سختی ها را بر او آسان سازد. «نیسرک لیسری»

۲- به هر کس مأموریتی می دهید، گره کارش را باز کنید. «نیسرک لیسری فذکر»

۳- تسبیح ما مقدمه کار گشایی خداوند است. «سبح اسم ربک... نیسرک لیسری»

ص: ۷۵

٣-٦٩. تفسير الميزان.

٤-٧٠. تفسير الميزان.

۴- نزول وحی برای تذکر به مردم است. «سَنَقِرُكَ... فَذَكَرَ»

۵- شرط تذکر، پند پذیری است و پیامبر نسبت به افراد پندناپذیر مسئولیتی ندارد. «فَذَكَرَ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى»

۶- تنها افراد خداترس تذکر را می پذیرند. «سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى»

۷- پنددادن افراد خداترس آسان تر است. «نَيْسِرُكَ لِلْيَسْرِ... سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى»

۸- به مبلغ باید دلداری داد که کارش بیهوده نیست. «فَذَكَرَ... سَيَذَكَّرُ...»

۹- مبلغ نباید توقع تأثیر فوری داشته باشد. «سَيَذَكَّرُ»

۱۰- مشکل کفار دوری خود آنان از قرآن و پیامبر است، نه آنکه در این دو عنصر پاک، ضعف یا نقصی باشد. «يَتَجَنَّبُهَا»

۱۱- قرآن میزان است. پندپذیر آن مدال «يَخْشَى» می گیرد، «سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى» و پندناپذیر آن لقب «اشقی» دریافت می کند. «و يَتَجَنَّبُهَا الْاَشْقَى»

۱۲- دوری از پند و پیام قرآن، مایه شقاوت است. «يَتَجَنَّبُهَا الْاَشْقَى»

۱۳- سیره دائمی تیره بختان دوری از پند است. «يَتَجَنَّبُهَا» در قالب مضارع برای معنای استمرار و دوام است.

۱۴- بدبخت ترین مردم کسی است که خشیت الهی ندارد. «أَشَقَى» در برابر «يَخْشَى» قرار گرفته است.

۱۵- توقع اصلاح همه مردم را نداشته باشید. «سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى وَ يَتَجَنَّبُهَا الْاَشْقَى»

۱۶- عامل پذیرش و عدم پذیرش در درون خود انسان است. «يَخْشَى... اَشْقَى»

۱۷- کیفر به مقدار خباثت است. «اَشْقَى - النَّارُ الْكُبْرَى»

۱۸- دوزخ برای گروهی ابدی و همیشگی است. «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى»

۱۹- خلود در دوزخ، طبیعت دوزخیان را تغییر نمی دهد که دیگر از آتش رنج نبرند، بلکه دائما در شکنجه هستند. «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى»

«۱۴» قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى «۱۵» وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى

به راستی رستگار شد آن کس که خود را (از پلیدی ها) پاک گردانید. نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گذارد.

نکته ها:

تزکیه، آن است که فکر از عقاید فاسد و نفس از اخلاق فاسد و اعضاء از رفتار فاسد، پاک شود و زکات پاک کردن روح از حرص و بخل و مال از حقوق محرومان است.

در مکتب انبیا، رستگاران پاکان هستند: «قد افلح من تزکی» ولی در مکتب طاغوتیان، رستگاران زورمندانند. فرعون می گفت: هر کس پیروز شود رستگار است. «قد افلح الیوم من استعلی»^(۱)

در قرآن رستگاری قطعی، هم برای مؤمنان آمده: «قد افلح المؤمنون»^(۲) و هم برای کسانی که خود را تزکیه کرده اند: «قد افلح من تزکی» پس مؤمن واقعی همان کسانی هستند که خود را تزکیه کرده باشند.

پیام ها:

۱- قرآن در پایان برخی آیات می فرماید: امید است رستگار شوید. «لعلکم تفلحون» زیرا کار خیر از افرادی که تزکیه نکرده اند، با ریا و غرور و گناه و منت گذاری محو می شود. ولی درباره تزکیه شدگان می فرماید: قطعاً رستگارند. «قد افلح من تزکی»

۲- تزکیه خود به خود حاصل نمی شود، باید به سراغ آن رفت. «تزکی»

۳- تزکیه بدون نماز و عبادت نمی شود. «تزکی، ذکر اسم ربّه فصلی»

«۱۶» بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا «۱۷» وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى «۱۸» إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى «۱۹» صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى

ولی شما زندگی دنیا را ترجیح می دهید. و حال آنکه آخرت بهتر و ماندگارتر است. این سخن در کتب آسمانی پیشین نیز آمده است. کتاب های ابراهیم و موسی.

نکته ها:

در روایات، علاقه به دنیا سرچشمه تمام خطاهاست. «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^(۳) یا بیان می کند: دنیا پل عبور است، نه توقفگاه، باید از آن عبور کرد و به اقامتگاه رسید. «خذوا من ممرکم لمقرکم»^(۴)

ص: ۷۷

۱- ۷۱. طه، ۶۵.

۲- ۷۲. مؤمنون، ۱.

۳- ۷۳. کافی، ج ۲، ص ۱۳۰.

در قرآن معمولاً زکات بعد از نماز آمده است: «یقیمون الصَّیَّلاه و یؤتون الزکاه» (۱) ولی امام صادق علیه السلام می فرماید: در عید فطر پرداخت زکات به فقرا قبل از نماز عید آمده است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: (۲) «قد افلح من ترکى و ذکر اسم ربّه فصلی»

امام رضا علیه السلام از معنای این آیه سؤال کرد: «ذکر اسم ربّه فصلی» شخصی گفت: هرگاه نام خدا را برد نماز بخواند. امام فرمود: این تکلیف سختی است که در شبانه روز هر وقت نام خدا برده شد انسان نماز بخواند. او پرسید: پس معنا چیست؟

امام فرمود: هرگاه نام خدا برده شد، صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد. «کلّمَا ذکر ربّه صلی علی محمد و اله» (۳)

آخرت بهتر از دنیا است، زیرا ویژگی های زیر را دارد:

۱. جاودانگی زمانی: «خالدین فیها» (۴)

۲. وسعت مکانی: «عرضها کعرض السماء و الارض» (۵)

۳. تنوع در خوراکی: «انهار من عسل» (۶)، «فاکبه کثیر» (۷)

۴. دوری از ترس و اندوه: «آمین» (۸)

۵. دوستان وفادار: «اخواناً علی سرر متقابلین» (۹)

۶. همسران زیبا: «کامثال اللؤلؤ المکنون» (۱۰)

ابوذر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که خداوند یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاده که ۳۱۳ نفر آنها رسول و مابقی نبی بوده اند و جمعاً ۱۰۴ کتاب داشتند. (۱۱)

پیام ها:

۱- مانع تزکیه، علاقه به دنیا است. «بل تؤثرون»

۲- دنیا بد نیست، آنچه مورد انتقاد است ترجیح آن بر آخرت است. «تؤثرون»

ص: ۷۸

۱- ۷۵. مائده، ۵۵.

۲- ۷۶. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۰۸.

۳- ۷۷. تفسیر نورالثقلین.

- ٤-٧٨. آل عمران، ١٥.
- ٥-٧٩. الحديد، ٢١.
- ٦-٨٠. محمد، ١٥.
- ٧-٨١. زخرف، ٧٣.
- ٨-٨٢. حجر، ٤٦.
- ٩-٨٣. حجر، ٤٧.
- ١٠-٨٤. واقعه، ٢٣.
- ١١-٨٥. تفسير الميزان.

۳- هرگاه از چیزی انتقاد می کنید، نمونه خوب و راهکار آن را نشان دهید. «تؤثرون... و الاخره خیر»

۴- راه پاک شدن دل و فکر انسان، ذکر مدام و مستمر نام خداوند است. «تزکی و ذکر اسم ربّه»

۵- توجه به جلوه های ربوبیت، عامل یاد خداست. «ذکر اسم ربّه»

۶- نماز باید بر اساس ذکر و توجه باشد، نه غافلانه و بر اساس عادت. «ذکر اسم ربّه فصلی»

۷- نماز گزاران زمانی رستگارند که اهل تزکیه و یاد خدا باشند. «تزکی و ذکر اسم ربّه فصلی»

۸- کتب آسمانی، همسو و هماهنگ با یکدیگر هستند. «انّ هذا لفي الصحف الاولى»

۹- در میان کتب آسمانی، کتب حضرت ابراهیم و حضرت موسی امتیاز خاصی دارد. «صحف ابراهیم و موسی»

«والحمد لله ربّ العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ «۲» وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ «۳» عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ «۴» تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً «۵» تُشَقَّى مِنْ عَيْنِ آئِنِهِ «۶» أَلَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ «۷» لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ

آیا خبر آن حادثه فراگیر به تو رسیده است؟ در آن روز، چهره هایی خوار و زبونند. (با آنکه) تلاش کرده و رنج برده اند. (اما) به آتشی سوزان درآیند. و از چشمه ای جوشان نوشانده شوند. و خوراکی جز خار خشک و تلخ ندارند. که نه فربه کند و نه گرسنگی را از میان برد.

نکته ها:

«غاشیه» به معنای پوشاننده است، و منظور از آن، حادثه قیامت است که همه را تحت پوشش قرار می دهد. «عامله» به معنای کوشنده و «ناصبه» به معنای کار پرمشقت است که انسان را خسته می کند. «حامیه» به معنای بسیار داغ و «آئیه» نهایت درجه سوزندگی است.

ممکن است مراد از «وجوه»، صاحبان وجوه و چهره های برجسته باشد، یعنی چهره های شاخص هر یک از دو گروه نیک و بد.

«ضریح» به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چیزی است در دوزخ شبیه به خار که از مردار بد بوتر و از آتش داغ تر و بسیار تلخ است. (۱) شاید گذاردن نام «ضریح» بر این خار به

ص: ۸۰

خاطر آن باشد که خوردن آن انسان را به فریاد و تضرع وادار می کند.

کارهای پر زحمت فراوانی در دنیا انجام می شود ولی به خاطر آنکه اخلاص در آن نیست یا طبق دستور الهی انجام نشده است و یا با عجب و غرور و منت و گناه و شرک همراه بوده، حبط می شود و هدر می رود و در قیامت مورد بهره قرار نمی گیرد.

در جهان بینی الهی، عنصر کار باید با عنصر هدف و جهت و عنصر رهبری هم سو و مقدس باشند.

پیام ها:

۱- حادثه قیامت چنان فراگیر است، که همه باید به فکر آن باشند. «هل اتاك حديث الغاشيه»

۲- هر تلاش و زحمتی، در قیامت مفید نخواهد بود. «عامله ناصبه»

۳- تنها گروه مخلص از تلاش های خود بهره خواهند گرفت. «لسعيها راضيه»

۴- معاد جسمانی است، زیرا مسئله چاقی و لاغری تنها در مورد اجسام قابل قبول است. «لايسمن»

«۸» وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ «۹» لِّسَعِيهَا رَاضِيَةٌ «۱۰» فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ «۱۱» لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْيَةٍ

در چنین روزی چهره هایی خرم باشند. از کوشش خود خشنود. در بهشت برین (جای دارند). در آنجا سخن بیهوده ای نشنوند.

نکته ها:

«ناعمه» به معنای در ناز و نعمت به سر بردن و «لاغیه» به معنای گفتار بیهوده است.

پیام ها:

۱- شادی و خرمی واقعی، در چهره منعکس می شود. «وجوه... ناعمه» رنگ رخساره خیر می دهد از سر ضمیر.

۲- نعمت های بهشت و الطاف خاص الهی، از نتایج سعی و تلاش است. «ناعمه لسعيها»

ص: ۸۱

۳- سختی کار در دنیا زودگذر است ولی شادمانی و کامیابی دائمی در آخرت را به همراه دارد. «لسعیها راضیه»

۴- بهشت، نقطه اعتلای مادی و معنوی است. «جَنَّةٌ عَالِيَةٌ»

۵- کسانی که در دنیا از لغو دوری کنند، در سرای دیگر، در فضای بدون لغو زندگی خواهند کرد. «لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً»

۶- در بهشت نه تنها لغو نیست بلکه کلامی که به نحوی سبب پدید آمدن لغو هم شود وجود ندارد. «لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً»

«۱۲» فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ «۱۳» فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ «۱۴» وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ «۱۵» وَنَمَارِقٌ مَّصْفُوفَةٌ «۱۶» وَزَرَائِبٌ مَبْتُوثَةٌ

در آنجا چشمه ای جاری است. در آنجا تخت هایی است برافراشته. و سبوهایی چیده شده. و بالش هایی ردیف شده. و فرش هایی گسترده شده.

نکته ها:

کلمه «عین» به معنای چشمه، بر یک یا چند چشمه قابل تطبیق است و به دلیل آیه ۱۵ سوره ذاریات، چشمه های بهشتی متعدد است. «أَنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعَيْون»

«سُرُر» و «سرور» از یک ریشه است. «سیریر» به تختی گفته می شود که برای سرور باشد و کلمه «مرفوعه» نشانه جایگاه بلند تخت های بهشتی است که بر صحنه های دیدنی بهشت اشراف دارد.

«اکواب» جمع «کوب» بر وزن خوب به معنای قدحی است که دسته ندارد. در سوره واقعه آیات ۱۷ و ۱۸ انواع ظرف ها آمده است. «باکواب و اباریق و كأس من معین»

«نمارق» جمع «نمرقه» به معنای بالش و پستی کوچک است. «زرابی» فرش فاخر و زربافت است.

پیام ها:

۱- عظمت چشمه های بهشتی قابل شناخت نیست. «فیها عین جاریه» (کلمه «عین» نکره آمده است.

۲- جایگاه بهشتیان، رفیع و بلند است، نه آنکه روی زمین بنشینند. «سُرر مرفوعه»

ص: ۸۲

«۱۷» أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ «۱۸» وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ «۱۹» وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ «۲۰» وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ

آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به آسمان، که چگونه برافراشته شده. و به کوه که چگونه برپا داشته شده. و به زمین که چگونه گسترده شده است؟

نکته ها:

اگر روحیه تفکر در انسان باشد، همه هستی کلاس درس است. یک چوپان در بیابان هم گویی در بزرگ ترین کتابخانه های دنیا است؛ زیر پایش زمین است، بالای سرش آسمان، در اطرافش کوهها و جلوی رویش شترها، و اگر در هر یک دقت کند، اسرار بسیاری را کشف می کند. مثلاً شتر از اسب بیشتر می دود، از الاغ بیشتر بار می برد.

در میان حیوانات بعضی برای سواری، بعضی برای گوشت و بعضی برای شیر مورد استفاده قرار می گیرند، ولی شتر همه چیزش قابل استفاده است.

پلک هایش در برابر باد و خاک بیابان مقاوم است، در کوهان خود چربی و غذا را ذخیره کرده و در برابر گرسنگی مقاوم است. در بدنش آب را نگهداری کرده و در برابر تشنگی مقاوم است، راه را می داند، چنان رام است که صدها شتر تسلیم یک ساربان می شوند، کف پای او برای ریگزار آفریده شده، گردن او پله سوار شدن و اهرم بار برداشتن و خلاصه به قول عربها، شتر کشتی بیابان است.

قوی ترین، کم خرج ترین، پرفایده ترین و آرام ترین و بردبارترین حیوان است.

پیدایش آسمانها و کوهها و زمین تصادفی نیست، بلکه کاملاً حکیمانه آفریده شده و در جای خود قرار داده شده اند.

در هر نعمتی یک جهتی برجستگی دارد (در شتر، نحوه ی آفرینش؛ در آسمان، بلندی؛ در زمین، گستردگی و در کوهها نحوه ی نصب شدن).

پیام ها:

۱- کسانی که در کشف حقایق هستی عمیق نمی شوند، مورد سرزنش خداوند هستند. «افلا ينظرون»

۲- از محسوسات عبور کنید تا به معقولات برسید. «افلا ينظرون...»

ص: ۸۳

۳- در معاد و نعمت های ویژه بهشتیان شک نکنید، مگر آفریده های عجیب خدا را در دنیا نمی بینید؟ «افلا ينظرون الى الابل»

۴- همان گونه که اصل آفریده ها دلیل بر وجود خداست، چگونگی و پیچیدگی آفریده ها هم دلیل بر قدرت و علم و حکمت اوست. «کیف، کیف، کیف...»

«۲۱» فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ «۲۲» لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ «۲۳» إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ «۲۴» فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ «۲۵» إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ «۲۶» ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ

پس تذکر بده که همانا تو تذکر دهنده ای، و بر آنان سیطره و تسلطی نداری (که به ایمان آوردن مجبورشان کنی). مگر آن کس که روی گرداند و کفر پیشه کرد. که خداوند او را به بزرگ ترین عذاب مجازات می کند. همانا بازگشت آنان به سوی ماست. آنگاه حسابشان بر ماست.

نکته ها:

تذکر برای اتمام حجت است تا کافران در قیامت نگویند: «لولا ارسلت الينا رسولا فنتبع» (۱) خدایا! چرا برای ما هشدار دهنده ای نفرستادی، که از او پیروی کنیم. البته جز صاحبان خرد از این تذکرها پند نمی گیرند. «انما يتذکر اولوا الالباب» (۲)

در سوره قبل (سوره اعلی) خداوند به پیامبرش دستور تذکر داد و فرمود: تو تذکر بده که هر کس خشیت دارد متذکر می شود و افراد شقی از تذکر دوری خواهند کرد و به بزرگترین عذاب گرفتار خواهند شد. «یتجنّبها الاشقی الذی یصلی النار الکبری»

در این سوره نیز می فرماید: تو تذکر بده ولی بدان که گروهی اعراض خواهند کرد و به عذاب اکبر گرفتار خواهند شد. «الّا من تولى و کفر فیعذبه الله العذاب الاکبر» به هر حال «نار کبری» در سوره اعلی و «عذاب اکبر» در این سوره، کیفر کسانی است که تذکرپذیر نیستند و پند و اندرز الهی را پشت گوش می اندازند.

ص: ۸۴

۱- ۸۷. طه، ۱۳۴.

۲- ۸۸. رعد، ۱۹.

«مُصِيطِر» از «سَطْر» و «سِيطْرَه» به کسی گفته می شود که افراد تحت امر خود را به بند می کشد و آنان را در جهتی که خود می خواهد تنظیم می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «كَلَّ امَّةٌ يَحَاسِبُهَا اِمَامٌ زَمَانُهَا وَيَعْرِفُ الْاِثْمَةَ اَوْلِيَائِهِمْ وَ اَعْدَائِهِمْ بِسِيْمَاهُمْ»^(۱) حساب هر امت به عهده امام زمان آنهاست و امامان، دوستان و دشمنان خود را از سیمایشان می شناسند، همان گونه که در سوره اعراف چنین آمده است: «و على الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم»^(۲)

در زیارت جامعه خطاب به معصومین علیهم السلام نیز می خوانیم: «و ايا ب الخلق اليك و حسابهم عليك»^(۳) رجوع مردم به سوی شماست و حساب مردم با شماست.

از امام کاظم و امام باقر و امام هادی علیهم السلام نیز این معنا نقل شده است.^(۴)

پیام ها:

۱- پیامبر، مأمور به وظیفه است نه نتیجه. «انما انت مُذَكَّر» (پیامبر صلی الله علیه و آله برای هدایت مردم اهتمام و حرص داشت و خداوند به او فرمود: وظیفه تو فقط تذکر است.)

۲- وظیفه پیامبران، تذکر است نه تسلط و تحمیل عقیده. «لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِر»

۳- بی اعتنایی مردم، وظیفه را ساقط نمی کند. «انما انت مُذَكَّر لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِر»

۴- منشأ کفر، عناد و لجاجت و روی گردانی از حق و حقیقت است. «من تولَّى و كفر»

۵- قهر خدا درجاتی دارد. «العذاب الاكبر»

۶- فرار از قهر الهی برای هیچکس امکان ندارد. «انَّ الينا اياهم»

۷- حسابرسی از سنت هایی است که خداوند بر خود واجب کرده است. «انَّ علينا حسابهم»

«والحمد لله رب العالمين»

ص: ۸۵

۱- ۸۹. بحار، ج ۸، ص ۳۳۹.

۲- ۹۰. اعراف، ۴۶.

۳- ۹۱. مفاتیح الجنان.

۴- ۹۲. تفسیر المیزان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالْفَجْرِ «۲» وَلَيَالٍ عَشْرٍ «۳» وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ «۴» وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ «۵» هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ

به سپیده دم سوگند. به شبهای ده گانه سوگند. به زوج و فرد سوگند. به شب سوگند آنگاه که سپری شود. آیا (در این سوگندها) برای اهل خرد، سوگندی مهم نیست؟

نکته ها:

«فجر» به معنای شکافتن است و مراد از آن، شکافتن تاریکی با سپیده دم است که زمان مقدس و با ارزشی است و در آن هنگام، جنبنده ها به تکاپو می افتند و صبح و روز تازه ای را آغاز می کنند. در حدیثی مراد از فجر را حضرت مهدی علیه السلام دانسته «الفجر هو القائم علیه السلام» که شب تاریک ظلم و فساد، به صبح قیام آن حضرت برچیده خواهد شد. (۱)

«حجر» به معنای منع و مراد از آن عقل است که انسان را از کار خلاف منع می کند. چنانکه «محجور» به معنای ممنوع التصرف است.

در روایات، برای «شفع» به معنای زوج و «وتر» به معنای فرد، مصادیق زیادی گفته شده است، از جمله اینکه مراد از وتر، روز نهم ذی الحجه (روز عرفه) و مراد از شفع روز دهم ذی الحجه (عید قربان) است و یا مراد از شفع، دو کوه صفا و مروه است و مراد از وتر، کعبه که یکی است. و یا مراد از وتر، خداوند یکتا و مراد از شفع، مخلوقات اند که همه جفت و زوج هستند، یا مراد نماز مستحبی شفع و وتر است که در سحر خوانده

ص: ۸۶

می شود و یا مراد از شفع، روز نهم و دهم ذی الحجه و وتر، شب مشعر است. (۱)

مراد از «لیال عشر»، یا ده شب آخر ماه مبارک رمضان است که شبهای قدر در آن قرار گرفته و یا ده شب اول ماه ذی الحجه است که روز عرفه و عید قربان را شامل می شود.

پیام ها:

۱- زمان، مقدّس و قابل سوگند است. «والفجر»

۲- بعضی ایام از قداست ویژه ای برخوردار است. «ولیل عشر»

۳- ساعات پایان شب که سالکان در آن سیر معنوی دارند، از قداست خاصی برخوردار است. «و الیل اذا یسر»

۴- مخاطبان قرآن، اهل خردند. «لذی حجر»

«۶» أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ «۷» إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ «۸» الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ «۹» وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ «۱۰» وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ «۱۱» الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ «۱۲» فَمَا كَثُرُوا فِيهَا الْفَسَادَ «۱۳» فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ «۱۴» إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ

آیا ندیدی که پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟ (همان قوم) ارم، (شهری) که دارای بناهای ستون دار بود. (بناهایی) که ماندش در دیگر شهرها ساخته نشده بود. و با قوم ثمود که در وادی خود تخته سنگها را (برای ساختن خانه) می بریدند. و با فرعون، صاحب قدرت و سپاه عظیم. آنها که در شهرها طغیان گری کردند. و در آن، فساد و تباهی افزودند. پس پروردگارت تازیانه عذاب بر آنان فرود آورد. همانا پروردگارت در کمین گاه است.

نکته ها:

قوم عاد دو گروه بودند؛ عاد قدیم و جدید به دلیل آیه «عادِ الاولى»، که بعد از حضرت نوح در منطقه احقاف زندگی می کردند و دارای هیکل هایی بزرگ و قدرتی

ص: ۸۷

عظیم و شهرهایی آباد بودند.

«اِرم» یا نام دیگر قبیله عاد است یا نام شاخه ای از قوم عاد و یا نام منطقه ای که قوم عاد در آن زندگی می کردند که ساختمان هایشان دارای ستون هایی بزرگ و بلند بوده است. بعضی ارم را ساختمان شداد و بعضی ساخته اسکندر در اسکندریه دانسته اند.

«صخر» جمع صخره به معنای سنگهای بزرگ و سخت است و «واد» به فاصله میان کوه و تپه گفته می شود.

«عماد» به معنای ستون یا ساختمان بلند است و «ثمود» به اعراب ما قبل تاریخ گویند که در شمال عربستان ساکن بودند قومی که پیامبر آنها حضرت صالح بود.

«جابوا»، به معنای بریدن سنگ است و کلمه «جواب» که از این ریشه است، به معنای قطع سؤال با پاسخ صحیح است.

ظاهراً قوم ثمود بعد از قوم عاد بوده اند که نامشان بعد از آنها برده شده است.

قهر بر عاد و ثمود نمونه ای از در کمین بودن خدا نسبت به ستمکاران است. خداوند در کمین است، یعنی خلافکاران راه گریز ندارند و به طور ناگهانی گرفتار می شوند.

استحکام ساختمان ها مانع قلع و قمع الهی نیست و به خاطر محکمی ساختمان نباید از قهر خداوند احساس امتیث کرد.

مقصود از «ذو الاوتاد» یا آن است که پایه های حکومت فرعون محکم بود یا آنکه مخالفان خود را میخکوب می کرد و یا آنکه سپاه فراوان داشت.

کلمه «صَبَّ» به معنای ریختن است، تعبیر بارش عذاب، شاید کنایه از عذاب پی در پی و مداوم باشد. (۱)

چگونه خداوند در کمین نباشد در حالی که او از رگ گردن به ما نزدیک تر است؟ «و نحن اقرب الیه من حبل الوريد» (۲)

پیام ها:

۱- تاریخ قلع و قمع متجاوزان را فراموش نکنید. «الم تر»

ص: ۸۸

۱- ۹۵. تفسیر راهنما.

۲- ۹۶. ق، ۱۶.

۲- نابود کردن طغیانگران جلوه ربوبیت خداوند است. «فعل رَبَّكَ بعاد» به قول سعدی: ترحم بر پلنگ تیزدندان ستمکاری بود بر گوسفندان

۳- نشانه خرد و عقل، عبرت گرفتن از تاریخ است. «لذی حجر الم تر کیف فعل رَبَّكَ»

۴- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توسط وحی از تاریخ قوم عاد و ثمود و فرعون آگاهی داشت. «الم تر»

۵- ابتکار در معماری با استفاده از سنگ، در آن قوم عاد بوده است. «لم یخلق مثلها فی البلاد»

۶- اختلاف و تضاد فکری، مانع از بیان هنر و ابتکارات دیگران نشود. «لم یخلق مثلها فی البلاد»

۷- قدرت بدون معنویت، عاملی است برای برهم زدن امتیت. «جابوا الصخر... ذی الاوتاد... طغوا فی البلاد»

۸- طغیانگر و طغیان مرز نمی شناسد. «طغوا فی البلاد» (مراد از بلاد، همه مناطقی است که به آن دسترسی داشتند)

۹- سرچشمه تباهی و فساد، طاغوت ها هستند. «طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد»

۱۰- تمدن و پیشرفت، اگر همراه با تقوا و صلاح نباشد عامل سقوط و هلاکت است. «فصب علیهم رَبَّكَ سوط عذاب»

۱۱- مربی، گاه برای تنبیه، نیاز به شلاق دارد. «رَبُّكَ سوط»

۱۲- طغیان و فساد جز با قهر بر طرف نمی شود. «طغوا... سوط عذاب»

۱۳- مهلت ها شما را مغرور نکند که خدا در کمین است. «ان رَبَّكَ لبالمرصاد»

۱۴- کیفر دنیوی نسبت به عذاب اخروی همچون تازیانه ای است که درد آن موقت و آثارش سطحی است و تنها بر پوست می ماند. «سوط عذاب»

«۱۵» فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ «۱۶» وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ «۱۷»
«۱۸» وَلَا تَحْأْزُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ «۱۹» وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا «۲۰» وَتَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا

امّیا انسان، (طبعش این است که) هرگاه پروردگارش او را بیازماید و گرامیش داشته و نعمتش دهد، (مغرور شده و) گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است. ولی هرگاه او را بیازماید و روزی او را تنگ سازد، گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است. چنین نیست؛ بلکه شما یتیم را گرامی نمی دارید. و یکدیگر را بر اطعام بینوایان ترغیب نمی کنید. و میراث را (به حق و ناحق) یکجا می خورید. و مال را بسیار دوست دارید.

نکته ها:

«أَكْلًا لَمَّا» یعنی یکجا خوردن، بدون دقت در این که حلال است یا حرام و آیا مال دیگران به آن اضافه شده یا نه. «لَمَّا» مصدر «لَمَّمْتُ» به معنای جمع و ضمیمه کردن.

«جَمًّا» به معنای زیاد و انباشته است.

رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: من و هر کسی که یتیمی را تحت تکفل خود قرار دهد، در بهشت در کنار هم هستیم. (۱)

یکی از سنّت ها و برنامه های قطعی خداوند، آزمایش مردم است؛ البتّه نه برای شناختن، بلکه برای ظهور خصلت ها و بروز تلاش ها تا بر اساس آن اجر و پاداش دهد.

آزمایش های الهی گوناگون است، گاهی با رفاه و ثروت انسان را آزمایش می کند و گاهی با تنگدستی و مشکلات. ولی انسان عجول که از آزمایش الهی و اهداف آن غافل است، دست به قضاوت ها و تحلیل ها و تفسیرهای غلط زده و از خداوند گلایه می کند.

پیام ها:

۱- آزمایشهای الهی، جلوه ای از در کمین بودن پروردگار نسبت به انسان است. «أَنَّ رِيَّكَ لِأَلْمَرَصَادِ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ...»

۲- آزمایش، وسیله تربیت و رشد انسان است. «الإنسان ابتلاه ربّه»

۳- دریافت های انسان بر اساس لطف اوست نه استحقاق ما. پس گرفتار غرور و عجب نشده و از آزمایش غفلت نکنید. «اکرمه و نعمه»

۴- نه فقر نشانه اهانت است و نه دارایی نشانه کرامت؛ بلکه هر دو وسیله آزمایش

ص: ۹۰

است. «ابتلاه... فاکرمه، ابتلاه فقدر علیه رزقه»

۵- مهمتر از جسم یتیم روح اوست که باید گرامی داشته شود. «تکرمون»

۶- کمبودهای روحی را با احترام و محبت جبران کنید. (اولین انتظار یتیمان احترام به شخصیت آنان است) «تکرمون الیتیم»

۷- در مورد کارهای خداوند، قضاوت نابجا نکنید. دلیل تنگی رزق را بی اعتنائی خداوند نپندازید، بلکه نتیجه عملکرد خودتان بدانید. «کَلَّا بَلْ لَا تَكْرَمُونَ الیتیم»

۸- احسان به دیگران، در رزق و روزی انسان نقش مهمی دارد. «لا تکرمون - فقدر علیه رزقه»

۹- بینوایان نباید گرسنه بمانند. با انفاق خود، با تشویق دیگران باید به آنان رسیدگی کرد. «تحاضون علی طعام المسکین»

۱۰- در درآمدهای خود دقت کنید؛ هر نانی مصرف کردنی نیست. «اکلًا لَمَّا»

۱۱- علاقه به مال فطری است، آنچه مذموم است، علاقه شدید است «حُبًّا جَمًّا»

۱۲- تکریم خدا از شما، باید سبب تکریم از یتیمان باشد. «اکرمه... لا تکرمون»

«۲۱» کَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا «۲۲» وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا «۲۳» وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى «۲۴» يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي «۲۵» فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا «۲۶» وَلَا يُوثِقُ وَثَاقُهُ أَحَدًا

چنان نیست (که می پندارید)، آنگاه که زمین به شدت درهم کوبیده شود و (فرمان) پروردگارت با فرشتگان صف در صف فرارسد. آن روز دوزخ را حاضر کنند، در آن روز انسان متذکر شود ولی این تذکر چه سودی برایش دارد؟ (در آن روز انسان) گوید: ای کاش برای زندگی (امروز) چیزی از پیش فرستاده بودم. پس در آن روز هیچکس به مانند عذاب او عذاب نکند. و هیچکس چون به بند کشیدن او، در بند نکشد.

نکته ها:

«دک» به معنای کوبیدن و هموار کردن است و دگه و دگان جایی است که برای عرضه اجناس، زمین آن هموار و مهیا می شود.

ص: ۹۱

امام رضا علیه السلام فرمود: مراد از «جاء ربُّک»، آمدن فرمان پروردگار است (نه آمدن خود پروردگار). (۱) چنانکه در آیه ۳۳ سوره نحل می فرماید: «یأتی امر ربِّک»، فرمان پروردگارت می آید.

مراد از «و جیبی ء یومئذ بجهنّم»، پرده برداری از روی آن باشد. (۲) چنانکه در جای دیگر می فرماید: «بَرَزَت الْجَحِیمَ لَمَنْ یرى» (۳)

هنگامی که آیه «و جیبی ء یومئذ بجهنّم» نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درهم فرو رفت، به گونه ای که هیچ کس جرأت سخن گفتن با آن حضرت را نداشت. (۴)

پیام ها:

۱- خداوند، انسان را از علاقه شدید به مال و تصاحب حق دیگران باز می دارد. «تَحَبُّونَ الْمَالَ - کَلَّا...»

۲- داروی حرص و حب مال، یاد قیامت است. «تَأْكُلُونَ التَّرَاثَ... تَحَبُّونَ الْمَالَ... کَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ»

۳- قیامت، روز حاکمیت مطلق فرمان الهی است. «جاء ربُّک»

۴- از رعایت نظم و سلسله مراتب، نمایش قدرت فرشتگان در قیامت به چشم می خورد. «الْمَلِکُ صَفًّا صَفًّا»

۵- تذکر و پشیمانی در قیامت سودی ندارد. «و اَنَّى لَهُ الذِّکْرَى»

۶- قیامت، روز هوشیاری و یادآوری است. «یومئذ یتذکَّرُ الْإِنْسَانُ»

۷- جهنم، در قیامت ظاهر می شود. «جیبی ء... بجهنّم»

۸- قیامت روز حسرت است. «یا لیتنی»

۹- آرزو کارساز نیست، تلاش لازم است. «یا لیتنی قَدَمْتُ»

۱۰- زندگی واقعی و ابدی، زندگی قیامت است. «لحیاتی»

۱۱- خدای رحیم، در جای خود شدید است. «لَا یُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدًا»

۱۲- ممکن است برای کیفرهای خداوند در دنیا مشابهی باشد، اما در آخرت عذاب

ص: ۹۲

٢-٩٩. تفسير الميزان.

٣-١٠٠. نازعات، ٣٦.

٤-١٠١. بحار، ج ١٠٥، ص ١٠٣.

الهی مشابه ندارد. «فیومئذ لا یعذب عذابه احد»

۱۳- در قیامت، امکان فرار از عذاب نیست. «لا یعذب... لا یوثق»

«۲۷» يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ «۲۸» اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً «۲۹» فَادْخُلِي فِي عِبَادِي «۳۰» وَادْخُلِي جَنَّتِي

هان ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد که تو از او راضی و او از تو راضی است. پس در زمره ی بندگان من درآی. وبه بهشت من داخل شو!

نکته ها:

دل آرام و نفس مطمئنه، با ذکر خدا به دست می آید. «الا- بذكر الله تطمئن القلوب»^(۱) و بهترین ذکر خدا نماز است. «اقم الصلاه لذكری»^(۲)

راضی بودن و مرضی بودن، نشانه نفس مطمئنه است که او از خدا راضی است و خدا نیز از او راضی است.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد که آیا مؤمن از جان دادن خود راضی است؟ حضرت فرمود: در لحظه اول راضی نیست ولی فرشته قبض روح به او دلداری می دهد که من از پدر به تو مهربان ترم، چشمت را باز کن. او چشم باز می کند و پیامبر صلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر امامان علیهم السلام را می بیند. فرشته می گوید: اینان دوستان تو هستند. مؤمن هم با دیدن این صحنه راضی می شود و در این هنگام خطاب «یا ایته النفس المطمئنه» را می شنود.^(۳)

پیام ها:

۱- اصالت انسان با روح است و بدن، مرکب آن است. «یا ایته النفس» (خطاب خداوند به نفس است)

۲- بهشت بدون یار و همدم، بهشت نیست. «ادخلی فی عبادی»

۳- بهشت، انواع و درجاتی دارد. «جنتی» چنانکه قرآن در موارد متعدد فرموده است: «جَنّاتِ عَدْنِ» (والحمد لله رب العالمین)

ص: ۹۳

۱- ۱۰۲. رعد، ۲۸.

۲- ۱۰۳. طه، ۱۴.

۳- ۱۰۴. تفسیر نمونه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ «۲» وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ «۳» وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ «۴» لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ «۵» أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ «۶» يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا «۷» أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ

به این شهر (مکه) سوگند. در حالی که تو در این شهر ساکن هستی. به پدر، و فرزندی که پدید آورد، سوگند. همانا ما انسان را در رنج و زحمت آفریدیم. آیا می‌پندارد که هرگز احدی بر او قدرت ندارد؟ می‌گوید: مال فراوانی تباه کردم. آیا گمان می‌کند احدی او را ندیده است؟

نکته‌ها:

در قرآن سه بار جمله «لَا أُقْسِمُ» به کار رفته است و اهل تفسیر آن را دو گونه معنا کرده‌اند. گروهی حرف لا را زائد دانسته و آن را (قسم می‌خورم) معنا کرده‌اند و گروهی آن را (سوگند نمی‌خورم) ترجمه کرده‌اند، به این معنا که مسئله به قدری روشن است که نیازی به سوگند خوردن نیست.

منظور از «بلد»، مکه است که قبل از اسلام هم مورد احترام بوده است. مکه حَرَمِ اَلْهَيْ و اولین خانه‌ای است که برای انسان قرار داده شد.

جمله «و انت حلّ» چند گونه تفسیر شده است که یک معنی را در ترجمه آوردیم و معنای دوم آن است که مردم مکه اهانت تو را در آن حلال می‌دانند، پس به شهری که

اهانت تو را حلال می شمردند سوگند نمی خورم. (۱) و معنای سوم آن است که دست تو در مورد این شهر باز است و در فتح مکه هر تصمیمی که درباره مخالفان بخواهی می توانی بگیری.

«کبد» به معنای سختی و «لبد» به معنای پشم متراکم است. البته بعضی کبد را به معنای راست قامت و معتدل گرفته اند.

اینکه انسان در دل رنج و سختی آفریده شده، یعنی کامیابی های دنیوی آمیخته با رنج و زحمت است. «لقد خلقنا الانسان فی کبد» حضرت علی علیه السلام می فرماید: دنیا خانه ای است که با سختی ها عجین شده است. «دار بالبلاء محفوفه» (۲)

گرچه بعضی مفسران به مناسبت عبارت «هذا البلد» که مکه است، مراد از «والد و ما ولد» را حضرت ابراهیم و فرزندش حضرت اسماعیل دانسته اند، ولی همان گونه که در تفسیر مجمع البیان آمده است، مراد از آن، حضرت آدم و اولیاء از نسل او است.

نقل شده است که گوینده این کلام «اهلکت مالاً لبداً» عمرو بن عبدود در جنگ خندق بوده که گفت: سرمایه زیادی را در مبارزه با اسلام تباه کردم ولی موفق نشدم. (۳)

پیام ها:

۱- سرزمین ها می توانند دارای قداست باشند و شهر مکه نیز از قدیم مورد احترام و سوگند بوده است. «لا اقسم بهذا البلد»

۲- تکرار گاهی نشانه عظمت و عنایت است. «هذا البلد... هذا البلد»

۳- ارزش زمین ها به ارزش ساکنان آنهاست. «و انت جلّ بهذا البلد» (سوگند به مکه به خاطر حضور پیامبر)

۴- در مقام فرزندی، دختر یا پسر تفاوتی ندارد. «و ما ولد»

۵- زندگی بشر در متن مشقت ها و سختی ها قرار دارد. «فی کبد»

۶- هر مالی که در مسیر حق صرف نشود مایه حسرت است. «اهلکت مالاً لبداً»

۷- انسان تحت سیطره قدرت و علم الهی است. «ایحسب ان لن یقدر علیه احد...»

ص: ۹۵

۱- ۱۰۵. این معنا در حدیثی در کتاب بحار، ج ۲۴، ص ۲۸۴ آمده است.

۲- ۱۰۶. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶.

۳- ۱۰۷. تفسیر نور الثقلین.

۸- نتیجه هر محاسبه ای که جای خدا در آن خالی باشد، پوچی و زیانکاری است. «ایحسب... ایحسب»

۹- خود بزرگ بینی در برابر خدا چه معنایی دارد؟ «ایحسب ان لن یقدر علیه احد»

۱۰- کسانی که در انفاق به راه درست نروند یا مصرف آنها نابجا باشد یا نیتشان خالص نباشد و همراه با ریا و خودنمایی و دروغ باشد، در آینده شرمنده و پشیمان خواهند شد. «اهلکت مالا لبداً»

«۸» أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ «۹» وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ «۱۰» وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ «۱۱» فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ «۱۲» وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ «۱۳» فَكُ رَقَبَةٍ «۱۴» أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ «۱۵» يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ «۱۶» أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ

آیا برای او دو چشم قرار ندادیم. و یک زبان و دو لب؟ و دو راه (خیر و شر) را به او نمایانندیم. اما او در آن گردنه سخت قدم نگذاشت. و چه می دانی که آن گردنه چیست؟ آزاد کردن برده. یا غذا دادن به روز گرسنگی. به یتیمی خویشاوند یا بینوایی خاک نشین.

نکته ها:

«نجد» به معنای مکان بلند، در برابر «تهامه» به معنای گود است. به فرموده امام صادق علیه السلام به راه خیر و شر، نجدین می گویند. (۱)

تشبیه راه خیر و شر به راهی که در ارتفاعات است، شاید برای آن باشد که پیمودن راه خیر به خاطر مبارزه با هوسها و پیمودن راه شر به علت عواقب تلخ آن، همچون عبور از راه مرتفع است. و برای هر عاقلی مسئله خیر و شر مثل زمین بلند روشن و برجسته است.

«عقبه» به معنای گردنه و گذرگاه باریک و سخت است و «اقتحام» به معنای خود را به سختی انداختن است. «مسغبه» به معنای گرسنگی، «مقربه» به معنای خویشاوندی و

ص: ۹۶

«متربه» از تراب به معنای خاک نشینی است.

چشم، راه نفوذ در دیگران است. تفاوت شاگردی که استاد را ببیند و در چشم او نگاه کند با شاگردی که از طریق بلندگو یا نوار سخنی را بشنود، بسیار است.

نجات دیگران از فقر و اسارت، لازم است، حتی اگر کافر باشند. لذا در آیه، شرط آزاد کردن برده و سیر کردن فقیر، ایمان داشتن برده و فقیر نیست.

شرایط زمانی و مکانی و خصوصیات افراد ارزش کارها را تغییر می دهد:

اطعام ارزش دارد، ولی در زمان قحطی ارزش بیشتری دارد. «فی یوم ذی مسغبه»

یتیم نوازی با ارزش، ولی یتیمی که فامیل باشد اولویت بیشتری دارد. «ذا مقربه»

رسیدگی به فقرا مهم، بخصوص آنان که از شدت فقر خاک نشین هستند. «ذا متربه»

دل کندن از مال به نفع فقرا همچون عبور از گردنه هاست، و راه بهشت از میان این گردنه ها می گذرد.

شاید بتوان برای این آیات، مصادیق معنوی در نظر گرفت و گفت: مراد از «فک رقبه» آزاد کردن مردم از آتش دوزخ، با هدایت آنان و مراد از اطعام «او اطعام...» اطعام روحی نیازمندان به وسیله تعلیم و ارشاد است و مراد از «یتیم ذم مقربه» ایتام آل محمدصلی الله علیه وآله هستند و مراد از «مسکیناً ذم مقربه»، نیازمندان به هدایت هستند.

ناگفته نماند که برای تأکید این معانی، در حدیث می خوانیم: مراد از آیه «فلینظر الانسان الی طعامه»^(۱) نظر به علمی است که انسان می آموزد که طعام معنوی است.^(۲)

در حدیثی رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «عتق رقبه» آن است که شخصی خودش به تنهایی برده ای را آزاد کند، ولی «فک رقبه» آن است که به آزاد کردن برده ای کمک کند.^(۳)

پیام ها:

۱- بهترین راه خداشناسی، دقت و مطالعه در آفریده های حکیمانه خداوند است. «الم نجعل له...»

۲- با سؤال های مناسب، وجدان های خفته را بیدار کنید. «الم نجعل له...»

ص: ۹۷

٢-١١٠. تفسير اطيح البيان.

٣-١١١. تفسير مجمع البيان.

۳- همه انسانها از طریق عقل یا فطرت یا راهنمایی انبیا و اوصیا و علما، خیر و شر را می شناسند. «هدیناه النجدین»

۴- انجام وظیفه و تکلیف، همچون عبور از گردنه است. «العقبه»

۵- افراد مرفّه و راحت طلب که از انجام کار و پذیرش مسئولیت فرار می کنند، مورد انتقاد قرآن اند. «فلا اقتحم العقبه»

۶- انسان، مسائل معنوی را بدون هشدارهای الهی درک نمی کند. «و ما ادراک ما العقبه»

۷- آزاد سازی بردگان و اسیران در رأس کارهای خیر است. «فکّ رقبه»

۸- همیشه کلی گویی مفید نیست، گاهی باید نمونه ها و مصادیق را نام برد. «فکّ رقبه... اطعام»

۹- برای تحریک عواطف مردم و بیدار سازی وجدانها دردها را مطرح کنید. «مسغبه... مقربه... متربه»

۱۰- برای تشویق مردم به کارهای خیر، ابتدا الطاف خدا را یاد آور شوید. «عینین - لساناً شفتین - یتیمان - یتیمان - یتیمان»

۱۱- اسلام به مسائل مادی طبقه محروم و لزوم حل مشکلات آنان تأکید و اصرار دارد. «یتیماناً مسکیناً»

۱۲- سرمایه ها خرج می شود ولی مهم مسیر خرج است. «اهلکت مالاً لبداء... فلا اقتحم العقبه... فکّ رقبه... او اطعام...»

«۱۷» ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ «۱۸» أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ «۱۹» وَالَّذِينَ كَفَرُوا بآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ «۲۰» عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ

سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و همدیگر را به شکیبایی و مهربانی سفارش کرده اند. آنان اصحاب یمن هستند. و کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند اصحاب شومی و شقاوت هستند. بر آنان آتشی سرپوشیده و فراگیر احاطه دارد.

عبارت «ثم کان من الذین آمنوا» دو گونه معنا شده است:

الف: کارهای خیر مثل آزاد کردن برده و سیر کردن گرسنه، بستری برای گرایش به ایمان و سفارش دیگران به کارهای نیک است.

ب: مقام و ارزش ایمان، بالاتر از سیر کردن گرسنه و آزادی برده است، لذا با کلمه «ثم» فاصله شده است. (۱)

«میمنه» از یمن و یمین به معنای میمنت و مبارکی است و اصحاب میمنه یعنی کسانی که برکت دائمی، ملازم و مصاحب آنان است. گویا اصحاب میمنه همان کسانی باشند که نامه عملشان به دست راستشان داده می شود.

«مشئه» از شوم به معنای نامبارک است و کلمه «مؤصده» از «ایصاد» به معنای بستن درب و محکم کردن آن است.

در قرآن، چهار بار کلمه «تواصوا» به کار رفته است: یک بار «تواصوا بالحق»، دو بار «تواصوا بالصبر» و یک بار «تواصوا بالمرحمه».

پیام ها:

۱- ایمان، شرط پذیرش کارهای نیک است. «ثم کان من الذین آمنوا»

۲- همه مسلمانان باید یکدیگر را به صبر و رحمت سفارش کنند. «آمنوا و تواصوا»

۳- دانستن کافی نیست، گفتن و شنیدن نیز مؤثر است. «تواصوا»

۴- بهترین معروف ها که باید به آن سفارش شود، صبر و رحمت است. «تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمه»

۵- بعد از خودسازی باید دیگران را به کار خیر دعوت کرد. «تواصوا بالمرحمه»

۶- تشکر از نعمت چشم، دیدن آیات الهی و تشکر از نعمت زبان، سفارش به دیگران است. «تواصوا»

ص: ۹۹

۷- ایمان و صبر و محبت، مایه برکت است. «اولئک اصحاب المیمنه»

۸- کسی که با کفر و بخل، روی حق و رحمت را بپوشاند در قیامت در آتشی سرپوشیده قرار خواهد گرفت. «علیهم نار مؤصده»

۹- مؤمنانی که به سیر کردن گرسنه و آزادی برده موفق شوند، هم برای جامعه، مایه خیر و برکت هستند و هم آخرت خود را آباد کرده اند و چه میمنت و برکتی بالاتر از این؟ «اصحاب المیمنه»

۱۰- هرکاری با بردباری و پایداری به نتیجه می رسد و لذا سفارش به صبر، مقدم بر هر امری است. «تواصوا بالصبر»

۱۱- منشأ هرگونه شوی و پلیدی، به کفر و حق پوشی بازمی گردد. «والذین کفروا... هم اصحاب المشتمه»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۱۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا «۲» وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا «۳» وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا «۴» وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا «۵» وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا «۶» وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا «۷» وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا «۸» فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا

به خورشید سوگند و گسترش نورش. به ماه سوگند آنگاه که از پی خورشید درآید. به روز سوگند آنگاه که زمین را روشن سازد. به شب سوگند آنگاه که آن را بپوشاند. به آسمان سوگند و آنکه آن را بنا کرد. به زمین سوگند و آنکه آن را گسترانید. به نفس سوگند و آنکه آن را سامان داد. پس پلیدی ها و پاکی هایش را به او الهام کرد.

نکته ها:

شاید رمز سوگند به خورشید و ماه و شب و روز و... آن است که آنچه را که برای آن سوگند یاد شده (تزکیه نفس) به مقدار عظمت خورشید و ماه ارزش دارد.

ارزش خورشید و ماه و شب و روز، بر کسی پوشیده نیست. حیات جانداران و پیدایش ابر و بارش باران و رویش گیاهان و تغذیه حیوانات و انسان، مرهون تابش خورشید است.

در قرآن، گاهی به خورشید سوگند یاد شده و گاهی به انجیر و زیتون کوچک و این شاید به خاطر آن باشد که برای قدرت خدا فرقی میان خورشید و انجیر نیست. همان گونه که دیدن کاه و کوه برای چشم انسان یکسان است و دیدن کوه برای چشم، زحمتی اضافه بر دیدن کاه ندارد. البتّه بالاترین سوگندها، سوگند به ذات خداست، آن هم درباره تسلیم بودن مردم در برابر رهبری آسمانی. چنانکه در آیه ۶۵ سوره نساء می خوانیم: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُواكَ»

ص: ۱۰۱

پرسوگندترین سوره‌ها، همین سوره شمس است که طبیعتاً باید در مورد مهمترین مسائل باشد و آن تزکیه روح از هرگونه پلیدی و آلودگی است. شاید این همه سوگند برای بیان اینکه رستگاری در سایه تهذیب است، به خاطر آن باشد که خداوند به انسان بفهماند که من تمام مقدمات را برای تو آماده کردم، با نور آفتاب و ماه صحنه زندگی را روشن و با گردش شب و روز، زمینه تلاش و استراحت شما را فراهم کردم. زمین را برای شما گستردم و آسمان را برافراشتم و درک خوبی‌ها و بدی‌ها را به روح شما الهام کردم تا به اختیار خود، راه تزکیه نفس را بیمایید.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

«فجورها» از فجر به معنای شکافتن است.

برافراشتگی آسمانها و گستردگی زمین، با اراده مستقیم الهی یا از طریق نیروها و عوامل طبیعی است و لذا قرآن می‌فرماید: «والسما و ما بناها» و نفرمود: «من بناها» زیرا کلمه «ما» شامل غیر خداوند نیز می‌شود. یعنی آنچه آسمان را بنا کرد از نیروها و جاذبه‌ها و دافعه‌های طبیعی است که خداوند حاکم کرده و اگر مراد از کلمه «ما» در «و ما بناها» خدا باشد، به خاطر آن است که در لفظ «ما» نوعی ابهام برخاسته از عظمت نهفته و به همین دلیل به جای کلمه «من» کلمه «ما» گفته شده است. (والله العالم)

بعضی کلمه «طحاها» را اشاره به حرکت زمین دانسته‌اند، چون یکی از معانی «طحو» راندن و حرکت دادن است.

اسلام، فکر انسان مادی را از شکم و شهوت و شمشیر و شراب، به تأمل در عمق آسمان‌ها و زمین و گردش کرات و پیدایش ایام وا داشته است.

در تفاوت میان وحی و الهام، گفته‌اند که الهام، درکی است که انسان سرچشمه آن را نمی‌شناسد، در حالی که گیرنده وحی، سرچشمه وحی را می‌شناسد. (۱)

ص: ۱۰۲

پیام ها:

۱- بسیاری از موجودات هستی، پدیده هایی شگفت انگیز، روشنگر، مقدس و ارزشمند هستند و می توان به آنها سوگند یاد کرد. «والشمس - والقمر - والنهار»

۲- ماه به دنبال خورشید و تابع آن است. «اذا تلاها»

۳- اجرام آسمانی با یکدیگر پیوند دارند «والشمس - والقمر - والسماء - والارض»

۴- خورشید و ماه و ستاره را خدا نپندارید، همه آنها آثار قدرت و تدبیر موجود دیگری هستند. «تلاها - بناها - طحاها»

۵ - خواسته ها و تمایلات و غرایز انسان به طور حکیمانه تعدیل شده است. «و نفس و ما سواها»

۶- گناه، نوعی شکافتن پرده عفت و دیانت است. «فجورها»

۷- فهم و درک خوبیها و بدیها به صورت فطری، در عمق روح انسانها نهاده شده است. «فالههما فجورها و تقواها»

۸ - ابتدا باید پلیدی ها را بشناسیم، سپس راه گریز و پرهیز از آنها را. (کلمه «فجور» قبل از «تقوا» آمده است.) «فجورها و تقواها»

«۹» قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا «۱۰» وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا «۱۱» كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا «۱۲» إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا «۱۳» فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا «۱۴» فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا «۱۵» وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا

به راستی رستگار شد، آن کس که نفس خود را تزکیه کرد. و بی شک محروم و ناامید گشت هر کس که آن را به پلیدی آلود. قوم ثمود از روی سرکشی، (پیامبرشان را) تکذیب کردند. آنگاه که شقی ترین آنها (برای کشتن ناقه) به پا خاست. پس پیامبر خدا به آنان گفت: ناقه خدا و آبشخورش را (حرمت نهید). پس او را تکذیب کردند و ناقه را کشتند و پروردگارشان به خاطر این گناه، آنان را درهم کوبید و با خاک یکسانشان کرد. و خداوند از عاقبت کار خود بیم ندارد.

ص: ۱۰۳

امام باقر و صادق علیهما السلام در تفسیر آیه «قد افلح من زکّاهما» فرمودند: «قد افلح من اطاع»^(۱) یعنی آن کس که از پیامبر و امامان معصوم اطاعت کرد، رستگار شد.

در دید الهی، پاکان رستگارند. «قد افلح من زکّاهما» ولی در نزد فرعونیان، زورمندان رستگارند که غلبه دارند و به ظاهر پیروزند. «قد افلح الیوم من استعلی»

در انجام کارهای خیر، امید رستگاری است. «و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون»^(۲) در حالی که در تزکیه نفس و خودسازی، رستگاری قطعی است. «قد افلح من زکّاهما»

تزکیه نفس، شامل دوری از عقائد و اخلاقیات و رفتارهای ناپسند و کسب عقائد و اخلاقیات و کردارهای پسندیده است.

در سوره شعراء، آیه ۱۵۵ «لها شرب و لکم شرب یوم معلوم» و سوره قمر، آیه ۲۸ «تبتّهم انّ الماء قسمه بینهم کلّ شرب محتضر» می خوانیم: آب قریه یک روز سهم مردم و یک سهم روز شتر است و هر کدام در روز خود بهره گیرند و کسی مزاحم ناقه نشود که به عذاب بزرگ گرفتار خواهد شد.

در قرآن، چهل مرتبه ماده فلاح به کار رفته که از بررسی آنها معلوم می شود رستگاری شامل چه گروه هایی می شود و چه گروه هایی از رسیدن به آن محرومند، همچون مجرمان که می فرماید: «لا یفلح المجرمون»^(۳)

«خاب» از مصدر «خبیه» به معنای به هدف نرسیدن است.

«دسّ» به معنای پنهان کردن و تعبیر قرآن درباره ی زنده به گور کردن دختران چنین است: «یدسّه فی التراب» آری خلافتکار، به خاطر شرمندگی رویی برای جلوه در جامعه ندارد و سعی می کند عیب ها و خلافتکاری های خود را پنهان کند. کلمه «دسیسه» نیز به کار زشتی گفته می شود که آن را پنهان می کنند.

«دمدم» عذاب شکننده و فراگیر است که عذاب شده را قطعه قطعه و پراکنده می کند.

منظور از «سواها» یا قلع و قمع ساختمان ها است که با خاک یکسان شد و یا خود مردم که با خاک یکسان شدند.

۱- ۱۱۴. تفسیر نور الثقلین.

۲- ۱۱۵. حج، ۷۷.

۳- ۱۱۶. یونس، ۱۷.

یک فرد تزکیه شده می تواند منشأ تحول در جامعه شود و به جامعه رشد و شجاعت و شخصیت و معرفت و وحدت دهد، چنانکه یک نفر تزکیه نشده برای رسیدن به هوسهای خود امت هایی را به فساد و نابودی و سقوط می کشاند.

در قرآن، برای رستگاری انسان ها دو عامل مطرح شده است: یکی ایمان و دیگری تزکیه. «قد افلح من زکّاه»، «قد افلح المؤمنون»

بنابراین حقیقت ایمان و تزکیه یکی است و هر کس می خواهد خودسازی کند، باید مؤمن واقعی باشد. آری مؤمن واقعی کسی است که خود را تزکیه کند و تزکیه شده واقعی، کسی است که ایمان داشته باشد و احکام و تکالیف دینی را به دقت انجام دهد که در آغاز سوره مؤمنون آمده است.

حضرت علی علیه السلام در کوفه روی منبر فرمود: شتر صالح را یکی پی کرد ولی خداوند همه را عذاب کرد چون هم راضی بودند و سپس به این آیه اشاره کرد. (۱)

پیام ها:

۱- سوگند به خورشید و ماه و شب و روز و زمین و آسمان و روح انسان که سعادت انسان در گرو رشد معنوی است نه زندگی مادی. «والشمس... قد افلح من زکّاه»

۲- اگر نفس را رها کنیم، انسان را به سقوط می کشاند. لذا نفس را باید کنترل کرد. «زکّاه»

۳- تزکیه و خودسازی، محروم کردن نیست، رشد دادن است. «زکّاه»

۴- هر کس نفس خود را در لابلای عادات و رسوم و پندارها مخفی کند و غافلانه دنبال تأمین خواسته های نفسانی رود، محرومیت بزرگی خواهد داشت. «قد خاب من دسّاه»

۵- طغیان و گناه، مقدمه کفر و تکذیب است. «کذّبت ثمود بطغواها» («تقوا» یعنی پاکی و «طغوی» یعنی طغیان در گناه)

ص: ۱۰۵

۶- در شیوه تبلیغ، بعد از بیان اصول کلی، نمونه هایی نقل کنید. «قد خاب... کذبت ثمود»

۷- شکستن قداست ها نشانه شقاوت است و هر چه قداست بیشتر باشد، شکستن آن قساوت بیشتری می خواهد. «اشقی»

۸- اگر انسان به فکر تزکیه نباشد، در ابتدا پیروی از نفس را مخفیانه انجام می دهد «دساها» و سپس علنی. «اذ انبعث اشقاها»

۹- در انجام کار بد، آن کس که شقی تر است زودتر تحریک می پذیرد. «انبعث اشقاها»(۱)

۱۰- هر چه به خدا منسوب باشد، مقدّس است و باید مورد احترام قرار گیرد و اهانت به آن، کیفر الهی را به دنبال دارد. «ناقه الله، فعقروها، فدمدم»

۱۱- زدودن علف های هرز کافی نیست، بارور کردن هم لازم است. («زگاہا» به معنای رشد است.)

۱۲- به کامیابی های زودگذر نفس مغرور نشوید که عاقبتش محرومیت است. «وقد خاب» (کلمه «خاب» یعنی محروم شد و به آنچه می خواست نرسید.)

۱۳- هر کس به گناه دیگری راضی باشد شریک جرم است. شتر را یک نفر کشت ولی قرآن می فرماید: جمعی آن را کشتند. «فعقروها»

۱۴- خداوند بر هر چیز مسلط است و از نابود کردن ستمگران هیچ پروائی ندارد. «ولا يخاف عقباها»

۱۵- رضایت و تشویق و تحریک به گناه نیز گناه است. «انبعث اشقاها... بذنبهم»

۱۶- کیفرهای الهی جلوه ای از ربوبیت اوست. (مرّبی باید موانع تربیت را برطرف سازد.) «فدمدم علیهم ربّهم»

۱۷- قهر الهی در دنیا نیز سخت است. «فدمدم علیهم ربّهم فسواها»

«والحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۱۰۶

۱- ۱۱۸. بعثّ یعنی برانگیخت و «انبعثّ» یعنی برانگیخته شد.

سوره لیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى «۲» وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى «۳» وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى «۴» إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى

به شب سوگند، آنگاه که (زمین را در پرده ی سیاه) فرو پوشاند. به روز سوگند، آنگاه که روشن شود. سوگند به آن کس که نر و ماده را آفرید. همانا تلاش های شما پراکنده است.

نکته ها:

در حدیث می خوانیم: خداوند به هر چه از مخلوقاتش که بخواهد، حق دارد سوگند یاد کند ولی مردم باید تنها به خدا سوگند یاد نمایند. (۱)

«شَتَّى» جمع «شتیت» به معنای متفرق است. سوگند، تنها برای تفاوت سعی و تلاشها نیست، زیرا این تفاوت بر همه روشن است، بلکه به خاطر نتایج و آثار متفاوت کار است.

پیام ها:

۱- زمان، امری مقدس و قابل سوگند است. «والیل اذا یغشی»

۲- هم به نشانه های آفاقی توجه کنید، «واللیل... والنهار» هم به نشانه های انفسی. «وما خلق الذکر و الانثی»

۳- نظام زوجیت در حیوان و انسان، نشانه قدرت و حکمت خداوند است. «ما خلق الذکر و الانثی»

ص: ۱۰۷

۴- تفاوت مهر یا قهر خداوند حکیمانه و عادلانه است نه گزاف، زیرا تلاشهای شما انسانها گوناگون است. «ان سيعکم لشتی»

«۵» فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَ اتَّقَى «۶» وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى «۷» فَسَيُسَّرُهُ لِلْيُسْرَى «۸» وَأَمَّا مَن بَخَلَ وَ اسْتَتَعَنَى «۹» وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى «۱۰» فَسَيُسَّرُهُ لِلْعُسْرَى «۱۱» وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى

امّا آن که انفاق کرد و پرواداشت. و پاداش نیک (روز جزا) را تصدیق کرد. به زودی او را برای پیمودن بهترین راه آماده خواهیم کرد. ولی آنکه بخل ورزید و خود را بی نیاز پنداشت. و پاداش نیک (روز جزا) را تکذیب نمود. پس او را به پیمودن دشوارترین راه خواهیم انداخت. و چون هلاک شد، دارایی اش برای او کارساز نخواهد بود.

نکته ها:

شاید مراد از عطای همراه با تقوا، این باشد که عطا با نیت خالص و بدون منت، آن هم از مال حلال و در مسیر خدا باشد که تمام این امور در کلمه تقوا جمع است.

اگر خدا برای برخی راه خیر را باز می کند، «فَسَيُسِّرُهُ لِّلْيُسْرَى» و برای برخی راه شر را «فَسَيُسِّرُهُ لِّلْعُسْرَى» به خاطر تفاوت تلاش خود انسان است. «انّ سيعکم لشتی»

در خانه شخصی ثروتمند درختی بود که کودکان همسایه هنگامی که میوه آن درخت به زمین می ریخت، آن را برگرفته و می خوردند ولی صاحب درخت، میوه را از دهان اطفال می گرفت. پدر اطفال مسئله را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گزارش داد. حضرت نزد صاحب خانه رفته و پیشنهاد کردند درخت را در برابر درختی در بهشت به من بفروش. آن مرد جواب رد به پیامبر داد و گفت: دنیای نقد را به آخرت نسپه نمی فروشم. پیامبر برگشت. یکی از یاران پرسید: آیا اگر من آن درخت را بگیرم و با من نیز چنین معامله ای می کنید؟ حضرت فرمود: آری. آن شخص توانست با بهایی چندین و چند برابر، درخت را خریداری کند و در اختیار پیامبر گذارد. آن حضرت به نزد آن خانواده فقیر آمده و درخت را به آنها بخشید. در این هنگام آیات این سوره نازل شد. (۱) «فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَ

ص: ۱۰۸

هر کس گام اول سخاوت را بر اساس ایمان به معاد و تقوا بردارد، خدا ظرفیت و شرایط روحی او را برای کارها هموار می کند و روح او را با کار خیر مأنوس می گرداند، تجربه و تعقل و کاردانی او را بالا می برد، الهام و ابتکار به او می دهد، پذیرش مردمی و اجتماعی او را زیاد می کند و راه های جدیدی را برای کار خیر پیش پای او می گذارد که همه اینها مصداق «فسنیسره للعسرى» است.

نکته لطیف آن است که قرآن می فرماید: او را برای آسان ترین راه آماده می کنیم «فسنیسره لیسرى» و فرمود: کار را برای او آسان می کنیم. «سنیسر له یسرى» و فرق است میان آنکه انسان روان باشد یا کارش روان باشد. انسان می تواند با توکل و دعا و اتصال به قدرت بی نهایت آسان دارای چنان سکینه و سعه صدر شود که هر کاری را به راحتی بپذیرد و انجام هر کار خیر برای او آسان باشد.

پیام ها:

۱- شیوه تبلیغ صحیح این است که بعد از کلیات، نمونه ها و مصادیق بیان شود. «انّ سعیکم لشتی فامّا من اعطی»

۲- عطا همراه با تقوا کار ساز است. «اعطی واتقی»

۳- عطا باید بدون ریا و غرور و منت و آزار باشد. «اعطی و اتقی...»

۴- آنچه عطا می کنید مهم نیست، چگونه و با چه انگیزه و حالت عطا کردن مهم است. «اعطی و اتقی»

۵- شرط پذیرفته شدن عطا، تقواست. «اعطی و اتقی» (وگرنه عطای مال حرام یا با یت غیر خالص اجری ندارد، زیرا «انما یتقبّل الله من المتّقین»^(۱))

۶- آخرت، بهتر از دنیا است. «الحسنى»

۷- کسی می تواند به عطای خود رنگ الهی داده و اهل پروا باشد که به معاد ایمان داشته باشد. «و صدق بالحسنى» (قرآن به وعده های قیامت حسنى گفته است).

ص: ۱۰۹

۸- ایمان به قیامت، شرط پذیرفته شدن عمل است. «و صدق بالحسنى»

۹- بخل و مغرور شدن به مال، نشانه بی تقوایی است. «من بخل واستغنى»

۱۰- گشایش یا گره خوردن کارهای انسان، نتیجه سخاوت یا بخل انسان نسبت به دیگران است. «اعطى... لیسری، بخل... للیسری»

۱۱- نیکی، نیکی می آورد و شر، شر. «اعطى واتقى... فسئیره لیسری - بخل واستغنى... فسئیره للیسری»

۱۲- پاداش و کیفر الهی متناسب با رفتار انسانهاست، اگر گره از کار فقرا باز کنیم، خداوند گره از کار ما باز می کند. «فسئیره لیسری» و اگر فقرا را در عُسرت گزاریم، خداوند هم عُسرت را پیش پای ما می گذارد. «فسئیره للیسری»

۱۳- اهل بخل بدانند که ثروت نجات دهنده نیست. «و مایغنى عنه ماله اذا تردى»

۱۴- نتیجه بخل سقوط است، سقوط از انسانیت و کمال و سقوط از چشم مردم همراه با سقوط در دوزخ و محروم شدن از درجات اخروی. «اذا تردى»

۱۵- گاهی منشأ بخل امروز، به خاطر ترس از فقر در آینده است. «بخل واستغنى» (چنانکه در آیه ۲۶۷ و ۲۶۸ سوره بقره در کنار دستور انفاق می فرماید: این شیطان است که شما را از فقر آینده می ترساند. «انفقوا... الشيطان يعدكم الفقر»)

۱۶- گاهی سرچشمه بخل، مغرور شدن به دنیا و احساس بی نیازی نسبت به وعده های بهشتی است. «بخل و استغنى»

«۱۲» إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى «۱۳» وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى «۱۴» فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى «۱۵» لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى «۱۶» الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى «۱۷» وَ سَيُجْزَىهَا الْآتِقَى «۱۸» الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى «۱۹» وَمَا لِاحِدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى «۲۰» إِلَّا ابْتِغَاءً وَجْهَ رَبِّهِ الْأَعْلَى «۲۱» وَ لَسَوْفَ يَرْضَى

ص: ۱۱۰

همانا هدایت (مردم) بر عهده ماست. و بی شک آخرت و دنیا از آن ماست. پس شما را از آتشی که زبانه می کشد بیم دادم. (آتشی که) جز بدبخت ترین افراد در آن در نیاید. همان که (حق را) تکذیب کرد و روی بر تافت. ولی با تقواترین مردم از آن آتش دور داشته خواهد شد. همان که مال خود را می بخشد تا پاک شود. در حالی که برای احدی (از کسانی که به آنان مال می بخشد)، نعمت و منی که باید جزا داده شود، نزد او نیست. جز رضای پروردگار بلند مرتبه اش، نمی طلبد. و به زودی خشنود شود.

نکته ها:

هدایت کردن از جانب خداوند، امری حتمی است، «انّ علینا للهدی» ولی پذیرش آن از سوی مردم حتمی نیست. چنانکه در جای دیگر می فرماید: «و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی»^(۱)

«تلظی»، شعله آتش بدون دود است که سوزندگی زیادتری دارد.

خلود و جاودانگی در دوزخ مخصوص افراد شقی است. «لایصلاها الاّ الاشقی» در کلمه «صیلی» ملازمت و همراهی نهفته است. شاید «نارًا تلظی» که نوع خاصی از آتش است مخصوص افراد شقی باشد و سایر مجرمان به انواع دیگری از آتش گرفتار شوند.

آیه «و لسوف یرضی» را دو گونه می توان معنا کرد: یکی آنکه انسان با رسیدن به اهدافش از خدا راضی می شود، دیگر آنکه خداوند از او راضی می شود. البتّه در قرآن، هر دو مورد یعنی رضای خداوند از انسان و رضای انسان از خداوند، در کنار هم آمده است: «رضی الله عنهم و رضوا عنه»^(۲)، «ارجعی الی ربک راضیه مرضیه»^(۳)

پیام ها:

۱- یکی از سنّت های الهی که خداوند بر خود واجب کرده، هدایت مردم از طریق عقل و فطرت و پیامبران است. «انّ علینا للهدی»

ص: ۱۱۱

۱- ۱۲۳. فصّلت، ۱۷.

۲- ۱۲۴. یّنه، ۸.

۳- ۱۲۵. فجر، ۲۸.

۲- پذیرش هدایت، به نفع خود شماست، و گرنه خداوند بی نیاز است. «و ان لنا للآخرة و الاولى»

۳- هشدار و انذار وسیله هدایت الهی است. «فانذرتکم» (هشدارهای الهی را باید جدی گرفت، زیرا از سوی کسی است که دنیا و آخرت به دست اوست)

۴- آتش آخرت، امری ناشناخته و عظیم است. «ناراً» به صورت نکره آمده است.

۵- شقاوت مثل تقوا دارای مراحل است. «الاشقی... الاتقی» (کسی که آن همه نشانه های هدایت را نادیده بگیرد بدبخت ترین است «اشقی، الذی کذب و تولی»)

۶- تقوا، همراه کمک به محرومان سپری است در برابر آتش دوزخ. «سیجنّبها الاتقی الذی یؤتی ماله»

۷- کمک به محرومان، شیوه دائمی پرهیزگاران است. «یؤتی»

۸- کمک از مال شخصی ارزش است. «ماله»

۹- نشانه تقوا، کمک های مالی خالصانه است. «الاتقی الذی یؤتی ماله»

۱۰- کمک به فقرا، راهی است برای تزکیه و خودسازی. «یؤتی ماله یتزکی»

۱۱- کمک های مالی که براساس جبران خوبی های دیگران باشد، مایه رشد نیست. «ما لأحدٍ عنده من نعمه» (انفاقی ارزش بالایی دارد که انسان مدیون دیگران نباشد و چشم داشتی هم نداشته باشد)

۱۲- متقی، جز رضای خدا به دنبال چیز دیگری نیست. «الآ ابتغاء وجه ربّه الاعلی»

۱۳- قصد قربت، شرط لازم است. «الآ ابتغاء وجه ربّه»

۱۴- انفاق باید در راه های خداپسندانه باشد. «یؤتی ماله... ابتغاء وجه ربّه»

۱۵- او پروردگار اعلی است، پس فقط رضای او را جستجو کنید که پاداش اعلی مرحمت می کند. «ابتغاء وجه ربّه الاعلی»

۱۶- انسان مخلص، به مقام رضا می رسد و همواره از خداوند خشنود است. «و لسوف یرضی»

«والحمد لله رب العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالضُّحَى «۲» وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى «۳» مِمَّا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى «۴» وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى «۵» وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى

به روشنایی آغاز روز سوگند. به شب سوگند آنگاه که آرامش بخشد. پروردگارت تو را وانگذاشته و خشم نگرفته است. همانا آخرت برای تو بهتر از دنیا است. و به زودی پروردگارت (چیزی) به تو عطا کند که خشنود شوی.

نکته ها:

«ضحی» به معنای اوایل روز و هنگام چاشت است. «سجی» هم به معنای پوشاندن و هم به معنای سکون و آرامش است.

«وَدَّعَكَ» از «تودیع» به معنای واگذاشتن و رها کردن است و «قلی» به معنای شدت عداوت و بغض و خشم و قهر است.

برای چند روزی وحی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قطع شد. مخالفان سرزنش کردند که خدا تو را رها کرده است. این آیات نازل شد و حضرت را دلداری داد. شاید دلیل قطع وحی آن بود که خداوند به مردم بفهماند هر چه هست از اوست و پیامبر در الفاظ وحی و زمان نزول آن و مقدار آن، از خود اختیاری ندارد.

نشانه آنکه خدا پیامبرش را رها نکرده، این است که در این سوره کوچک، سیزده بار شخص پیامبر مورد خطاب قرار گرفته است.

پیام ها:

۱- روشنی روز و تاریکی و آرامش شب دو نعمت بزرگ الهی است که مورد سوگند خداوند قرار گرفته است. «و الضحی و الیل اذا سجد»

۲- با قاطعیت، زبان بدگویان را قطع و دل پاکان را بدست آورید. «والضحی و الیل اذا سجد ما ودعک ربک»

۳- به قضاوت ها و پیش داوری ها و تحلیل های نادرست، صریحاً جواب بدهید. «ما ودعک ربک»

۴- مرئی نباید کسی را که تحت تربیت اوست رها کند. «ما ودعک ربک»

۵- قطع موقت لطف را نشانه غفلت و قهر الهی ندانید. «ما ودعک ربک و ما قلی»

«۶» أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى «۷» وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى «۸» وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى «۹» فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ «۱۰» وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ «۱۱» وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

آیا تو را یتیم نیافت، پس پناه داد و سامانت بخشید. و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد. و تو را تهی دست یافت و بی نیاز کرد. (حال که چنین است) پس بر یتیم قهر و تندی مکن. و سائل را از خود مران. و نعمت پروردگارت را (برای سپاس) بازگو کن.

نکته ها:

مراد از «آخرت» در آیه «و لآخره خیر لک من الاولی» یا روز قیامت است و یا عاقبت کار پیامبر در همین دنیا.

قبل از تولد پیامبر صلی الله علیه و آله، پدرش عبدالله از دنیا رفت. در کودکی مادرش را از دست داد و هشت ساله بود که جدش عبدالمطلب از دنیا رفت و از این رو از درد یتیمان خبر داشت.

قرآن می فرماید: «ما ضلّ صاحبکم و ما غوی» (۱) یعنی پیامبر شما حتی برای یک لحظه گمراه نبوده است. پس مراد از «وجدک ضالاً فهدی» آن است که اگر هدایت

ص: ۱۱۴

الهی نبود، راه به جایی نمی بردی. چنانکه در سوره شوری آیه ۵۲ می فرماید: «ما کنت تَدْرِی ما الکتاب و لا الایمان ولکن جعلناه نورا نهدی به» اگر لطف ما نبود تو خبری از کتاب و ایمان نداشتی. و در سوره یوسف آیه ۳ نیز می فرماید: «او حینا الیک هذا القرآن و ان کنت من قبله لمن الغافلین» تو قبل از نزول قرآن از بی خبران بودی.

کلمه «ضال» هم به معنای گمراه است و هم به معنای گمشده، نظیر «الحکمه ضاله المؤمن»^(۱) حکمت گمشده مؤمن است. آری پیامبر قبل از نزول وحی متحیر بود و با نور وحی با دستورات و وظیفه الهی خود آشنا می شد.

«عائل» به فقیر گفته می شود و «قهر»، غلبه توأم با تحقیر است. «نهر» راندن همراه با خشونت است. عنوان نهر آب نیز به خاطر حرکت تند آب است.

اگر نیازهای یتیم تأمین نشود مفسد اخلاقی و اجتماعی فراوانی جامعه را تهدید می کند و کمبود محبت ممکن است یتیم را به صورت فردی سنگدل و عقده ای درآورد.

در حدیث می خوانیم: امیدوارکننده ترین آیات قرآن، آیه «و لسوف یعطیک ربّک فترضی» می باشد که مراد شفاعت است.^(۲)

رضای پیامبر در دنیا و آخرت، مورد نظر خداست. چنانکه در دنیا قبله را برای رضای او تغییر داد تا یهودیان بر او منت نهند که رو به بیت المقدس که قبله ماست نماز می گزاری. «فلنولینک قبله ترضاها» و در آخرت، مقام شفاعت به او می دهد تا راضی شود. «و لسوف یعطیک ربّک فترضی»^(۳)

امام باقر علیه السلام دوبار سوگند یاد فرمودند که مراد از آن عطای مخصوص که خداوند به پیامبرش عطا خواهد کرد، شفاعت است. «والله الشفاعة والله الشفاعة»^(۴) و امام صادق علیه السلام فرمود: رضایت جدم به این است که موحدی در آتش باقی نماند.^(۵)

امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «و اما بنعمه ربّک فحدّث» فرمودند: «حدّث بما اعطاک الله و فضّلک و رزقک و احسن الیک و هداک»^(۶) آنچه از عطاها، برتری ها، رزق ها، احسان ها و هدایت های اوست باز گو کن.

ص: ۱۱۵

۱- ۱۲۷. نهج البلاغه، حکمت ۸۰.

۲- ۱۲۸. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۴۶.

۳- ۱۲۹.

۴- ۱۳۰. بحار، ج ۸، ص ۵۷.

۵- ۱۳۱. تفسیر صافی.

۶- ۱۳۲. تفاسیر مجمع البیان و نمونه.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «التحدّث بنعمه الله شکر و ترکه کفر»^(۱) کسی که آثار نعمت های الهی در زندگی او دیده نشود، دشمن خدا و مخالف نعمتهای اوست.

پیام ها:

۱- خداوند پیامبرش را از هرگونه قهر و غضب در دنیا و آخرت بیمه کرده است. «وللاخره خیر لک...»

۲- نعمت های آخرت، زوال و رنج و نقص نعمت های دنیوی را ندارد. «وللاخره خیر لک من الاولی»

۳- در برابر قطع موقت وحی، خداوند وعده چشمگیر به پیامبرش می دهد. «ولسوف یعطیک ربّک»

۴- مالکیت تمام دنیا هم مردان خدا را راضی نمی کند، پس تحقق وعده خداوند، در جهان دیگری است. «لسوف یعطیک ربّک فترضی»

۵- جلب رضای پیامبر، مورد توجه خداست. «فترضی»

۶- رهبر باید درد آشنا باشد تا درد دیگران را لمس کند. «الم یجدک یتیمًا، عائلًا»

۷- یتیمی، مانع رسیدن به کمال نیست. «الم یجدک»

۸- منت گذاری انسان بر انسان زشت است، ولی منت خدا بر انسان یک ارزش است. «الم یجدک یتیمًا فاوی...»

۹- یاد نعمتهای الهی، روحیه تشکر از خدا و خدمت به دیگران را در انسان زنده می کند. «الم یجدک یتیمًا فاوی... فاما الیتیم فلا تقهر»

۱۰- در هنگام قدرت، از زمان ضعف خود یاد کنید. «الم یجدک یتیمًا»

۱۱- الطاف الهی با واسطه است. «آوی» (مأوی دادن و غنی کردن خداوند از طریق حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه بود).

۱۲- پناه دادن به یتیم و غنی کردن فقیر، کاری الهی است. «فاوی - فاغنی»

۱۳- اگر گذشته تلخ خود را یاد کنید، محرومان را منع و طرد نمی کنید. «فاما الیتیم

ص: ۱۱۶

۱۴- رسیدگی به یتیم، به دلیل شرایط سنی و روحی او در اولویت است. «فلا تقهر - فلا تنهر»

۱۵- نعمتها را از خدا بدانید و به آن مغرور نشوید. «نعمه ربّك»

۱۶- بازگو کردن نعمت یک نوع شکرگزاری است. «فحدّث»

۱۷- لطف گذشته خداوند، عامل امید به آینده است. (خدایی که در گذشته، یتیمی و فقیری و تحیر تو را برطرف کرد، آینده و آخرت تو را بهتر قرار می دهد.) «وللاخره خیر لك... الم یجدك...»

۱۸- خدا زیاد می بخشد ولی کم می خواهد، فقیر را غنی می کند ولی از ما نمی خواهد فقیر را غنی کنیم، فقط می فرماید: فقیر را طرد نکنید. «و اما السائل فلا تنهر» یتیم را مأوی می دهد ولی از ما در این حد می خواهد که بر یتیم سلطه نیفکنیم. «و اما الیتیم فلا تقهر»

۱۹- خداوند، سؤال نکرده عطا می کند، پس ما لااقل بعد از سؤال و درخواست، به دیگران کمک کنیم. «ووجدك عائلا فاغنی... و اما السائل فلا تنهر»

۲۰- نعمت ها را محصول علم و تخصص و زرنگی خود ندانید، بلکه لطف او بدانید «بنعمه ربّك...»

۲۱- یاد نعمت ها انسان را از یأس و خودباختگی نجات داده و مقاومت او را در برابر حوادث زیاد می کند. «بنعمه ربّك فحدّث»

۲۲- مهمتر از غذا و لباس برای یتیمان، محبت است. «اما الیتیم فلا تقهر»

۲۳- اگر بیماری و فقر و سختی برای انسان رخ دهد، یاد سایر نعمت ها برای او مرهمی است. «و اما بنعمه ربّك فحدّث»

۲۴- نعمت های الهی باید در مسیر رشد و تربیت انسان باشد نه غفلت او. «نعمه ربّك»

«والحمد لله ربّ العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ «۲» وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ «۳» الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ «۴» وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ «۵» فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا «۶» إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا «۷» فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ «۸» وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ

(ای پیامبر!) آیا به تو شرح صدر عطا نکردیم؟ و بار سنگین ات را از (دوش) تو برنداشتیم؟ آن (بار گرانی) که برای تو کمرشکن بود. و نام تو را بلند (آوازه) گردانیدیم. پس (بدان که) با هر سختی آسانی است. آری، با هر دشواری آسانی است. پس هر وقت (از کاری) فراغت یافتی (برای کار جدید) خود را به تعب انداز. و با رغبت و اشتیاق به سوی پروردگارت روی آور.

نکته ها:

در سوره قبل (ضحی) فرمود: خداوند تو را رها نکرده است: «ما ودّعک ربک» در این سوره می فرماید: چگونه تو را رها کرده، کسی که بزرگ ترین الطاف و سرمایه ها را که شرح صدر است به تو داده است: «ألم نشرح لک صدرک»

«شرح صدر» به معنای گشایش سینه و بالا رفتن ظرفیت انسان است تا بتواند ناملازمات را تحمل کند و در مشکلات و سختی ها صبر و پایداری ورزد.

هنگامی که خداوند حضرت موسی را به رسالت برگزید، اولین خواسته او سعه صدر بود که گفت: «رب اشرح لی صدری» (۱)

پروردگارا! سعه صدر به من عطا کن. ولی پیامبر

ص: ۱۱۸

اسلام بدون درخواست مورد لطف قرار گرفت و سعه صدر را از خداوند دریافت کرد. «الم نشرح لك صدرک»

مراد از بار سنگین که بر دوش پیامبر سنگینی می کرد و خداوند با دادن شرح صدر، آن را ازدوش پیامبر برداشت، مسئولیت رسالت و دعوت مردم به توحید و مبارزه با فساد و شرک و خرافات است.

از آنجا که غم و غصه ها را نمی توان کم کرد، پس باید ظرفیت ها را بالا برد تا بتوان مشکلات را تحمل کرد و کم نیاورد. شرح صدر نشانه لطف ویژه الهی است: «فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام» (۱) یعنی هر کس را خداوند اراده کند هدایت یابد، روح او را برای پذیرش اسلام باز می کند.

از نظر روانی، هنگام برخورد با مشکلات نباید تمام ذهن متوجه آن شود، بلکه باید به سهولت های پس از آن که مورد وعده و سنت الهی است نیز توجه نمود.

عُسرها سبب یُسر است. کلمه «مَعَ» ممکن است به معنای سبب باشد، یعنی هر سختی در درون خود تجربه ها و سازندگی هایی دارد. «انَّ مع العسر یسراً»

حذف حرف فاء در جمله دوم «فانَّ مع العسر یسراً، انَّ مع العسر یسراً» بیانگر آن است که این اصل عمومی است و مخصوص پیامبر نیست.

رهبران حق که در برابر طوفان مخالفت ها و مشکلات و شکنجه ها و تهدیدها و توطئه ها و تهمت ها و لجاجت ها و جنگ ها و... قرار می گیرند بیش از هر چیز به سعه صدر نیاز دارند. «ألم نشرح لك صدرک»

بر اساس روایات که مورد فتوای مراجع دینی نیز قرار گرفته است، این سوره و سوره ضحی یک سوره حساب می شوند نظیر سوره فیل و قریش و در نمازهای واجب که بعد از سوره حمد، خواندن بیش از یک سوره جایز نیست، این دو سوره باید با هم خوانده شود. شاهد یکی بودن این دو سوره، تناسب آیه آخر سوره قبل با آیه اول این سوره است که می فرماید: «ألم نشرح لك صدرک»

شرح صدی که به پیامبر اسلام داده شد، باعث شد تا آن حضرت در برابر آن همه

ص: ۱۱۹

آزارها، قومش را نفرین نکند و می فرمود: «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون»^(۱) یعنی خداوند این مردم را هدایت کن زیرا که نمی دانند و در فتح مکه با اعلام عفو عمومی فرمود: «لا تشریب علیکم الیوم» امروز باکی بر شما نیست و همه را بخشیدم، همانگونه که یوسف با این جمله تمام برادرانش را یکجا عفو کرد.

نمونه «وضعنا عنک وزرک و رفعنا لک ذکرک» این بود که مردم فوج فوج در دین خدا وارد می شدند «یدخلون فی دین الله افواجا»^(۲) و در جنگ های بدر و خندق و حنین اسلام پیروز شد و با اینکه بعضی منافق و یا ترسو بودند و فرار می کردند باز اسلام رو به رشد بود. در اکثر موارد این بار سنگین توسط حضرت علی علیه السلام از دوش پیامبر برداشته می شد. او در بدر و خیبر و احد شجاعانه ترین عملیات را انجام داد.

البته در برخی موارد، «وزر» و سنگینی را، از طریق امدادهای غیبی و نزول فرشتگان^(۳) و یا القاء ترس^(۴) در دل دشمنان، از دوش پیامبر اکرم برداشته شد.

خداوند، نام و یاد پیامبرش را گرامی داشته است. در قرآن، به درود و صلوات بر پیامبرش فرمان داده است: «یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً»^(۵) نام او را در بسیاری از آیات در کنار نام خودش آورد است، «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول»^(۶) در اذان، شهادت به رسالت او را در کنار شهادت به وحدانیت خودش قرار داده است. «اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمداً رسول الله» و در تشهد هر نماز، نیز این شهادتین را تکرار کرده است.

زنی از ندادن نفقه شوهر فقیرش، نزد حضرت علی علیه السلام شکایت کرد. حضرت مرد را زندانی نکرد و فرمود: «ان مع العسر یسراً»^(۷)

پیام ها:

۱- سعه صدر، زمینه ساز انجام برنامه های سنگین رسالت است. «الم نشرح... وضعنا عنک وزرک»

ص: ۱۲۰

۱- ۱۳۶. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۸.

۲- ۱۳۷. نصر، ۲.

۳- ۱۳۸. آل عمران، ۱۲۳-۱۲۵.

۴- ۱۳۹. آل عمران، ۱۵۱ و حشر، ۲.

۵- ۱۴۰. احزاب، ۵۶.

۶- ۱۴۱. محمّد، ۳۳.

۷- ۱۴۲. تفسیر نور الثقلین.

۲- از آینده مکتب نگران مباشید. «و رفعنا لک ذکرک»

۳- مبارزه با خرافات و آداب و رسوم جاهلی بسیار سنگین است. «وزرک»

۴- کار پیامبر در حد کمرشکن بود. «انقض ظهرک»

۵- نام نیک و آبرو لازمه توفیق در رهبری جامعه است. «رفعنا لک ذکرک»

۶- سنت و برنامه الهی آن است که بدنبال هر سختی، آسانی است. «انّ مع العسر يسرا» (در جای دیگر قرآن می خوانیم: «سيجعل الله بعد عسر يسرا»^(۱) سختی ها و مشکلات زوال پذیرند و به آسانی تبدیل می شوند).

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

۷- انسان باید بعد از فارغ شدن از هر کار و مسئولیتی، آماده پذیرش مسئولیت دیگر و تلاش و کوشش دیگر باشد. «فاذا فرغت فانصب»

۸- تلاش ها باید جهت الهی داشته باشد. «الی ربّک فارغب»

۹- تلاش و کوشش باید همراه با اخلاص باشد. «فانصب... الی ربّک فارغب»

۱۰- برای توجه به خداوند باید نهایت تلاش را بکار برد. «فانصب - الی ربّک فارغب»

۱۱- پیمودن راه خدا باید عاشقانه و با رغبت باشد. «الی ربّک فارغب»

۱۲- رغبت ها و تمایلات تنها سزاوار اوست نه دیگران. «الی ربّک فارغب»

«والحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۱۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ «۲» وَطُورِ سَيْنِينَ «۳» وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ «۴» لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ «۵» ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ «۶» إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ «۷» فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ «۸» أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ

به انجیر و زیتون سوگند. و به طور سینا سوگند. و به این شهر (مکه) امن سوگند. همانا ما انسان را در بهترین قوام و نظام آفریدیم. سپس او را به پایین ترین مرحله بازگرداندیم. مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند که برای آنان پاداشی قطع ناشدنی و همیشگی است. پس بعد از این، چه چیز سبب می شود قیامت را تکذیب کنی؟ آیا خدا بهترین حکم کنندگان نیست؟

نکته ها:

طور سینین، همان وادی سینا میان مصر و فلسطین امروزی است.

در برخی روایات، به قرینه «طور سینین» و «البلد الامین» که اشاره به دو مکان مقدس است، آمده است که مراد از «التین و الزیتون» نیز محلّ رویش این دو میوه می باشد و ایه را اشاره به شهرهای مدینه و بیت المقدس دانسته اند. (۱)

ص: ۱۲۲

در میان خوردنی ها، میوه ها و در میان آنها میوه های قنددار و چربی دار برای سوخت و ساز بدن بیشتر مورد نیاز است. «التین و الزیتون»

از امتیازات اسلام داشتن سرزمین امن است حتی برای گیاهان و حیوانات. «البلد الامین»

نام انجیر یکبار و زیتون، شش بار در قرآن آمده است و هر دو دارای خواص غذایی و درمانی فراوانی هستند. انجیر برای هر سن و سالی به خاطر قندی که دارد مفید است. ورزشکاران و کسانی که دچار ضعف و پیری هستند به خوردن آن سفارش شده اند. بر اساس برخی روایات، انجیر میوه ای بهشتی است و در طب قدیم، معجون انجیر و عسل برای زخم معده و انجیر خشک برای تقویت فکر سفارش شده است.

امام رضا علیه السلام فرمود: انجیر بوی دهان را می برد، لثه ها و استخوان ها را محکم می کند، مو را می رویاند، درد را برطرف می سازد و مثل دارو مؤثر است. زیتون، بلغم را برطرف می سازد، رنگ صورت را صفا داده اعصاب را تقویت نموده، بیماری و درد و ضعف را از بین می برد و آتش خشم را فرو می نشاند. (۱)

مراد از «ثمّ رددناه اسفل سافلین» دست برداشتن گروهی از انسانها از فطرت اولیه الهی است که خداوند در نهاد هر بشری قرار داده که هر کس چنین کند، خداوند او را در پست ترین جایگاه ها قرار می دهد و گرفتار شقاوت و عذاب می شود.

پیام ها:

۱- نعمت های دنیوی حتی خوردنی ها، قداست دارد و مورد سوگند الهی واقع شده اند. «والتین و الزیتون»

۲- سلامتی که از طریق غذا به دست می آید و امتیّت، مهم ترین نیازهای مادی انسان است. «التین و الزیتون... البلد الامین»

۳- قداست وحی، به زمین ها نیز سرایت می کند. «طور سینین»

۴- امتیّت شهر مکه، دعای حضرت ابراهیم است که گفت: «ربّ اجعل هذا بلداً

ص: ۱۲۳

۱- ۱۴۵. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۸۳ به نقل از تفسیر نمونه.

آمناً»(۱) و این دعا مورد استجابت واقع شد. «هذا البلد الامين»

۵- انسان در آفرینش بر همه ی موجودات برتری دارد. «خلقنا الانسان في احسن تقويم»

۶- خداوند بر آغاز و فرجام انسان حاکم است. «خلقنا... رددنا»

۷- انسان در اصل خلقت پستی ندارد و سقوط او در طی مراحل زندگی واقع می شود. «خلقنا الانسان في احسن تقويم ثم رددناه اسفل سافلين»

۸- انسان که برترین مخلوق است، سقوطش نیز از همه موجودات پست تر است. «احسن تقويم... اسفل سافلين» (چنانکه در آیات دیگر نیز می فرماید: «اولئك كالانعام بل هم اضل»(۲))

۹- دوری از ایمان و عمل صالح سبب سقوط است و ایمان، عامل دوری از هر گونه پستی و نزول است. «رددناه اسفل سافلين الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات»

۱۰- با آنکه خداوند خالق انسان است و هر گونه بخواهد حق دارد با مخلوقش رفتار کند، اما او بر اساس عدل، حکم می کند و بهترین داوران است. «احکم الحاکمین»

«والحمد لله رب العالمين»

ص: ۱۲۴

۱- ۱۴۶. بقره، ۱۲۶.

۲- ۱۴۷. اعراف، ۱۷۹.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ «۲» خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ «۳» اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ «۴» الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ «۵» عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید. (او که) انسان را از خون بسته آفرید. بخوان که پروردگار تو از همه گرامی تر است. او که با قلم آموخت. آنچه را انسان نمی دانست به او آموخت.

نکته ها:

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: اولین بار که جبرئیل بر من ظاهر شد، فرمود: بخوان، گفتم: نمی توانم، بعد از سه بار مرا فشار داد، دیدم می توانم بخوانم. (۱)

در تفسیر نوین می خوانیم: آنجا که به مسئله آفرینش انسان نظر دارد، خداوند، خود را کریم خوانده: «ما غَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ» (۲) ولی آنجا که موضوع خواندن و یادگیری و قلم مطرح است، خود را اکرم خوانده است. «اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»

از افتخارات اسلام این است که کارش را با قرائت و علم و قلم شروع کرد و اولین فرمان خداوند به پیامبرش فرمان فرهنگی بود. خواندن لوحی که برای اولین بار در برابر پیامبر باز شد، منظم و مکتوب بود.

در فرمان اقرء این نکته نهفته است که آنچه بر تو نازل خواهد شد، خواندنی است، نه

ص: ۱۲۵

۱- ۱۴۸. تفسیر نمونه.

۲- ۱۴۹. انفطار، ۶ - ۷.

فقط دانستی.

برای کلمه «علق» چند معنا شده است:

الف) چسبنده و مراد آن است که حضرت آدم از گل چسبنده آفریده شد و یا نطفه مرد شبیه زالو به نطفه زن می چسبد.

ب) به معنای خون غلیظ و بسته باشد که معمولاً این معنا مطرح است.

آنکه از خون بسته انسان می سازد، بر شخص درس ناخوانده فرمان اقرء می دهد.

آغاز تحصیل علم باید با نام خدا باشد. «اقرء باسم ربك» فارغ التحصیلان نیز باید در راه او باشند. «فاذا فرغت فانصب و الی ربك فارغب»

پیام ها:

۱- قرائت قرآن باید با نام خداوند آغاز شود. «اقرء باسم ربك»

۲- اولین فرمان اسلام، فرمان فرهنگی است. «اقرء»

۳- خواندن باید جهت الهی داشته باشد. «اقرء باسم ربك»

۴- خواندن قرآن وسیله رشد است. «اقرء و ربك»

۵- پرورش الهی هم مادی است، «ربك الذی خلق - خلق الانسان من علق» هم معنوی. «ربك الاكرم - الذی علم بالقلم»

۶- پروردگار، همان آفریننده است. (بنابراین سخن مشرکان که خالق بودن خدا را پذیرفته بودند ولی بت ها را رب می دانستند باطل است.) «ربك الذی خلق»

۷- بیان آفرینش انسان از خون بسته شده، هم یک پیشگویی علمی است و هم راهی برای تربیت انسان که بدانند مبدء او از چیست و گرفتار غرور نشود. «خلق الانسان من علق»

۸- آفرینش همه هستی در یکسو «الذی خلق» و آفرینش انسان در یک سوی دیگر. «خلق الانسان من علق»

۹- معلم اصلی انسان خداست. «علم الانسان ما لم يعلم»

۱۰- قلم، بهترین وسیله انتقال دانش است. «علم بالقلم»

۱۱- وحی الهی سرچشمه علوم بشری است. «علم الانسان ما لم يعلم»

۱۲- خالقیت، ربوبیت، کریم بودن و معلم بودن خداوند، مستلزم قرائت کتاب اوست. «اقرء باسم ربِّک... خلق... الا-کرم... علم...»

۱۳- خداوند کارهای خود را از طریق اسباب انجام می دهد. «علم بالقلم»

۱۴- رهائی از جهل با استفاده از قلم، جلوه ای از کرم و ربوبیت اوست و نویسندگی هنر مطلوب و مورد ترغیب اسلام است. «علم بالقلم»

۱۵- خداوند هم جسم انسان را رشد می دهد و هم روح او را. (کلمه «ربِّک» میان دو کلمه «خَلَقَ» و «اقرء» آمده است.) «اقرء باسم ربِّک الذی خلق»

«۶» كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى ﴿۷﴾ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى ﴿۸﴾ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى ﴿۹﴾ أَرَأَيْتَ الذِّی یَنْهَى ﴿۱۰﴾ عَبْدًا إِذَا صَلَّى ﴿۱۱﴾ أَرَأَيْتَ
إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى ﴿۱۲﴾ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى ﴿۱۳﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿۱۴﴾ أَلَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَرَى

نه چنین است (که می پندارند). بی گمان آدمی طغیان می کند. چون خود را بی نیاز می بیند. همانا بازگشت همه به سوی پروردگار توست. آیا دیدی آن که منع می کند. بنده ای را که نماز می خواند. آیا اندیشیده ای که اگر (آن بنده) بر طریق هدایت باشد یا به تقوا سفارش کند. (سزای نهی کننده او جز آتش نیست) آیا اندیشیده ای که اگر تکذیب کند و روی برتابد (فقط خود را هلاک ساخته است؟) آیا او نمی داند که خداوند می بیند.

نکته ها:

کلمه «کَلَّا» یا به معنای نفی گذشته است یعنی این گونه نیست که انسان به یاد گذشته خود باشد که خداوند او را آفرید و به او آموخت، پس بنده او باشد، بلکه به جای بندگی طغیان می کند و مانع بندگی دیگران نیز می شود.

و ممکن است کلمه «کَلَّا» به معنای حَقًّا و برای تأکید باشد. (۱)

در احادیث می خوانیم: ابوجهل از اطرافیان خود پرسید: آیا پیامبر در میان شما نیز برای

ص: ۱۲۷

سجده صورت به خاک می گذارد؟ گفتند: آری. گفت: سوگند به آنچه سوگند می خوریم، اگر او را در چنین حالی بینم، با پای خود گردن او را له می کنم. زمانی که متوجه شد پیامبر در حال نماز است، تصمیم گرفت با لگد بر سر مبارک آن حضرت در سجده بکوبد، همین که نزدیک شد، با حالتی عجیب عقب نشینی کرد و به مشرکان گفت: وقتی به او نزدیک شدم، در مقابل خود خندقی از آتش دیدم. (۱)

با اینکه مراد از «عبداً» شخص پیامبر است ولی نکره آوردن آن، به خاطر تعظیم و بزرگداشت است. «عبدًا اذا صَلَّى»

پیام ها

۱- انسان ناسپاس است. ما او را آفریدیم و هر چه نمی دانست به او آموختیم. اما او در برابر پروردگارش طغیان می کند. «كَلَّا انَّ انسان لیطغی»

۲- انسان به خاطر آنکه به غلط خود را بی نیاز می پندارد دست به طغیان می زند. «لیطغی ان رآه استغنی»

۳- بازداشتن از نماز، روشن ترین نوع منکرات است. «ینهی عبدًا اذا صَلَّى»

۴- حتی اگر احتمال حقایق دهند نباید اینگونه با پیامبر برخورد کنند. «ان کان علی الهدی»

۵- انسان کم ظرفیت است و پندار بی نیازی او را مست می کند. «لیطغی ان رآه استغنی»

۶- علم به تنهایی کافی نیست. با اینکه به انسان علم دادیم اما طغیان می کند. «عَلَّمَ الانسان ما لم یعلم - انَّ الانسان لیطغی»

۷- غنی بودن کمال است، ولی خود را غنی دیدن زمینه لغزشهاست. «راه استغنی»

۸- ایمان به معاد مانع طغیان است. «انَّ الی ربِّک الرجعی»

۹- هر چه داریم می گذاریم و می رویم خود را بی نیاز نپنداریم. «انَّ الی ربِّک الرجعی»

ص: ۱۲۸

۱۰- انسان و هستی هدفدار و به سوی خداست. «إِنِّى رِبِّكَ الرَّجْعِى»

۱۱- طاغوتیان مخالف نمازند. «لیطغى - ینهى عبداً اذا صلّى» (رفتار ناروا زمانی مورد سرزنش قرار می گیرد که دوام داشته باشد).

۱۲- نشانه بندگی خدا نماز است. «عبداً اذا صلّى»

۱۳- طاغوت ها از بندگی خدا ناراحتند. (نه از افراد بی تفاوت و یا بنده هوسهای خود یا دیگران) «ینهى عبداً اذا صلّى»

۱۴- نام و نشان مهم نیست، عملکردها مهم است. (نام نهی کننده و نماز گزار نیامده است.) «ینهى - صلّى»

۱۵- سزاوار است کسی که امر به تقوا می کند خودش از راه یافتگان باشد. «كان على الهدى او امر بالتقوى»

۱۶- ریشه طغیان دو چیز است: یکی آنکه خود را بی نیاز می بیند. «رآه استغنى» دیگر آنکه خدا را نمی بیند و گمان می کند خدا هم او را نمی بیند. «ألم يعلم بانّ الله یرى»

«۱۵» كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لَنْسِفَعَاً بِالنَّاصِيَةِ «۱۶» نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ «۱۷» فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ «۱۸» سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ «۱۹» كَلَّا لَا تُطِغُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

چنین نیست (که او می پندارد). اگر از کار خلافتش دست باز ندارد موی پیشانی او را سخت بگیریم. موی پیشانی دورغگوی خطاکار را. پس او اهل محفلش را (به یاری) بخواند. ما هم بزودی مأموران دوزخ را فرامی خوانیم. حاشا از او پیروی مکن و سجده کن و (به خدا) تقرب جوی.

نکته ها:

«نسفعاً» فعل است و نون تأکید آخر آن به صورت تنوین نگاشته شده است. این کلمه از ریشه «نسفع» به معنای گرفتن، به شدت کشیدن و سیلی به صورت زدن است. «ناصیه» به معنای موی جلوی پیشانی است که برای تحقیر، آن را گرفته و می کشند.

هنگامی که سوره الرحمن نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پرسید: چه کسی آن را برای

رؤسای قریش می خوانند؟ اصحاب به خاطر برخورد تند و خشن رؤسای قریش ساکت شدند، ولی عبدالله بن مسعود که جثّه ای ضعیف داشت قبول کرد. همین که نزد کعبه سران را دید، آیات را تلاوت کرد. ابوجهل چنان سیلی به او زد که از گوش او خون جاری گشت. او گریان نزد پیامبر آمد و حضرت غمناک شد. در جنگ بدر، عبدالله بن مسعود در میان کشته های مشرکان ابوجهل را در آخرین لحظات دید و روی سینه او نشست. ابوجهل گفت می دانی کجا نشسته ای؟! گفت «الاسلام یعلو و لا یُعلى علیه» ابوجهل گفت به پیامبر بگو: حتی در این حال، او مبعوض ترین فرد نزد من است. حضرت فرمود: فرعونِ موسی در آخرین لحظه ایمان آورد ولی فرعونِ من حتی در آخرین لحظه ایمان نیاورد. ابن مسعود سر ابوجهل را از تن جدا و موی سر او را گرفته و نزد پیامبر می کشید و آیه «لنسفعاً بالنّاصیه» در همین دنیا عملی شد. (۱)

کلمه «نادی» به مجلس عمومی یا تفریح گفته می شود.

«زبانیه» جمع «زبینه» به معنای مأمور است.

امام علی علیه السلام می فرماید: ثمره علم بندگی خداست. آغاز این سوره فرمان قرائت و تعلیم با قلم بود و پایانش سجده و تقرب است. یعنی علم مفید، علمی است که ما را به خدا برساند. البته راه قرب به خداوند شامل تمام کارهایی است که با قصد قربت انجام می شود، لیکن سجده بهترین راه قرب است.

در این سوره کوچک سه بار کلمه «کلا» آمده است. یعنی باید از توهمات و پندارهای بی اساس پرهیز نمود.

امام رضا علیه السلام به استناد آیه «و اسجد و اقترب» فرمودند: نزدیک ترین حالات انسان نسبت به خداوند حالت سجده است. (۲)

پیام ها:

۱- راه توبه برای همه باز است ولی اگر توبه نکردند و دست بر نداشتند، گرفتار کیفر می شوند. «لئن لم ینته لنسفعاً»

ص: ۱۳۰

۱- ۱۵۲. تفسیر نمونه به نقل از تفسیر کبیر.

۲- ۱۵۳. تفسیر نورالثقلین.

۲- در برابر ستمگران تهدید لازم است. «لنسفعا بالناصیه»

۳- دروغ و دروغ گویی ریشه دیگر خطاها و خلاف کاری است. «کاذبه خاطبه»

۴- پشتوانه عملهای ایدایی مخالفان، جلسات مخفیانه است. «ینهی عبدا اذا صلی - فلیدع نادیه»

۵ - با اینکه مخالفان پیامبر، متشکل و سازمان یافته بودند، ولی کاری از پیش نبردند. «فلیدع نادیه»

۶- کلوخ انداز را پاداش سنگ است. «فلیدع نادیه - سندع الزبانیه»

۷- قدرت خداوند بر همه توطئه ها غالب است. «سندع الزبانیه»

۸ - در برابر نهی و منع دیگران، شما اصرار بر انجام کارهای عبادی داشته باشید. «ینهی عبدا اذا صلی - واسجد»

۹- اول برائت، بعد عبادت. «لا تطعه واسجد» (از ابوجهل هائی که از نماز نهی می کنند پیروی نکن و به عبادت و سجده پرداز).

۱۰- سجده بهترین وسیله قرب به خداست. «واسجد واقتر»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۱۳۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

همانا ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

نکته ها:

خداوند، امور عالم را از طریق فرشتگان و با واسطه آنان به انجام می رساند. لذا در بسیاری از آیات قرآن، فعل ها و ضمیرهای مربوط به خداوند به صورت جمع آمده است. چنانکه در آغاز این سوره می فرماید: «أنا انزلناه» ما قرآن را نازل کردیم.

بر اساس نظر مفسران،(۱) قرآن دو بار نازل شده است. یکبار به صورت یکپارچه در شب قدر که این سوره به آن اشاره دارد و بار دیگر به صورت تدریجی در مدت بیست و سه سال دوره رسالت پیامبر. تعبیرات قرآن نیز درباره نزول این کتاب آسمانی دو گونه است. برخی با واژه «انزلنا» از ریشه انزال به معنای نزول دفعی آمده و برخی دیگر با واژه «نزلنا» از ریشه تنزیل به معنای نزول تدریجی آمده است.

از انضمام آیه «أنا انزلناه فی لیلہ القدر» با آیه «شهر رمضان الّذی انزل فیہ القرآن»(۲) معلوم می شود که شب قدر در ماه رمضان است، امّا اینکه کدام یک از شب های ماه رمضان است، در قرآن چیزی بر آن دلالت ندارد و در روایات نیز به صورت مردّد میان یکی از سه شب آمده است. چنانکه از امام صادق علیه السلام در مورد شب قدر پرسیدند: آن حضرت فرمود: در شب نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم رمضان

ص: ۱۳۲

۱- ۱۵۴. تفسیر المیزان.

۲- ۱۵۵. بقره، ۱۸۵.

جستجویش کن. (۱) البته معروف میان اهل سنت آن است که شب بیست و هفتم رمضان، شب قدر است.

پیام ها:

۱- شب قدر، شب شکرگزاری و تشکر از خداوند است. زیرا مهم ترین نعمت خداوند بر بشر، یعنی قرآن نازل شده است. «أنا انزلناه في ليلة القدر»

۲- ظرف و مظلوف باید متناسب باشند. بهترین کتاب در بهترین شب بر بهترین انسان ها نازل می شود. «أنا انزلناه في ليلة القدر»

«۲» وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ «۳» لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ

و تو چه دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر از هزار ماه بهتر است.

نکته ها:

کلمه «قدر» در قرآن، در چند معنا به کار رفته است:

الف) مقام و منزلت. چنانکه می فرماید: «و ما قدروا الله حق قدره» (۲) آن گونه که باید، مقام و منزلت الهی را شناختند.

ب) تقدیر و سرنوشت. چنانکه می فرماید: «جئت علی قدر یا موسی» (۳) ای موسی تو بنا بر تقدیر (الهی به این مکان مقدس) آمده ای.

ج) تنگی و سختی. چنانکه می فرماید: «و من قدر علیه رزقه...» (۴) کسی که رزق و روزی بر او تنگ و سخت شود...

دو معنای اول در مورد «لیله القدر» مناسب است، زیرا شب قدر، هم شب با منزلتی است و هم شب تقدیر و سرنوشت است.

هستی، حساب و کتاب و قدر و اندازه دارد. «و إن من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم» (۵) هیچ چیز نیست مگر آنکه خزانه آن نزد ماست و جز به مقدار تعیین شده فرو نمی فرستیم. حتی مقدار نزول باران از آسمان حساب شده است. «و انزلنا من

ص: ۱۳۳

۱- ۱۵۶. وسائل، ج ۱۰، ص ۳۶۰.

۲- ۱۵۷. انعام، ۹۱.

۳- ۱۵۸. طه، ۴۰.

۴- ۱۵۹. طلاق، ۷.

السماء ماء بقدر» (۱) نه تنها باران، بلکه هر چیز نزد او اندازه دارد. «و کلّ شیء عندہ بمقدار» (۲) چنانکه خورشید و ماه، از نظر حجم و وزن و حرکت و مدار آن حساب و کتاب دقیق دارد. «و الشمس و القمر بحسبان» (۳)

خداوند در شب قدر، امور یک سال را تقدیر می کند، چنانکه قرآن در جایی دیگر می فرماید: «فیها یفرق کلّ امر حکیم» (۴) در آن شب، هر امر مهمی، تعیین و تقدیر می شود. بنابراین، شب قدر منحصر به شب نزول قرآن و عصر پیامبر نیست، بلکه در هر رمضان، شب قدری هست که امور سال آینده، اندازه گیری و مقدر می شود.

بیدار بودن شب قدر و احیای آن با دعا و نماز و قرآن، مورد سفارش پیامبر و اهل بیت آن حضرت بوده است و در میان سه شب، بر شب بیست و سوم تأکید بیشتری داشته اند. چنانکه شخصی از پیامبر پرسید: منزل ما از مدینه دور است، یک شب را معین کن تا به شهر بیایم. حضرت فرمود: شب بیست و سوم به مدینه داخل شو. (۵)

امام صادق علیه السلام در حالی که بیمار بودند، خواستند که شب بیست و سوم ایشان را به مسجد ببرند (۶) و حضرت زهرا علیها السلام در این شب، با پاشیدن آب به صورت بچه ها، مانع خواب آنها می شدند. (۷) در روایات آمده است که دهه آخر ماه رمضان، پیامبر بستر خواب خود را جمع نموده و ده شب را احیا می داشت. (۸)

طول شب قدر، یک شب کامل کره زمین است که ۲۴ ساعت می شود، نه آنکه مخصوص مکان خاصی همچون مکه و آن هم به میزان چند ساعت شب آن منطقه باشد. چنانکه مراد از روز عید فطر، یک روز کامل کره زمین است.

ابوذر می گوید: به رسول خدا عرضه داشتم آیا شب قدر در عهد انبیا بوده و امر بر آنان نازل می شده و پس از آنکه از دنیا می رفتند، نزول امر در آن شب تعطیل می شده است؟ حضرت فرمودند: شب قدر تا قیامت هست. (۹)

ص: ۱۳۴

۱- ۱۶۱. مؤمنون، ۱۸.

۲- ۱۶۲. رعد، ۸.

۳- ۱۶۳. الرّحمن، ۵.

۴- ۱۶۴. دخان، ۴.

۵- ۱۶۵. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۰۷.

۶- ۱۶۶. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۱۶۹.

۷- ۱۶۷. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۰.

۸- ۱۶۸. تفسیر مجمع البیان.

۹- ۱۶۹. تفسیر برهان.

در روایات آمده است: «العمل الصالح فيها خير من العمل في الف شهر ليس فيها ليلة القدر»^(۱) کار نیک در شب قدر، بهتر از کار نیک در هزار ماه بدون شب قدر است.

پیام ها:

۱- برای امور مقدّس، زمان مقدّس انتخاب کنید. «لیله القدر خیر من الف شهر»

۲- زمان ها یکسان نیست، بعضی زمان ها بر بعضی دیگر برتری دارد. «لیله القدر خیر من الف شهر»

«۴» تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ

در آن شب، فرشتگان و روح به اذن پروردگارشان برای انجام هر کاری فرود آیند.

نکته ها:

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا روح همان جبرئیل است؟ فرمود: جبرئیل از ملائکه است و روح برتر از ملائکه است. سپس این آیه را تلاوت فرمودند.^(۲)

در روایات آمده است که با منکران امامت، با سوره قدر احتجاج کنید.^(۳) زیرا بر اساس این سوره، فرشتگان هر سال در شب قدر نازل می شوند. در زمان حیات پیامبر بر وجود شریف حضرتش وارد می شدند. پس از آن حضرت بر چه کسانی نازل می شوند؟ روشن است که هر کسی نمی تواند میزبان فرشتگان الهی باشد و باید همچون پیامبر، معصوم بوده و ولایت امور بشر به عهده او باشد و او کسی جز امام معصوم نیست که در زمان ما، حضرت مهدی علیه السلام می باشد و فرشتگان در شب قدر شرفیاب محضرش می شوند.

نگاهی به فرشتگان در قرآن^(۴)

فرشتگان، کارگزاران نظام هستی و مأمور انجام فرامین خداوند در اداره امور هستند. در قرآن برای هر دسته از فرشتگان مأموریت و نقش خاصی تعیین شده است و با همان مأموریت نام گزاری شده اند: «النّازعات»^(۵)، «الصّافات»^(۶)، «الزّاجرات»^(۷)،

ص: ۱۳۵

۱- ۱۷۰. من لایحضر، ج ۲، ص ۱۵۸.

۲- ۱۷۱. تفسیر برهان.

۳- ۱۷۲. تفسیر نورالثقلین.

۴- ۱۷۳. در نهج البلاغه، خطبه ۱ و ۹۱ درباره ملائکه مطالبی آمده است.

١٧٤-٥. نازعات، ١.

١٧٥-٦. صافّات، ١.

١٧٦-٧. صافّات، ٢.

برخی فرشتگان برای حفاظت گماشته شده اند. «انَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِیْنَ»(۴)

بعضی فرشتگان با اولیاء الهی گفتگو دارند. با زکریا سخن گفتند و او را به فرزندى به نام یحیی بشارت دادند «نَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ»(۵) و همین فرشتگان با حضرت مریم گفتگو کردند. «اذْ قَالَتْ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْیَمُ»(۶)

در مواردی، سخن از امداد فرشتگان به رزمندگان در جبهه های جنگ به میان آمده است. چنانکه در جنگ بدر، خداوند سه هزار فرشته را به یاری مسلمانان فرستاد. «یَمْدَدُكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ اَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ»(۷)

برخی فرشتگان مسئول گرفتن جان مردم هستند. «یَتَوَفَّیْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ»(۸) و دسته ای دیگر، مسئول امور عرش. «یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ»(۹)

از امتیازات فرشتگان، عبادت دائمی و خستگی ناپذیر آنهاست: «لَا یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا یَسْتَحْسِرُونَ»(۱۰)، «یَسْبَحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ لَا یَفْتُرُونَ»(۱۱)

از وظایف دیگر فرشتگان، دعا و استغفار برای مؤمنین «یَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الْاَرْضِ»(۱۲) و صلوات بر پیامبر اسلام است. «انَّ اللّٰهَ وَ مَلَائِكَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ»(۱۳)

فرشتگان درجاتی دارند و همه در یک سطح و مقام نیستند. «مَا مَنَّا اِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»(۱۴) خداوند، همان گونه که بعضی از انبیا را بر برخی دیگر برتری داده، از میان فرشتگان نیز بعضی را برگزیده است. «اللّٰهُ یُصْطَفِی مِنَ الْمَلَائِكَةِ»(۱۵)

قدرت تمام فرشتگان یکسان نیست و ظرفیت های متفاوتی دارند. «اُولٰٓئِکَ اَجْنَحَةٌ مِّثْلِی وَ ثَلَاثٌ وَ رِبَاعٌ»(۱۶) بعضی فرمانبرند و بعضی فرمانده، ولی همه معصوم و امین. «مَطَاعٌ تَمَّ اَمِیْنٌ»(۱۷)

ص: ۱۳۶

۱- ۱۷۷. مرسلات، ۳.

۲- ۱۷۸. مرسلات، ۴.

۳- ۱۷۹. نازعات، ۵.

۴- ۱۸۰. انفطار، ۱۰.

۵- ۱۸۱. آل عمران، ۳۹.

۶- ۱۸۲. آل عمران، ۴۲.

۷- ۱۸۳. آل عمران، ۱۲۴.

۸- ۱۸۴. سجده، ۱۱.

- ٩-١٨٥. حاٲه، ١٧.
١٠-١٨٦. سجده، ١٥.
١١-١٨٧. انبياء، ٢٠.
١٢-١٨٨. شوري، ٥.
١٣-١٨٩. احزاب، ٥٦.
١٤-١٩٠. صافات، ١٦٤.
١٥-١٩١. حج، ٧٥.
١٦-١٩٢. فاطر، ٢.
١٧-١٩٣. تكوير، ٢١.

ایمان به همه فرشتگان لازم است، «کَلَّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ» (۱) و انکار آنان در کنار انکار خداوند آمده است. «و من یکفر بالله و ملائکته» (۲)

فرشتگان، لشکر الهی هستند و تعدادشان را جز خداوند هیچ کس نمی داند. «و ما یعلم جنود ربک الا هو» (۳) و اگر گاهی سخن از تعداد به ظاهر اندک آنان است، نظیر آیه «علیها تسعه عشر» (۴) که می فرماید: مأموران دوزخ نوزده نفرند، دلایل دیگری دارد، نه آنکه به خاطر نداشتن نیرو باشد.

فرشتگان، اطاعت مطلق از خداوند دارند و هر چه را مأمور شوند انجام می دهند و هرگز نافرمانی ندارند. «لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون» (۵)

آنان بر فرمان خداوند پیشی نمی گیرند و فقط فرمان او را عمل می کنند. «لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون» (۶)

اطاعت آنان آگاهانه و بر اساس تقوای الهی است و در اطاعت، کار خاصی را گزینش نمی کنند، بلکه هر کاری که به آنان محول شود انجام می دهند. «یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون» (۷)

پیامبر اسلام فرمود: آفرینش فرشتگان، همه از نور است. «ان الله عز و جل خلق الملائکه من النور» (۸) و خداوند هیچ موجودی را به اندازه فرشتگان نیافریده است. «ما من شیء مما خلق الله اکثر من الملائکه» (۹)

امام صادق علیه السلام فرمود: فرشتگان، اهل خوردن و آشامیدن و آمیزش جنسی نیستند. «ان الملائکه لا یأکلون و لا یشربون و لا ینکحون» (۱۰)

پیام ها:

۱- فرشتگان بدون اذن خداوند کاری انجام نمی دهند. «تنزل الملائکه... باذن ربهم»

۲- تقدیر امور در شب قدر، با نزول و حضور فرشتگان صورت می گیرد. «تنزل

ص: ۱۳۷

۱- ۱۹۴. بقره، ۲۸۵.

۲- ۱۹۵. نساء، ۱۳۶.

۳- ۱۹۶. مدثر، ۳۱.

۴- ۱۹۷. مدثر، ۳۰.

۵- ۱۹۸. تحریم، ۶.

۶- ۱۹۹. انبیاء، ۲۷.

۷- ۲۰۰. نحل، ۵۰.

- ٨-٢٠١. اختصاص، ص ١٠٩.
- ٩-٢٠٢. تفسير قمى، ج ٢، ص ٢٦٠.
- ١٠-٢٠٣. بحار الانوار، ج ٥٦، ص ١٧٤.

الملائكة... من كل امر»

۳- تقدیر امور در شب قدر، گوشه ای از ربوبیت الهی است. «باذن ربهم من كل امر»

«۵» سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ

(آن شب) تا طلوع فجر، (سراسر) سلام و درود است.

نکته ها:

«سلام»، یکی از نام های خداوند در قرآن است. «...الملك القدوس السلام...»^(۱)

مراد از «سلام» در این آیه، لطف و عنایت ویژه الهی نسبت به بندگان در شب قدر است که سلامت و رحمت و برکت را به دنبال دارد و باب نعمت و عذاب را می بندد، زیرا کید و وسوسه شیطان در آن شب مؤثر واقع نشود.^(۲)

در شب قدر، فرشتگان به زمین نازل می شوند و بر هر مرد و زنی که در حال عبادت باشند، سلام می کنند.^(۳) چنانکه در قیامت نیز با گفتن سلام به استقبال بهشتیان می روند: «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین»^(۴)

پیام ها:

۱- شب قدر، شب سلامت فکر و روح آدمی و تعالی به سوی خداوند سلام است. «سلام هی حَتَّى مطلع الفجر»

۲- شب قدر، شب رحمت است و می توان با توبه، الطاف خداوند را به خود جلب کرد. «سلام هی حَتَّى مطلع الفجر»

۳- تقدیر امور از سوی خداوند، بر اساس سعادت بشر است، مگر آنکه او خود جز این بخواهد. «سلام هی حَتَّى مطلع الفجر»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۱۳۸

۱- ۲۰۴. حشر، ۲۳.

۲- ۲۰۵. تفسیر المیزان.

۳- ۲۰۶. تفسیر مجمع البیان.

۴- ۲۰۷. زمر، ۷۳.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان.

«۱» لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ «۲» رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً «۳» فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ «۴» وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ

کسانی که کفر ورزیدند از اهل کتاب و مشرکان، (از راه انحرافی خود) دست بردارند تا آنکه دلیل روشنی برایشان بیاید. پیامبری از سوی خدا که کتاب (آسمانی) را تلاوت کند. در آن ها نوشته هایی استوار و با ارزش است. کسانی که به آنان کتاب داده شد، متفرق نشدند مگر بعد از آنکه برهان روشن برایشان آمد.

نکته ها:

«بینه» به معنای دلیل روشن است که به واسطه آن حق از باطل آشکار گردد.

«قیمه» به معنای مستقیم، محکم، ارزشمند و گرانبهاست. «قیم» به کسی گویند که دلسوز است و به مصالح دیگران قیام می کند. حرف تاء در کلمه «قیمه» برای مبالغه است نظیر علامه، نه تأنیث.

این آیه را دو گونه تفسیر کرده اند: طبق یک تفسیر سخن از بی وفائی و عدم صداقت اهل کتاب و مشرکان است و در تفسیر دیگر سخن از اتمام حجت برای آنان است.

ادعای کفار این بود که تا دلیل روشنی به ما نرسد، در راه خود باقی هستیم، ولی بعد از آن که دلیل روشنی رسید، باز هم در راه خود باقی ماندند و جز عده ای ایمان نیاوردند.

شبهه این مضمون، در آیه ۸۹ سوره بقره آمده است که قبل از ظهور اسلام در انتظار آمدن پیامبر جدیدی بودند و به خود نوید می دادند، ولی «فلما جائهم ما عرفوا كفروا» همین که آمد برای آنان چیزی را که می شناختند نپذیرفتند.

«صُيْحَفٌ» جمع «صحیفه» است. گویا هر بخش از کتاب آسمانی به تنهایی صحیفه ای است. تورات یک کتاب است ولی قرآن در باره آن می فرماید: «صحف ابراهیم و موسی»^(۱)

پیام ها:

- ۱- بدون دلیل روشن انتظار نداشته باشید که مردم دست از عقیده و راه خود بردارند. «لم یکن... منفکین حتی تأتیهم البینه»
- ۲- در اتمام حجّت، کفّار و مشرکان از یکدیگر جدا نیستند. خداوند برای همه مردم، چه کفّار و چه مشرکان، با فرستادن بینه، اتمام حجّت می کند. «تأتیهم البینه»
- ۳- از اهل کتاب توقع بیشتری است. (با اینکه در آیه اول سخن از اهل کتاب و مشرکان بود ولی در آیات بعد انتقاد تنها از اهل کتاب است.) «و ما تفرّق الذین اتوا الکتاب»
- ۴- اتمام حجّت خداوند از طریق پیامبری آسمانی و کتاب پاک است. «رسول... یتلوا صُحُفاً مطّهّره»
- ۵- قرآن از هر خطا و انحراف و لغو و باطل و تحریف دور است. «صحفاً مطّهّره»
- ۶- در قرآن، دستورات قوام بخش است.^(۲) «فیها کتب قیمه»
- ۷- قرآن هم خود کتابی معتدل و دور از اعوجاج است^(۳) و هم سبب اعتدال و قوام جامعه است.^(۴) «قیمه»

ص: ۱۴۰

-
- ۱- ۲۰۸. اعلی، ۱۹.
 - ۲- ۲۰۹. کلمه «کُتُب» می تواند به معنای دستورات دینی باشد، نظیر آیه «کتب علیکم الصیام» که کتاب به معنای دستور است.
 - ۳- ۲۱۰. اگر «قیمه» را به معنای ثابت و پایدار و به اصطلاح ادبی فعل لازم بدانیم.
 - ۴- ۲۱۱. اگر «قیمه» را به معنای برپا کننده و به اصطلاح ادبیات عرب متعدی و دارای مفعول بدانیم.

۸- با وجود هوای نفس، علم و دانش مشکل گشا نیست. اهل کتاب حق را به روشنی فهمیدند ولی به خاطر هواهای نفسانی، دست خوش تفرقه شدند. «و ما تفرّق الذّین اوتوا الکتاب...»

«۵» وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ

به اهل کتاب فرمانی داده نشده جز آنکه خدا را پرستند در حالی که دین را برای او خالص ساخته و گرایش به حق داشته باشند و نماز را به پا دارند و زکات پردازند و این است دین استوار.

نکته ها:

«حنفاء» جمع «حنیف» به معنای گرایش به حق است، در برابر کلمه «جنیف» که به معنای گرایش به باطل است.

اگر آیه «ذلک دین القیّمه» را در کنار آیه «فاقم وجهک للذّین حنیفاً فطره الله» (۱) بگذاریم می توان استفاده کرد که عبادت خالص و بی پیرایه و رابطه با خدا (نماز) و کمک به دیگران (زکات)، از امور فطری هر انسانی است.

پیام ها:

۱- سلیقه ها و هوسهای دیگران متغیر است. دین پایدار و ثابت، سرسپردگی خالصانه به خدای ثابت است. «مخلصین له الذّین... ذلک دین القیّمه»

۲- ایمان بدون نماز و زکات استوار نیست. «یقیموا الصّلاه و یؤتوا الزکاه و ذلک دین القیّمه»

۳- توجه به سابقه لجاجت ها و تفرقه ها، سبب تسلی پیامبر و پیروان است. «و ما تفرّق الذّین... الا من بعد ما جاءتهم البینه»

۴- توحید و پرستش خالصانه خداوند، عامل وحدت است. «و ما تفرّق الذّین اوتوا الکتاب... و ما امروا الا ليعبدوا الله»

ص: ۱۴۱

۵- پیامبران، مردم را به سوی خدا دعوت می کردند نه خود. «و ما امروا الا ليعبدوا الله»

۶- خالص و بی پیرایه بودن، رمز بقاء است. «مخلصين... ذلك دين القيمة»

۷- فرمان توحید و نماز و زکات در تمام ادیان آسمانی بوده است. «و ما امروا الا ليعبدوا الله...»

«۶» إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

همانا کسانی از اهل کتاب و مشرکان که کافر شدند، در آتش دوزخند، در آن جاودانه اند. آنانند بدترین مخلوقات. بی شک کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند آنانند خود بهترین مخلوقات.

نکته ها:

کلمه «بریه» یا از «بری» به معنای خاک و مراد از آن تمام خاکیان از جمله بشر است و یا از «برء» به معنای خلق است و «بریه» به معنای مفعول یعنی مخلوقات است.

در روایاتی از شیعه و سنی نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی بن ابیطالب فرمودند: تو و یاران تو خیر البریه هستید. (۱)

مشابه این آیه، در جای دیگر قرآن چنین آمده است: «انَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (۲)

دلیل بدترین بودن انسان آن است که رسول و کتاب به سراغش آمده و او حقیقت را می فهمد ولی به خاطر غرور و تکبر لجاجت می کند. «كفروا من اهل الكتاب... هم شر البریه»

پیام ها:

۱- کسی که اسلام را نپذیرد، خواه مشرک باشد، خواه اهل کتاب، کافر است. «انَّ

ص: ۱۴۲

۱- ۲۱۳. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۷، به نقل از تفسیر نمونه.

۲- ۲۱۴. انفال، ۲۲.

۲- سرنوشت اهل کتاب و مشرکان یکی است. «اهل الكتاب و المشركين في نار جهنم»

۳- گل سر سبد هستی یعنی انسان، به خاطر پشت پا زدن به منطق و بینه، بدترین مخلوقات می شود. «شَرُّ الْبَرِيَّةِ»

۴- انسان با انتخاب خود جایگاه خود را تعیین می کند، یا شَرُّ الْبَرِيَّةِ و جهنمی، یا خیر البریه و بهشتی. «كفروا... شَرُّ الْبَرِيَّةِ... آمنوا... خیر البریه»

۵- مقایسه میان کفر و ایمان و پایان کار آنان، بهترین نوع روشنگری است. «شَرُّ الْبَرِيَّةِ - خیر البریه»

۶- رشد یا سقوط دیگر موجودات، محدود است ولی رشد و سقوط انسان، بی نهایت است. «شَرُّ الْبَرِيَّةِ - خیر البریه» (انسان در اثر ایمان و عمل صالح می تواند حتی از فرشتگان برتر باشد).

۷- بهترین شدن در گرو ایمان است و بدترین ها اهل کفرند. (در کلمه «هُم» معنای انحصار است) «اولئك هم شَرُّ الْبَرِيَّةِ... هم خیر البریه»

۸- ایمان به شرطی ثمربخش است که همراه با عمل صالح باشد «آمنوا و عملوا الصالحات» (ولی کفر به تنهایی سبب دوزخ است).

«۸) جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

پاداش آن گروه در نزد پروردگارش، باغهای جاودانه ای است که زیر آن نهرها جاری است. (آنان) برای همیشه در بهشت جاودانه اند، خدا از آنان راضی است و آنان نیز از او راضی. این مقام مخصوص کسی است که از پروردگارش خشیت دارد.

نکته ها:

«خَشِيَتْ» به آن خوفی گفته می شود که بر اساس تعظیم و عظمت باشد.

این آیه می فرماید: بهشت مخصوص اهل خشیت است. «ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» و آیه ای دیگر می فرماید: تنها علما اهل خشیت هستند: «أَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ

العلماء»^(۱) پس بهشت مخصوص علما است.

از طرفی می دانیم که تمام علما و دانشمندان اهل بهشت نیستند. زیرا قرآن بسیاری از دوزخیان را کسانی می داند که بعد از علم و آگاهی گمراه شدند: «اضلّه الله علی علم»^(۲) و همچنین تمام بی سوادان دوزخی نیستند.

پس آن علمی که سبب خشیت می شود این علم اصطلاحی نیست، بلکه مراد یک فهم طبیعی و الهی است که سبب نورانیت دل شود.

پیام ها:

۱- بهشت جسم، باغ و نهر و بهشت روح، رضای خداوند است. «جَنّاتِ عدن... رضی الله عنهم»

۲- خشیت الهی، سرچشمه عمل به دستورات الهی است. «آمَنُوا و عملوا الصالحات... جزاؤهم... جَنّات... ذلک لمن خشی ربّه»

۳- جاودانگی بهشت برای مؤمنان قطعی است. (کلمات «عدن»، «خالدین» و «ابدأ» همه بیانگر قطعی بودن خلود است.) «جَنّاتِ عدن... خالدین فیها ابدأ»

«والحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۱۴۴

۱- ۲۱۵. فاطر، ۲۸.

۲- ۲۱۶. جاثیه، ۲۳.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا «۲» وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا «۳» وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا «۴» يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا «۵» بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا «۶» يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لَّيْرَؤُا أَعْمَالَهُمْ «۷» فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ «۸» وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

آن گاه که زمین به لرزش شدید خود لرزانده شود. و زمین بارهای سنگین خود را بیرون افکند. و انسان بگوید: زمین را چه شده است؟ (که اینگونه سخت می لرزد). در آن روز زمین خبرهای خود را بازگو کند. چرا که پروردگارت به آن وحی کرده است. در آن روز مردم به طور پراکنده (از قبرها) بیرون آیند تا کارهایشان به آنان نشان داده شود. پس هر کس به مقدار ذره ای کار نیک کرده باشد همان را ببیند. و هر کس هم وزن ذره ای کار بد کرده باشد آن را ببیند.

نکته ها:

مراد از «اثقالها»، مردگان هستند که در قیامت، زمین آنها را بیرون می افکند. چنانکه در آیه ای دیگر می فرماید: «و القت ما فیها و تخلت» (۱)

حضور مردم در قیامت بطور پراکنده است. چنانکه در آیات دیگر می فرماید: «اشتاتاً»، «کأنهم جراد منتشر» (۲)، «کالفراش المبتوث» (۳) حضور متفرق مردم در قیامت یا به

ص: ۱۴۵

۱- ۲۱۷. انشقاق، ۴.

۲- ۲۱۸. قمر، ۷.

۳- ۲۱۹. قارعه، ۴.

خاطر آن است که هر کس همراه رهبری که در دنیا انتخاب کرده، می باشد یا آنکه خوبان و بدان از یکدیگر جدا می شوند. با اراده خدا در قیامت، جمادات نیز به سخن می آیند، نه فقط زمین، بلکه اعضای بدن انسان علیه او گواهی می دهند. «و قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذي انطق كل شيء» (۱).

در روایات آمده است که در مکان های مختلف نماز بخوانید، زیرا آن مکان در قیامت برای شما شهادت می دهد. (۲)

در روایت دیگری آمده است که در بیابانها نیز اذان بگویید، زیرا به هر سنگ و کلوخی که صدای شما برسد، گواه قیامت شماست.

حضرت علی علیه السلام پس از آنکه بیت المال را تقسیم می کرد، دو رکعت نماز می خواند و به زمین خطاب می کرد: «اشهدی انی ملتتک بحق و فرغتک بحق» (۳) ای زمین گواهی بده که من تو را از بیت المال بر اساس حق پر کردم و سپس بر اساس حق خالی کردم.

در روایات است که نحوه خیر دادن زمین این گونه است که می گوید: فلانی در فلان زمان فلان عمل را روی من انجام داد. (۴)

«مثقال» از «ثقیل» به معنای میزان سنگینی است و کلمه «ذره» یا به معنای کوچک ترین مورچه است و یا به معنای ذرات سبک پراکنده در هوا. البته امروز به اتم نیز ذره می گویند. ولی به هر حال مراد از آن کوچک ترین واحد وزن است.

در روایات می خوانیم: مرد عربی وارد مسجد پیامبر اکرم شد و گفت: «علّمنی بما علمک الله» از آنچه خدا به تو یاد داده مرا یاد بده! حضرت شخصی را مأمور آموزش قرآن به او کردند. معلم برای او سوره اذا زلزلت... را خواند، همین که به آیه «فمن يعمل مثقال...» رسید، مرد عرب گفت: «کفانی» مرا بس است و سپس رفت. پیامبر فرمود: «رجع فقیهاً» (۵)

در سوره لقمان نیز، لقمان به فرزندش می فرماید: اگر به اندازه وزن خردلی عمل نیک

ص: ۱۴۶

۱- ۲۲۰. فصّلت، ۲۱.

۲- ۲۲۱. تفسیر مجمع البیان.

۳- ۲۲۲. لئالی الاخبار، ج ۵، ص ۷۹.

۴- ۲۲۳. تفسیر نورالثقلین.

۵- ۲۲۴. تفاسیر نمونه و نورالثقلین.

یا بد داشته باشی، در دل سنگ یا در اوج آسمان یا در زمین باشد، خداوند در قیامت برای حساب می آورد. «یا بنی انہا إن تک مثقال حبۃ من خردل فتکن فی صخره او فی السموات او فی الارض یأت بها اللہ» (۱)

گواهی و شهادت زمین در قیامت، بیانگر آن است که در همین حال، زمین آگاهانه کارهای ما را درک می کند و در آن روز با فرمان و وحی الهی بازگو می کند.

جناب آقای حسان در دیوان خود، آیات سوره زلزال را این گونه به نظم در آورده است:

این زمین در آن زمان پر بلا

ناگهان چون زلزلت زلزالتها

از درونش اخرجت ائقالتها

با تعجب قال الانسان مالها

مردگان خیزند بر پا کلہم

تا همه مردم یروا اعمالہم

هر که آرد ذرۃ خیراً یرہ

یا کہ آرد ذرۃ شراً یرہ

آن زمان خورشید تابان کورت

کوههای سخت و سنگین سیرت

آبها در کام دریا سجرت

آتش دوزخ به شدت سعرت

چون در آن هنگام جنت ازلفت

خود بداند هر کسی ما احضرت

اضافه شدن زلزله به زمین «زلزالتها» هم رمز عظمت زلزله است و هم رمز گستردگی آن در تمام زمین. در اولین آیه سوره حج نیز عظمت این زلزله مطرح شده است: «ان زلزله الساعه شیء عظیم» در خطبه ۱۵۷ نهج البلاغه نیز می خوانیم: «عباد اللہ

احذروا یوما تفحص فیہ الاعمال و یكثر فیہ الزلزال و تشیب فیہ الاطفال» بندگان خدا! بترسید از روزی که در آن، تمام اعمال بررسی شود، زلزله ها زیاد می شود و کودکان (به خاطر طولانی بودن یا سختی آن روز) پیر می شوند.

پیام ها:

۱- زلزله بزرگ زمین در آستانه قیامت، امری قطعی و حتمی است. «اذا زلزلت الارض زلزالها» (کلمه اذا در موردی بکار می رود که امر قطعی باشد)

۲- معاد جسمانی است. (جسم انسانها در زمین دفن شده که در قیامت خارج

ص: ۱۴۷

۱- ۲۲۵. لقمان، ۱۶.

می شود، نه روح آنها) «اخرجت الارض اثقالها»

۳- قیامت روز تحیر انسان است. «قال الانسان ما لها»

۴- هستی شعور دارد. «یومئذ تحدث اخبارها»

۵- زمین از گواهان قیامت است. «یومئذ تحدث اخبارها»

۶- در قیامت راه هر گونه انکار بسته است. «یروا اعمالهم»

۷- همه مردم در دادگاه عدل الهی یکسان اند. «فمن يعمل... فمّن یعمل...»

۸- کیفر و پاداش الهی، بر اساس عمل است. «فمن یعمل... فمّن یعمل...»

۹- عمل هر چه هم کوچک باشد، حساب و کتاب دارد. لذا نه گناهان را کوچک شمیرید و نه عبادات را. «مثقال ذرّه»

۱۰- تجسم و دیدن عمل در آن روز خود عذاب یا لذت است. «یره»

«والحمد لله ربّ العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا «۲» فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا «۳» فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا «۴» فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا «۵» فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا «۶» إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ «۷» وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ «۸» وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ «۹» أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ «۱۰» وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ «۱۱» إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ

سوگند به اسبان دونده که (در میدان جهاد) نفسشان به شماره افتاد. و (به هنگام تاختن، از برخورد نعل اسبان با سنگ های بیابان) به شدت برق افروزند. و صبحگاهان بر دشمن هجوم برند. و گرد و غبار برانگیزند. و در میان معرکه و جمع دشمنان در آمده اند. همانا انسان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است. و بی شک بر این (ناسپاسی) گواه است. و همانا او علاقه شدیدی به مال دارد. آیا انسان نمی داند که وقتی آنچه در گورهاست برانگیخته شود. و آنچه در سینه هاست فاش شود. همانا خداوند در آن روز به کارشان آگاه است.

نکته ها:

«عَدُو» به معنای تجاوز است. چون دویدن، تجاوز از حد حرکت عادی است، به آن «عَدُو» گفته می شود. «ضَبْح» صدای نفس اسب است. «قَدْح» خروج آتش از سنگ چخماق، «المغیرات» از «اِغَارَه» تاختن سریع، «صُبْحًا» کنایه از غافلگیر کردن دشمن و پنهان کردن زمان هجوم است. «أَثَرْنَ» از «اِثَارَه» به معنای منتشر ساختن، «نَقَع» به معنای غبار و «كَنُودٌ» به معنای کفور است. در کلمه «بُعِثِرَ» معنای بعث و اثاره نهفته

است یعنی بیرون کشیدن و زیرو رو کردن. «حُصِّل» به معنای استخراج مغز از پوسته و متمایز شدن خصلت های نیک و بد در آن روز از یکدیگر است.

قرآن در برخی آیات، انسان را به خاطر برخی صفات، مورد سرزنش قرار داده و او را «ظلوماً جهولاً» (۱) (ستمگر و نادان)، «هلوعاً» (۲) (حریص)، «یؤوساً» (۳) (نامید)، «کفوراً» (۴) (ناسپاس)، «جزوعاً» (۵) (بی صبر)، «منوعاً» (۶) (بخیل) خوانده است. ولی از سوی دیگر درباره انسان می فرماید: «کَرَمًا» (گرامی داشتیم)، «فَضَلْنَا» (۷) (برتری دادیم)، «احسن تقویم» (۸) (بهترین قوام را به او دادیم)، «نفخت فیه من روحی» (۹) (روح الهی در او دمیدیم) و این دوگانگی به خاطر آن است که در انسان دو نوع عامل حرکت وجود دارد: یکی عقل و یکی غریزه. اگر در مسیر بندگی خدا و تربیت اولیای خدا قرار گیرد، به گونه ای است و اگر در مسیر هوسها و طاغوت ها و وسوسه ها قرار گیرد، به گونه دیگر.

قرآن از مال دنیا به «خیر» تعبیر کرده است: «لِحَبِّ الْخَيْرِ» تا بفهماند مال باید از راه خیر بدست آید و در راه خیر با نیت خیر و با شیوه خیر مصرف گردد.

پیام ها:

۱- جهاد و دفاع به قدری ارزش دارد که خداوند به نفس اسب های زیر پای جهادگران سوگند یاد می کند. «و العادیات ضَبِحًا»

۲- مسلمانان باید اسب سوار و چابک باشند. (در سوگند به نفس اسب، نوعی تشویق به اسب سواری هدفدار است.) «و العادیات ضَبِحًا»

۳- اسبان در راه خدا می دوند، ولی انسان در برابر خدا سرسختی می کند. «و العادیات... انّ الانسان لربّه لکنود»

۴- در جهاد با دشمن، سرعت عمل یک ارزش است. «و العادیات ضَبِحًا»

۵- هنگام غفلت دشمن برای حمله استفاده کنید. «فالمغیرات ضَبِحًا»

ص: ۱۵۰

۱- ۲۲۶. احزاب، ۷۲.

۲- ۲۲۷. معارج، ۱۹.

۳- ۲۲۸. اسراء، ۸۳.

۴- ۲۲۹. اسراء، ۶۷.

۵- ۲۳۰. معارج، ۲۰.

۶- ۲۳۱. معارج، ۲۱.

٧-٢٣٢. اسراء، ٧٠.

٨-٢٣٣. تين، ٤.

٩-٢٣٤. حجر، ٢٩.

- ۶- دشمن را چنان غافلگیر کنید که ناگاه در وسط آنان باشید تا فرصت مقابله با شما را نداشته باشند. «فوسطن به جمعاً»
- ۷- ناسپاسی و مال دوستی انسان را در برابر جبهه حق قرار می دهد. «و العادیات... انّ الانسان لربّه لکنود... لحبّ الخیر لشدید»
- ۸- شهدای جبهه ها و امدادهای الهی را فراموش نکنید. «انّ الانسان لربّه لکنود»
- ۹- پیروزی و امتیّت انسان را مغرور می کند، هشدار لازم است. «لربّه لکنود»
- ۱۰- وجدان انسان آگاه است؛ حتی در مواردی که عذر و بهانه می آورد خود می داند که چه کاره است. «و أنّه علی ذلک لشهید»
- ۱۱- در فرهنگ اسلامی، ثروت و مال خیر است. «أنّه لحبّ الخیر لشدید»
- ۱۲- علاقه به مال، امری فطری است، آنچه مذموم است علاقه افراطی است که انسان از یک سو دست به هر نوع درآمدی می زند و از سوی دیگر حقوق واجب الهی را نمی پردازد. «لشدید»
- ۱۳- معاد جسمانی است زیرا سخن از قبر است. «بعثر ما فی القبور» (در آیه ای دیگر می فرماید: «یبعث من فی القبور»^(۱))
- ۱۴- یاد قیامت، عامل هشدار به ناسپاسان و مال پرستان است. «أفلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور»
- ۱۵- در قیامت اسرار درونی کشف و حسابرسی خواهد شد. «حصّل ما فی الصّدور»
- ۱۶- خداوند بر افکار و اعمال ما آگاهی کامل دارد. («خبیر» به معنای آگاهی از ظاهر و باطن است) «انّ ربّهم بهم... لخبیر»
- ۱۷- خداوند در دنیا نیز به امور مردم آگاه است، اما در قیامت، این خبیر بودن برای همه ظاهر می شود. «یومئذ»
- ۱۸- چون خداوند خبیر است، حسابرسی او نیز دقیق است. «یومئذ لخبیر»
- ۱۹- انسان در برابر دیگران این همه سرکشی ندارد، کفر و ناسپاسی شدید انسان تنها در برابر پروردگارش است. «لربّه لکنود»
«والحمد لله»

ص: ۱۵۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» الْقَارِعَةُ «۲» مِا الْقَارِعَةُ «۳» وَمِا أَدْرَاكَ مِا الْقَارِعَةُ «۴» يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ «۵» وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ «۶» فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ «۷» فَهُوَ فِي عِيشِهِ رَاضِيَهُ «۸» وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ «۹» فَأُمُّهُ هَاوِيَهُ «۱۰» وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهُ «۱۱» نَارٌ حَامِيَهُ

حادثه کوبنده. آن حادثه کوبنده چیست؟ و تو چه دانی آن حادثه کوبنده چیست؟ روزی که مردم مانند پروانه ها پراکنده باشند. و کوهها مانند پشم رنگارنگ زده شده. پس هر کس کفه های (عمل خیرش در) ترازویش سنگین باشد، پس او در زندگی رضایت بخشی است. ولی هر کس کفه های (کار خیرش در) ترازویش سبک باشد، پس در آغوش آتش است. و تو چه دانی آن چیست؟ آتشی سوزان.

نکته ها:

«قارعه» از «قرع» به معنای کوبیدن چیزی بر چیزی است. یکی از نام های قیامت، «قارعه» است، زیرا با صیحه ی کوبنده آغاز می شود و عذاب آن کوبنده است.

در روایات می خوانیم: حضرت علی علیه السلام و فرزندان معصومش، میزان و معیار سنجش اعمال انسان ها در قیامت هستند. (۱)

ص: ۱۵۲

شاید دلیل آنکه کلمه «موازین» به صورت جمع آمده، این باشد که کارهای گوناگون انسان با ابزارهای گوناگون سنجیده می شود و هر کار، میزان مخصوص به خود را دارد.

«موازین» جمع «میزان» به معنای وسیله سنجش است و روشن است که اعمال انسان، امری مادی و دارای وزن و جرم نیست که با ترازوهای معمولی سنجیده شود، بلکه هر دسته از اعمال انسان، معیار سنجش مخصوص به خود دارد.

مادر برای همه فرزندان، مأوی و پناهگاه است، اما در آنجا مادر و پناهگاه گروهی از انسان ها دوزخ است.

«هاویه» از «هوی» به معنای سقوط است و دوزخ، محلّ سقوط گروهی است.

«حامیه» از «حمی» به معنای شدت حرارت است.

کوه های رنگارنگ در اثر قطعه قطعه شدن و خورد و خاک شدن، مثل پشم زده رنگارنگ می شوند. «کالعهن المنفوش» «منفوش» از «نفش» به معنای باز کردن و کشیدن پشم است تا آنجا که اجزای آن از هم بگسلد. (۱)

سبک و سنگینی مخصوص مادیات نیست. لذا به سخنان بی محتوی می گویند: سخن سبک. شاید مراد از «ثقلت موازین» و «خفت موازین» ارزش و کیفیت عمل باشد و شاید هم مراد، قلت و کثرت آن باشد.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: مراد از سبکی عمل، کم بودن عمل و مراد از سنگینی عمل، زیادی آن است. «قله الحساب و کثرته» (۲)

شخصی سلمان را تحقیر کرد که تو کیستی و چیستی؟ سلمان پاسخ داد: اول من و تو نطفه و آخر من و تو مردار است. این دنیاست، اما در قیامت، «من ثقلت موازینه فهو الکریم و من خفت موازینه فهو لئیم» (۳) هر کس میزان او سنگین باشد، تکریم می شود و هر کس میزان عملش سبک باشد، تحقیر و ملامت خواهد شد.

ص: ۱۵۳

۱- ۲۳۷. تفسیر راهنما.

۲- ۲۳۸. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۶۳. به نقل راهنما.

۳- ۲۳۹. تفسیر نور الثقلین.

۱- قیامت، کوبنده مستکبران و روحیه‌های متکبرانه است. «القارعه ما القارعه»

۲- قیامت فراتر از فکر بشر است. حتی پیامبر بدون بیان الهی از آن خبر ندارد. «و ما ادراک ما القارعه»

۳- قیامت روز تحیر و سرگردانی بشر است. «کالفراش المبوث»

۴- بهشت را به بها دهند نه بهانه. «من ثقلت موازینه فهو فی عیشه راضیه»

۵- زندگی سراسر شاد، مخصوص قیامت است. زیرا در دنیا در کنار کامیابی‌ها، دغدغه بیماری، سرقت، حسادت، از دست دادن و گذرا بودن هست. «عیشه راضیه»

۶- رضایت از زندگی، از نشانه‌های جامعه بهشتی است. «فهو فی عیشه راضیه»

۷- مبنای کیفر و پاداش، عمل است که با ترازوی عدل سنجیده می‌شود. «ثقلت موازینه... خفت موازینه»

«والحمد لله رب العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ «۲» حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ «۳» كَلَّا- سَوْفَ تَعْلَمُونَ «۴» ثُمَّ كَلَّا- سَوْفَ تَعْلَمُونَ «۵» كَلَّا- لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ «۶»
لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ «۷» ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ «۸» ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

فزون طلبی (و تفاخر) شما را سرگرم کرد. تا آنجا که به زیارت مقبره ها رفتید. چنین نیست (که می پندارید) به زودی خواهید فهمید. باز چنین نیست (که می پندارید)، در آینده خواهید دانست. چنین نیست (که می پندارید)، اگر شما (به آخرت) علم یقینی داشتید. قطعاً دوزخ را می دیدید. سپس آن را با عین یقین می دیدید. سپس در آن روز از نعمت ها سؤال خواهید شد.

نکته ها:

«تکاثر» از «کثرت» به معنای فزون طلبی و فخرفروشی به دیگران به واسطه کثرت اموال و اولاد است.

جلوه های تکاثر

تکاثر در شرک و چند خدایی. «أرباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار» (۱) (حضرت یوسف به هم زندانی های خود که مشرک بودند، گفت: آیا ارباب متفرق بهتر است یا خداوند یکتای قهار؟)

ص: ۱۵۵

تکثیر در غذا. بنی اسرائیل می گفتند: ما بر یک نوع غذا صبر نداریم «لن نصبر علی طعام واحد» ما خوردنی های دیگر همچون پیاز و سیر و عدس و خیار می خواهیم. «قثائها و فومها و عدسها و بصلها» (۱)

تکثیر در عمر. چنان که بعضی دوست دارند هزار سال عمر کنند. «یوَدّ احدهم لو یعمّر الف سنه» (۲)

تکثیر در مال. قرآن می فرماید: برخی افراد به دنبال جمع مال و شمارش آن هستند. «الذی جمع مالاً و عدّه» (۳)

تکثیر در مسکن. قرآن در مقام سرزنش بعضی می فرماید: در دامنه هر کوهی ساختمان های بلند بنا می کنید. «أتبنون بکلّ ریح آیه تعبون» (۴)

تکثیر در شهوت. اسلام برای مسئله جنسی، راه ازدواج را تجویز کرده و بهره گیری از همسر را بدون ملامت شمرده: «الا علی ازواجهم او ما ملکتم ایمانهم فانهم غیر ملومین» (۵) و ارضای شهوت از غیر راه ازدواج را تجاوز دانسته است. «فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون» (۶)

«الهاکم» از «لهو» به معنای سرگرم شدن به امور جزئی و ناچیز است که انسان را از اهداف بلند باز دارد.

«زرتم» از زیارت و «مقابر» جمع مقبره است.

میان دو قبیله بر سر تعداد نفرات گفتگو شد، تصمیم گرفتند سرشماری کنند بعد از زنده ها به قبرستان رفتند تا آمار مردگان را نیز به حساب آورند.

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۲۲۱ نهج البلاغه، بعد از تلاوت این سوره مطالبی دارند که ابن ابی الحدید در شرح آن می گوید: در طول پنجاه سال، بیش از هزار بار این خطبه را خوانده ام و عظمت این خطبه به قدری است که سزاوار است بهترین گویندگان عرب جمع شوند و این خطبه برایشان تلاوت شود و همه به سجده افتند، همانگونه که هنگام

ص: ۱۵۶

۱- ۲۴۱. بقره، ۶۱.

۲- ۲۴۲. بقره، ۹۶.

۳- ۲۴۳. همزه، ۲.

۴- ۲۴۴. شعراء، ۱۲۸.

۵- ۲۴۵. مؤمنون، ۶.

۶- ۲۴۶. مؤمنون، ۷.

تلاوت بعضی از آیات قرآن، همه به سجده می افتند. (۱) ما دو جمله از آن خطبه را در اینجا بازگو می کنیم:

«ابائهم یفخرون» آیا به مقبره پدرانشان افتخار می کنند؟

«ام بعدید الهلکی یتکاثرون» یا به تعداد معدومین فزون طلبی می کنند؟

«اجساد خرت و حرکات سکنت» آنان جسدهایی بودند که متلاشی شدند و متحرک هایی بودند که ساکن شدند.

«و لئن یکونوا عبراً احقّ من ان یکونا مفتخراً» آن جسدها سزاوارترند که سبب عبرت شوند تا مایه افتخار.

از حضرت علی علیه السلام حدیثی نقل شده که فرمودند: اولین «سوف تعلمون» مربوط به عذاب قبر است و دومی مربوط به عذاب آخرت. (۲)

یقین، باور قلبی است که عمیق تر از دانستن است. مثلاً همه مردم می دانند که مرده کاری به کسی ندارد ولی حاضر نیستند در کنار مرده بخوابند، ولی مرده شور در کنار مرده به راحتی می خوابد، زیرا مردم فقط می دانند ولی مرده شور باور کرده و به یقین رسیده است. راه بدست آوردن یقین عمل به دستورات الهی است، همانگونه که مرده شور در اثر تکرار عمل به این باور رسیده است.

بر اساس روایات، نشانه یقین، توکل بر خداوند و تسلیم او شدن و راضی بودن به مقدرات او و واگذاری امور به اوست. (۳)

یقین درجاتی دارد که دو مرحله اش در این سوره آمده و مرحله دیگرش در آیه ۹۵ سوره واقعه آمده است. مراحل یقین عبارتند از: علم الیقین، حق الیقین و عین الیقین. انسان، گاهی از دیدن دود پی به آتش می برد که این علم الیقین است، گاهی خود آتش را می بیند که عین الیقین است و گاهی دستی بر آتش می نهد و سوزندگی آن را احساس می کند که حق الیقین است.

مراد از دیدن آتش در «لُتْرُونَ الْجَحِيمِ»، یا دیدن آن در قیامت است و یا دیدن آن با

ص: ۱۵۷

۱- ۲۴۷. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

۲- ۲۴۸. تفسیر کبیر فخر رازی.

۳- ۲۴۹. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۸.

چشم برزخی و مکاشفه در همین دنیا که این معنا با یقین سازگارتر است.

بر اساس احادیث، مراد از نعمتی که در قیامت مورد سوال قرار می گیرد، آب و نان نیست، که بر خداوند قبیح است از این امور سؤال کند. بلکه مراد نعمت ولایت و رهبری معصوم است (۱) امام رضا علیه السلام فرمود: سؤال از آب و نان و... از مردم قبیح است تا چه رسد به خداوند، بنابراین مراد از سؤال از نعمت، همان نعمت رهبری معصوم است. (۲)

تکاثرتنها در آمار و نفرات جمعیت نیست، بلکه گاهی در ثروت و فرزند است. «و تکاثر فی الاموال و الاولاد» (۳) و لذا در قرآن سفارش شده که مال و فرزند شما را سرگرم نکنند. «لاتلهکم اموالکم و لا اولادکم» (۴)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دنبال تلاوت این سوره فرمودند: «تکاثر الاموال جمعها من غیر حقها و منعها من حقها و سدها فی الاوعیه» (۵) گردآوری اموال از راه نامشروع و پرداختن حقوق واجب آنها و نگهداری آنها در صندوق ها تکاثر است.

در شعری منسوب به حضرت علی علیه السلام آمده است:

یا من بدنیاه اشتغل

قد غزه طول الامل

الموت یاتی بغته

والقبر صندوق العمل

پیام ها:

- ۱- فزون طلبی و فخرفروشی انسان را به کارهای بیهوده و عبث می کشاند. «الهاکم التکاثر»
- ۲- فزون طلبی، عامل غفلت از حساب قیامت است. «الهاکم التکاثر - لتسئلن یومئذ عن النعیم»
- ۳- دامنه فزون طلبی تا شمارش مردگان پیش می رود. «حتی زرم المقابر»
- ۴- بی خبری از احوال قیامت، انسان را به انحراف می کشاند. «الهاکم التکاثر... کلاً لو تعلمون»
- ۵- در برابر افکار و رفتار انحرافی باید هشدار را تکرار کرد. «کلاً - ثم کلاً - کلاً»

ص: ۱۵۸

۱- ۲۵۰. تفسیر نور الثقلین.

۲- ۲۵۱. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۲۹.

٣-٢٥٢. حديد، ٢٠.

٤-٢٥٣. منافقون، ٩.

٥-٢٥٤. تفسير نور الثقلين.

۶- از طریق ایمان و یقین انسان می تواند آینده را ببیند. «لو تعلمون علم یقین لترونّ الجحیم»

۷- در فرهنگ جاهلی، کمیت و جمعیت، تا آنجا ارزش دارد که حتی مردگان را در شمارش به حساب می آورند. «حتی زرم المقابر»

۸- تکاثر و تفاخر، کیفر سختی دارد. «الهاکم التکاثر... لترونّ الجحیم»

۹- عاقبت اندیشی مانع فخر فروشی است. «کلا سوف تعلمون...»

۱۰- باید برای رسیدن به یقین و شناخت حقایق تلاش کرد تا از خطرات قیامت درامان بود. «لو تعلمون علم یقین لترونّ الجحیم»

۱۱- کسانی که به دنیا سرگرم هستند، هرگز به درجه یقین نمی رسند. «لو تعلمون علم یقین» (کلمه لو در موارد نشدنی بکار می رود).

۱۲- ایمان و یقین، درجاتی دارد. «علم یقین... عین یقین»

۱۳- حساب قیامت بر اساس امکاناتی است که خداوند به هر کس داده است و لذا هر کس متفاوت از دیگری است. «لتسئلنّ یومئذ عن النعیم»

«والحمد لله ربّ العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَالْعَصْرِ «۲» إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ «۳» إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ

به روزگار سوگند. همانا انسان در خسارت است. مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده و یکدیگر را به حق و استقامت سفارش می کنند.

نکته ها:

در صدر اسلام، مسلمانان هنگام خدا حافظی و جدا شدن از یکدیگر این سوره را تلاوت می کردند. (۱)

خداوند در قرآن، به همه مقاطع زمانی سوگند یاد کرده است. فجر: «والفجر» (۲)، صبح: «و الصبح» (۳)، روز: «و النهار» (۴)، شب: «و الیل» (۵)، چاشت: «و الضحی» (۶)، سحر: «والیل اذ ادبر» (۷) عصر: «و العصر» گرچه به سحر چند بار سوگند یاد کرده است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که منظور، عصر خروج حضرت مهدی علیه السلام است. (۸)

بعضی مراد از عصر را عصر ظهور اسلام گرفته اند. بعضی عصر را به معنای لغوی آن یعنی فشار گرفته اند، زیرا که فشارها سبب غفلت زدائی و تلاش و ابتکار انسان هاست. بعضی مراد از عصر را عصاره هستی یعنی انسان کامل گرفته اند و بعضی آن را هنگام

ص: ۱۶۰

۱- ۲۵۵. تفاسیر نمونه و درّ المثثور.

۲- ۲۵۶. فجر، ۱.

۳- ۲۵۷. تکویر، ۱۸.

۴- ۲۵۸. لیل، ۲.

۵- ۲۵۹. لیل، ۱.

۶- ۲۶۰. ضحی، ۱.

۷- ۲۶۱. مدثر، ۳۳.

۸- ۲۶۲. تفسیر نور الثقلین.

خسارت در مال قابل جبران است، اما خسارت در انسانیت، بالاترین خسارتهاست. «ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم» (۲)

سفارش دیگران به حق، ممکن است عوارض تلخی داشته باشد که باید با صبر و استقامت به استقبال آن رفت. «تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»

فخر رازی می گوید: انسان در دنیا مانند یخ فروشی است که هر لحظه سرمایه اش آب می شود و باید هرچه زودتر آن را بفروشد و گرنه خسارت کرده است. (۳)

با اینکه سفارش به حق و صبر جزء اعمال صالح است ولی به خاطر اهمیت جداگانه بیان شده اند. همان گونه که صبر و استقامت نیز حق است ولی به خاطر اهمیت صبر جداگانه آمده است. «تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»

بازار دنیا

نگاه اجمالی به آیات قرآن ما را به این نکته اساسی می رساند که دنیا بازار است و تمام مردم عمر و توان و استعداد خودشان را در آن عرضه می کنند و فروش جنس در این بازار اجباری است. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «نفس المرء خطاه الی اجله» (۴) یعنی نفس کشیدن انسان گامی به سوی مرگ است. پس انسان الزاماً سرمایه عمر را هر لحظه از دست می دهد و ما نمی توانیم از رفتن عمر و توان خود جلوگیری کنیم. بخواهیم یا نخواهیم توان و زمان ما از دست ما می رود. لذا در این بازار آنچه مهم است انتخاب مشتری است. افرادی با خدا معامله می کنند و هر چه دارند در طبق اخلاص گذاشته و در راه او و برای رضای او گام بر می دارند این افراد، عمر فانی را باقی کرده و دنیا را با بهشت و رضوان الهی معامله می کنند. این دسته برندگان واقعی هستند، زیرا اولاً خریدار آنها خداوندی است که تمام هستی از اوست.

ثانیاً اجناس ناچیز را هم می خرد. «فمن يعمل مثقال ذره خيراً يره» (۵)

ثالثاً گران می خرد و بهای او بهشت ابدی است. «خالدين فيها» (۶)

ص: ۱۶۱

۱- ۲۶۳. تفسیر نمونه.

۲- ۲۶۴. زمر، ۱۵.

۳- ۲۶۵. تفسیر کبیر.

۴- ۲۶۶. نهج البلاغه، حکمت ۷۴.

۵- ۲۶۷. زلزال، ۷.

۶- ۲۶۸. آل عمران، ۱۵.

رابعاً اگر به دنبال انجام کار خوب و بدیم اما موفق به عمل نشدیم باز هم پاداش می دهد. «لیس للانسان الا ما سعی» (۱) یعنی اگر کسی سعی کرد گرچه عملی صورت نگرفت کامیاب می شود.

خامساً پاداش را چند برابر می دهد. «اضعافاً مضاعفه» (۲) به قول قرآن تا هفتصد برابر پاداش می دهد و پاداش انفاق های نیک مثل دانه ای است که هفت خوشه از آن بروید و در هر خوشه صد دانه باشد.

امّیا کسانی که در این بازار، عمر خود را به هوسهای خود یا دیگران بفروشنند و به فکر رضای خدا نباشند، خسارتی سنگین کرده اند که قرآن چنین تعبیراتی در مورد آنها دارد:

تجارت بد انجام داده اند. «بئسما اشتروا به انفسهم» (۳)

تجارتشان سود ندارد. «فما ربحت تجارتهم» (۴)

زیان کردند. «خسروا انفسهم» (۵)

زیان آشکار کردند. «خسراناً مبیناً» (۶)

در زیان غرق شدند. «لفی خسر» (۷)

در دید این گروه، زرنک و زیرک کسی است که بتواند با هر کار و کلام و شیوه ای، خواه حق و خواه باطل، زندگی مرفهی درست کند و در جامعه شهرت و محبوبیتی یا مقام و مدالی کسب کند و در غیر این صورت به او لقب باخته، عقب افتاده و بدبخت می دهند.

اما در فرهنگ اسلامی، زیرک کسی است که از نفس خود حساب بکشد و آن را رها نکند، برای زندگی ابدی کار کند و هر روزش بهتر از دیروزش باشد. از مرگ غافل نباشد و به جای هرزگی و حرص و ستم به سراغ تقوا و قناعت و عدالت برود.

امام هادی علیه السلام فرمودند: «الدّنيا سوق ربح قوم و خسر آخرون» دنیا بازاری است که گروهی سود بردند و گروهی زیانکار شدند. (۸)

ص: ۱۶۲

۱- ۲۶۹. نجم، ۳۹.

۲- ۲۷۰. آل عمران، ۱۳۰.

۳- ۲۷۱. بقره، ۹۰.

۴- ۲۷۲. بقره، ۱۶.

۵- ۲۷۳. اعراف، ۵۳.

۶- ۲۷۴. نساء، ۱۱۹.

۷- ۲۷۵. عصر، ۲.

۸- ۲۷۶. تحف العقول، کلمات امام هادی.

- ۱- دوران تاریخ بشر، ارزش دارد و خداوند به آن سوگند یاد کرده است. پس از عبرت های آن پند بگیریم. «والعصر»
- ۲- انسان از هر سو در خسارت است. «لفی خسر»
- ۳- انسان که در مدار تربیت انبیا نباشد، در حال خسارت است. «انّ الانسان لفی خسر»
- ۴- تنها راه جلوگیری از خسارت، ایمان و عمل است. «آمنوا و عملوا الصالحات»
- ۵- به فکر خود بودن کافی نیست. مؤمن در فکر رشد و تعالی دیگران است. «تواصوا بالحق»
- ۶- سفارش به صبر به همان اندازه لازم است که سفارش به حق. «بالحق - بالصبر»
- ۷- ایمان بر عمل مقدم است، چنانکه خودسازی بر جامعه سازی مقدم است. «آمنوا و عملوا... و تواصوا»
- ۸- بدون ایمان و عمل و صالح و سفارش دیگران به حق و صبر، خسارت انسان بسیار بزرگ است. «لفی خسر» (نکره بودن «خسر» و تنوین آن نشانه عظمت خسارت است.)
- ۹- اقامه ی حق به استقامت نیاز دارد. «تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»
- ۱۰- جامعه زمانی اصلاح می شود که همه مردم در امر به معروف و نهی از منکر مشارکت داشته باشند. هم پند دهند و هم پند بپذیرند. «تواصوا بالحق» (کلمه «تواصوا» برای کار طرفینی است)
- ۱۱- نجات از خسارت زمانی است که انسان در صدد انجام تمام کارهای نیک باشد گرچه موفق به انجام آنها نشود. «عملوا الصالحات» (کلمه «الصالحات» به صورت جمع محلی به الف و لام آمده است)
- ۱۲- ایمان باید جامع باشد نه جزئی. ایمان به همه اجزا دین، نه فقط برخی از آن. «الَّذین آمنوا» (ایمان، مطلق آمده است تا شامل تمام مقدسات شود.)

«والحمد لله رب العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» وَيُلْ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ «۲» الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ «۳» يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ «۴» كَلَّا لَيَتَبَيَّنَنَّ فِي الْحُطَمَةِ «۵» وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ «۶» نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ «۷» الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ «۸» إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ «۹» فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ

وای بر هر عیب جوی طعنه زن. آنکه مالی جمع کرد و شماره اش کرد. او خیال می کند که اموالش او را جاودان ساخته است. چنین نیست (که می پندارد) قطعاً او در (آتش) شکننده ای افکنده شود. و توجه دانی که (آتش) خورد کننده چیست؟ آتش افروخته الهی، که بر دلها راه یابد. آن آتش بر آنان فرو بسته شده (و راه گریزی از آن نیست). در ستونهایی بلند و کشیده.

نکته ها:

«همزه» از «همز» به معنای عیب جویی از طریق چشم و ابرو و اشاره است. «لمز» عیب جویی با زبان است. حرف (ه) در پایان این دو کلمه برای مبالغه است، نظیر «ضحکه» به معنای کسی که زیاد می خندد. «حطمه» به معنای خورد کردن و شکستن کامل است. «موصده» به حفره ای گفته می شود که در کوه ایجاد کنند و درب آن را محکم ببندند.

منظور از «عمد ممدده» (ستون های بلند و کشیده)، یا میخ های بلندی است که اهل عذاب را با آن میخکوب و زندانی می کنند و یا شعله های عظیم آتش که همچون ستون های بلند، کشیده است.

در لسان قرآن اگر بعد از توجه به خدا به سراغ مال رفتید ارزش است، «قضیت الصّلاه

فانتشروا فی الارض وابتغوا...»(۱) ولی اگر به جای یاد خدا به سراغ مال رفتید مورد انتقاد است. «و اذا رأوا تجاره او لهواً انفضوا...»(۲)

عیب جویی و طعنه به هر شکلی ممنوع و حرام است. غیابی یا حضوری، با زبان یا اشاره، شوخی یا جدی، کوچک یا بزرگ مربوط به کار و صنعت یا آفرینش طبیعت.

برخی از شمارش اموال خود و به رخ کشیدن آن و سرگرم شدن به آن لذت می بردند و گمان می کنند این ثروت همیشگی است و آنها را برای همیشه در دنیا نگه می دارد و دیگر بیماری و مرگ به سراغ آنها نمی آید. قرآن این دیدگاه را مذمت کرده و می فرماید: این نگاه، انسان را دوزخی می کند. و گرنه داشتن مال و بهره بردن از آن مذمتی ندارد.

پیام ها:

۱- یکی از آفات و خطرات ثروت اندوزی، تحقیر دیگران است. «همزه لمزه... جمع مالاً و عدده»

۲- مسائل اخلاقی جزء دین است و انسان مؤمن، باید زبان و نگاه خود را کنترل کند. «ویل لكل همزه لمزه»

۳- مراقب باشیم فریب دنیا را نخوریم و مغرور نشویم. «یحسب انّ ماله اخلده»

۴- آنان که به جای انفاق مال، در فکر جمع و احتکار اموال هستند، منتظر عذاب خُرد کننده قیامت باشند. «جمع مالاً و عدده... لینبذن فی الحطمه»

۵- نیش زبان و طعنه زدن، از گناهان کبیره است، زیرا درباره آن وعده عذاب آمده است. «ویل لكل همزه لمزه... لینبذن فی الحطمه»

۶- آتشی که خدا بیفروزد، نه فقط بر جسم، بلکه بر جان و دل مجرمان نفوذ می کند. «نار الله الموقده التي تطلع علی الافئده»

۷- فکر بشر از درک حقایق دوزخ و بهشت عاجز است. «و ما ادراك ما الحطمه»

۸- ستون های بلند آتش، راه فرار را بر دوزخیان می بندد. «مؤصده فی عمد ممدده»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۱۶۵

۱- ۲۷۷. جمعه، ۱۰.

۲- ۲۷۸. جمعه، ۱۱.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ «۲» أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّلٍ «۳» وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ «۴» تَزْمِيهِمْ بِحِجَارِهِ مِّنْ سِجِّيلٍ «۵» فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ

آیا ندیدی که پرودگارت با یاران فیل (کسانی که سوار فیل شده و برای انهدام مکه آمده بودند) چه کرد؟ آیا نیرنگشان را بی اثر نساخت؟ خداوند بر سر آنان پرندگان را فوج فوج فرستاد. که بر آنان سنگریزه هایی از گل سفت پرتاب کردند. پس آنان را مثل گاه خورد شده قرار داد.

نکته ها:

بر خلاف آنچه در میان مردم مشهور شده است، «ابابیل» نام پرنده ای خاص نیست، بلکه به معنای دسته دسته و گروه گروه است. «طیراً ابابیل» یعنی پرندگان فوج فوج در دسته های پراکنده بر سر آنها فرود آمدند. کلمه «طیراً» به معنای جنس پرندگان است، نه به معنای مفرد پرنده.

در شأن نزول این آیه می خوانیم: پادشاهی به نام ابرهه در یمن معبدی از سنگ مرمر ساخت و دستور داد مردم آن را زیارت و طواف کنند. مرد عربی به این معبد جسارت کرد. او لشکری فیل سوار را تا نزدیک مکه آورد تا به انتقام آن جسارت، کعبه را خراب کند. خداوند نیز پرندگان را که در منقارشان سنگریزه ای داشتند به سوی آنان فرستاد. با بارش سنگریزه ها، لشکر ابرهه مانند گاه خورد شده به زمین ریختند و نابود شدند. آن

سال را عام الفیل نامیدند و پیامبر اسلام نیز در همان سال به دنیا آمد. (۱)

اصحاب فیل هم خُرد شدند، هم تحقیر. «عصف مأکول» تشبیه به کاهی که خوراک حیوان شده یعنی سرگین، بدترین تحقیر است.

پیام ها:

۱- برای هشدار به مجرمان، از نمونه های پیش رو و نزدیک استفاده کنید. (شهرت اصحاب فیل به قدری بوده که گویا جلو چشم است و نیازی به دلیل ندارد.) «آلم تر»

۲- تاریخ را فراموش نکنید. «الم تر»

۳- کعبه قبل از اسلام نیز مقدس بوده و شکستن حرمت مقدسات کیفر دارد. «کیف فعل ربک باصحاب الفیل»

۴- قهر الهی نسبت به مجرمان، جلوه ای از ربوبیت الهی است. «فعل ربک»

۵- پرندگان مأموران خداوند هستند و شعور دارند. «ارسل علیهم طیراً ابابیل»

۶- اطلاع از طرح و نقشه دشمن و نقش بر آب کردن آن، مهم است. «یجعل کیدهم فی تضلیل»

۷- دشمن از بزرگ ترین تجهیزات جنگی (همچون فیل) برای هجوم استفاده می کند، اما خداوند با استفاده از کوچک ترین حیوانات یعنی پرندگان آسمان، آنها را نابود می کند. «اصحاب الفیل... طیراً ابابیل»

۸- دشمنان خدا هر چند مجهز باشند ناتوانند. «اصحاب الفیل... کعصف مأکول»

۹- سخت ترین کیفر برای اهانت به مقدسات است. (اقوام دیگر که هلاک شدند هیچ کدام مثل کاه جویده نشدند، بلکه یا روی خاک افتادند یا در آب غرق شدند.) «فجعلهم کعصف مأکول» «والحمد لله رب العالمین»

ص: ۱۶۷

۱- ۲۷۹. در سال ۱۳۵۸ شمسی، به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان مسلمان، آمریکا برای آزادی گروگان های خود و ساقط کردن رژیم اسلامی، تعدادی هواپیما و هلی کوپتر را به سوی ایران فرستاد اما به اراده خداوند شنهای کویر طبس چنان طوفانی ایجاد کردند که بخشی از هواپیماها زمین گیر شدند و خلبانان آنها سوختند و بخشی هم پا به فرار گذارده و منطقه را ترک کردند آنها را نابود کرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ «۲» إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ «۳» فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ «۴» الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ

برای الفت دادن قریش (به این سرزمین، سپاه فیل را نابود کردیم تا مقدمه ای برای ظهور اسلام باشد). الفت آنان در سفرهای زمستانی و تابستانی. پس (به شکرانه این نعمت) باید پرورگار این خانه را پرستش کنند. همان که آنان را از گرسنگی (و قحطی نجات داد و) سیرشان کرد و از ترس (دشمن) امانشان داد.

نکته ها:

برخی مفسران، این سوره را ادامه سوره قبل دانسته و به روایاتی استناد می کنند که جدا کردن آن دو را در نماز جایز نمی دانند. نظیر دو سوره ضحی و انشراح. اگر ابرهه پیروز می شد معاش قریش از هم می پاشید و به خاطر حفظ معاش قریش، خداوند اصحاب فیل را نابود کرد.

«رحله» پیمودن راه بر روی راحله و مرکب است. قریش سالی دو بار سفر تجاری داشتند، یکی در زمستان به منطقه یمن و یکی در تابستان به منطقه شام.

در برابر رسم جاهلیت که خونریزی و جنگ را ارزش می دانست، تکرار کلمه ایلاف و الفت، بیانگر لطف و رحمت الهی به قریش است.

سفرهای تجاری موجب رونق صادرات و واردات می شود و بهبود زندگی و تبادل

فرهنگ را به دنبال دارد.

پس از انهدام اصحاب فیل، مردم برای اهل حرم، حریم خاص قائل بودند.

پیام ها:

۱- شکست دشمنان عامل همبستگی شماست. «فجعلهم كعصف مأكول»

۲- وحدت و الفت میان اقشار جامعه، از نعمتهای الهی است. «لایلاف قریش»

۳- تا مسائل اقتصادی و امتیّتی جامعه حل نشود، نمی توان آنان را به عبادت دعوت کرد. «فلیعبدوا... الذی اطعمهم... و آمنهم»

۴- یکی از فلسفه های عبادت، شکر مُنعم است. «فلیعبدوا ربّ هذا البیت»

۵- خداوند امور مکه و کعبه را تدبیر می کند. «ربّ هذا البیت»

۶- تأمین معیشت و امتیّت جامعه، باید در مسیر بندگی و عبادت خدا باشد. «فلیعبدوا... الذی اطعمهم... و آمنهم»

۷- گرسنگی و نیاز به غذا، ویژگی بشر است و تأمین این نیاز، نشانه لطف و رحمت خداوند است. «اطعمهم من جوع»

۸- برقراری امتیّت و برطرف کردن عوامل ترس، کار خدایی است. «آمنهم من خوف»

۹- سفر برای کسب درآمد، مورد پذیرش اسلام است. «رحله الشتاء و الصیف»

«والحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۱۶۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ «۲» فَذَكَرَ لَكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ «۳» وَ لَا يُحِضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ «۴» فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ «۵» الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ «۶» الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ «۷» وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ

آیا کسی که قیامت را انکار می کند دیده ای؟ او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند. و دیگران را بر اطعام مسکین تشویق نمی کند. پس وای به حال نمازگزاران. آنان که از نمازشان غافلند. آنان که پیوسته ریا می کنند. و از دادن زکات (و وسایل ضروری زندگی) باز می دارند.

نکته ها:

این سوره سیمای افراد منفی را معرفی می کند:

کسانی که نسبت به دین، دیدگاه منفی دارند. «یکذب بالدين»

نسبت به یتیم و مسکین منفی هستند و آنان را طرد می کنند. «يدع اليتيم ولا يحض»

در عبادت و نماز منفی هستند و اخلاص ندارند. «ساهون - يراءون»

در خدمت به مردم منفی هستند. «يمنعون الماعون»

مراد از «دين» در اینجا روز قیامت است، مانند «مالك يوم الدين»

«دع» راندن همراه با خشونت و «حض» تشویق و ترغیب دیگران است.

مراد از تکذیب دین و معاد در این سوره، تکذیب قلبی است، نه قولی؛ زیرا مخاطب سوره، کسانی هستند که نماز می خوانند ولی نمازشان همراه با ریا و خودنمایی و سهو و غفلت است.

«ماعون» از «معن» به معنای ابزار و وسایلی است که معمولاً همسایگان به یکدیگر عاریه می دهند تا آنکه نیازشان برطرف شود. مثل ظروف غذاخوری در مهمانی ها.

دین یک مجموعه به هم پیوسته است. نمازش از اطعام مسکین و رسیدگی به محرومین جدا نیست.

در روایات، «ساهون» به معنای سستی، ترک و ضایع کردن نماز آمده است. (۱)

حساب حضور در نماز جماعت، به خاطر حفظ شعائر الهی، از حساب ریا و خودنمایی به خاطر اهداف نفسانی جداست.

در حدیث می خوانیم: کسی که از دادن لوازم منزل خود به همسایگان دریغ ورزد، خدا روز قیامت لطف خود را نسبت به او دریغ خواهد کرد. (۲) البته در حدیث دیگری می خوانیم که پرسیدند: ما همسایگانی داریم که هر گاه وسائلی به آنان عاریه می دهیم، می شکنند یا خراب می کنند، آیا گناه است که به آنان ندهیم؟ حضرت فرمود: در این صورت مانعی ندارد. (۳)

در حدیث می خوانیم: هر کس به اوقات نماز بی اعتنائی کند و نماز را در اول وقت نخواند، ویل دارد. (۴)

امام صادق علیه السلام فرمودند: ماعون، شامل قرض الحسنه و هر کار نیک درباره دیگران و در اختیار قرار دادن وسایل خانه و از جمله زکات است. (۵)

سنگدلی انسان به جایی می رسد که:

نسبت به سخت ترین نوع فقر که مسکین است.

نسبت به ضروری ترین نیاز که خوراک است.

آن هم به مقدار مصرف نه ذخیره.

نه خود اقدامی می کند و نه دیگران را تشویق می کند.

ص: ۱۷۱

۱- ۲۸۰. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۲۸۱. تفسیر کنزالدقائق.

۳- ۲۸۲. تفسیر نورالثقلین.

۴- ۲۸۳. تفسیر نورالثقلین.

۵- ۲۸۴. کافی، ج ۳، ص ۴۹۹.

ریا و سُمعه دو خطر و آفت بزرگ هستند که افراد مؤمن را تهدید می‌کند. ریا آن است که انسان کاری را برای دیدن مردم انجام دهد و سُمعه آن است که کاری را بجا آورد و هدفش آن باشد که کارش به گوش مردم برسد. این دو کار از نشانه های نفاق است. چنانکه قرآن درباره منافقان می‌فرماید: «اذا قاموا الى الصَّلاه قاموا كسالى يراءون النَّاس» (۱) چون به نماز می‌ایستند، نمازشان با کسالت و ریاکاری است، چنانکه به دیگران کمک نمی‌کنند مگر با کراهت و نارضایتی. «و لا ینفقون الا و هم کارهون» (۲)

بر اساس روایات، ریاکار ظاهری زیبا و باطنی مریض دارد؛ در ظاهر اهل خشوع و تواضع است، ولی در باطن دست از گناه بر نمی‌دارد. او در ظاهر گوسفند و در باطن گرگ است. به جای آنکه از دنیا آخرت را بدست آورد، از آخرت به سراغ دنیا می‌رود و از پرده پوشی خداوند سوء استفاده کرده و گناه می‌کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سخت‌ترین عذاب‌ها برای کسی است که مردم در او خیر ببینند در حالی که در او خیری نیست. فرشتگان اعمال برخی انسان‌ها را بالا می‌برند، ولی خطاب می‌رسد: هدفش خدا نبوده است، آن را برگردانید.

در فرهنگ اسلامی، ریا، نوعی شرک است و امام صادق علیه السلام درباره کسی که عمل نیکی انجام دهد، اما نه برای خدا، بلکه برای اینکه مردم بشنوند و او را ستایش کنند، فرمود: او مشرک است، سپس آیه «لا یشرک بعباده ربه احداً» (۳) را تلاوت فرمود. (۴)

علامت ریاکار آن است که اگر ستایش شود کار نیکش را توسعه می‌دهد و اگر ستایش نشود از کار خود می‌کاهد. ناگفته نماند که این همه توبیخ و انتقاد برای کسانی است که از ابتدا، کار را برای غیر خداوند انجام می‌دهند، ولی اگر انسان از آغاز هدفی جز خداوند نداشت، و مردم از کار او آگاه شدند، مانعی ندارد. امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ کس نیست مگر آنکه دوست دارد خوبی‌هایش در مردم ظاهر شود، به شرط آنکه از ابتدا نیت او مردم نباشد. «اذا لم یکن صنع ذلک لذلک» (۵)

ص: ۱۷۲

۱- ۲۸۵. نساء، ۱۴۳.

۲- ۲۸۶. توبه، ۵۴.

۳- ۲۸۷. کهف، ۱۱۰.

۴- ۲۸۸. مجموعه روایات، از میزان الحکمه بحث ریا.

۵- ۲۸۹. کافی، ج ۲، ص ۲۹۷.

در برابر ریا و سمعه، اخلاص است که در حدیث می خوانیم: خداوند جز خالصان را نمی پذیرد «الا لله الدّین الخالص» (۱) و هر کس چهل روز خود را خالص کند، چشمه های حکمت از قلب او به زبانش جاری می شود. «من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت ینایع الحکمه من قلبه الی لسانه» (۲) و نشانه ایمان کامل آن است که حُب و بغض و بخشیدن و نبخشیدن برای خدا باشد و افضل عبادت اخلاص است و از فاطمه زهرا علیها السلام نقل شده که فرمود: «من أصدد الی الله خالص عبادته اهبط الله عزّ و جلّ افضل مصلحته» (۳) هر کس عبادت خالص به درگاه خداوند فرستاد، خداوند بهترین مصلحت او را برایش نازل می کند.

پیام ها:

۱- تکذیب عملی قیامت از سوی اهل ایمان، امری شگفت آور و جای سؤال است. «آرایت الذی»

۲- طرد یتیم انسان را از خدا دور می کند. «یکذّب بالدّین... یدعّ الیتیم»

۳- نشانه ایمان، یتیم نوازی و توجه به گرسنگان و محرومان است و هر کس بی توجه باشد بی دین است. «یکذّب بالدّین... یدعّ الیتیم»

۴- میان عقیده و عمل رابطه تنگاتنگ است. (مسائل جزئی مثل طرد یتیم را جزئی نگیرید که گاهی از مسائل مهمی مثل تکذیب دین خبر می دهد). «یکذّب بالدّین... یدعّ الیتیم»

۵- نیازهای عاطفی، مقدم بر نیازهای جسمی است. (اول محبت به یتیم، سپس سیر کردن مسکین) «یدعّ الیتیم... طعام المسکین»

۶- هر نمازی ارزش ندارد و هر نماز گزاری بهشتی نیست. «فویل للمصلّین»

۷- سهو اگر برخاسته از تقصیر و بی اعتنائی باشد، سرزنش دارد. «عن صلاتهم ساهون»

ص: ۱۷۳

۱- ۲۹۰. زمر، ۳.

۲- ۲۹۱. جامع الاخبار، ص ۹۴.

۳- ۲۹۲. بحار، ج ۶۷، ص ۲۴۹.

۸- سهو در نماز قابل جبران و بخشش است ولی سهو از نماز، به معنای رها کردن آن، قابل بخشش نیست. «عن صلاتهم» (نه فی صلاتهم)

۹- خطر آنجاست که کار زشت سیره دائمی انسان شود. «یکذب... یدع... لا یحض» (قالب فعل مضارع بیانگر استمرار کار است)

۱۰- اخلاص، شرط قبولی نماز و عبادت است. «فویل للمصلین الذین... یراءون»

۱۱- اطعام فقرا مخصوص توانگران نیست، همه وظیفه دارند، گرچه از طریق تحریک و تشویق دیگران باشد. «لا یحض علی طعام المسکین»

۱۲- کسی که گاهی از نماز غافل می شود، مشمول ویل است، پس وضع تارکان دائم نماز چیست! «فویل للمصلین... عن صلاتهم ساهون»

۱۳- بی تفاوتی نسبت به نیازهای ضروری مردم کیفر دارد. «فویل للمصلین... یمنعون الماعون»

۱۴- خدمت به مردم در کنار نماز است. «فویل للمصلین... یمنعون الماعون»

۱۵- غفلت از نماز، بستر غفلت از مردم است. «عن صلواتهم ساهون... یمنعون الماعون»

۱۶- بی اعتنائی به گرسنگان، نشانه بی اعتقادی به قیامت است. «یکذب بالذین... و لا یحض علی طعام المسکین» (۱)

۱۷- سهو از اصل و حقیقت نماز مهم است، نه از تعداد رکعات که گاهی عارض می شود و قابل جبران است. «عن صلاتهم ساهون»

۱۸- افرادی که از خدا جدا شوند، به دنبال کسب جایگاهی در نزد دیگران با ریا کاری هستند. «یکذب... یراءون»

۱۹- بخل، ویژگی منکران معاد است، که حتی از عاریه دادن چیزهای کوچک و ناچیز بخل می ورزند. «یکذب... یمنعون الماعون»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۱۷۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ «۲» فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ «۳» إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

همانا ما به تو خیر کثیر عطا کردیم. پس برای پروردگارت نماز بگزار و (شتر) قربانی کن. همانا دشمن تو بی نسل و دم بریده است.

نکته ها:

آنجا که خداوند در مقام دعوت به توحید است، ضمیر مفرد به کار می برد، همانند «أنا ربکم فاعبدون» (۱). پروردگار شما من هستم، پس مرا عبادت کنید. «أنا ربکم فاتقون» (۲) من پروردگار شما هستم، از من پروا کنید. «أنا الله» (۳) همانا من خداوند یکتا هستم.

همچنین در مواردی که خداوند کاری را بدون واسطه انجام می دهد یا در مقام بیان ارتباط تنگاتنگ خالق با مخلوق است، ضمیر مفرد به کار می رود، همانند: «و أنا الغفور الرحیم» (۴) تنها من بخشنده مهربانم. «فأنتی قریب» (۵) من به بندگانم نزدیکم.

اما گاهی آیه در مقام بیان عظمت خداوند و شرافت نعمت است که در این موارد ضمیر جمع همچون «أنا» به کار می رود، چنانکه در این آیه می فرماید: «أنا اعطیناک الکوثر» زیرا عطای الهی به بهترین خلق خدا، آن هم عطای کوثر، به گونه ای است که باید با

ص: ۱۷۵

۱- ۲۹۴. انبیاء، ۹۲.

۲- ۲۹۵. مؤمنون، ۵۲.

۳- ۲۹۶. طه، ۱۴.

۴- ۲۹۷. حجر، ۴۹.

۵- ۲۹۸. بقره، ۱۸۶.

عظمت از آن یاد شود.

همچنین در مواردی که خداوند کاری را با واسطه انجام می دهد، نظیر باران که با واسطه تابش خورشید و پیدایش بخار و ابر می بارد، از ضمیر جمع استفاده می شود، چنانکه می فرماید: «وانزلنا من السماء ماء» (۱) ما از آسمان آبی فرو فرستادیم.

از میان یکصد و چهارده سوره قرآن، چهار سوره با کلمه «اَنَّا» آغاز شده است: سوره های فتح، نوح، قدر و کوثر.

در آغاز یکی از این چهار سوره، از حضرت نوح که اولین پیامبر اولوا العزم است و بعد از حضرت آدم، پدر دوم انسان محسوب می شود، سخن به میان آمده است. در آغاز سه سوره دیگر، به نعمت های ویژه ای همچون نزول قرآن، پیروزی آشکار و عطای کوثر، اشاره شده است. شاید میان این چهار موضوع ارتباطی باشد که یکی رسالت اولین پیامبر اولوا العزم، دیگری نزول آخرین کتاب آسمانی، سومی پیروزی مکتب اسلام و چهارمی تداوم خط رسالت و ابتر نماندن آن را بیان می کند.

کلمه «کوثر» از «کثرت» گرفته شده و به معنای خیر کثیر و فراوان است. و روشن است که این معنا می تواند مصادیق متعددی همچون وحی، نبوت، قرآن، مقام شفاعت، علم کثیر و اخلاق نیکو داشته باشد، ولی آیه آخر سوره، می تواند شاهی بر این باشد که مراد از کوثر، نسل مبارک پیامبر اکرم است. زیرا دشمن کینه توز با جسارت به پیامبر، او را ابتر می نامید و خداوند در دفاع از پیامبرش فرمود: «انّ شانئک هو الابتر» دشمن تو، خود ابتر است. بنابراین اگر مراد از کوثر، نسل نباشد، برای ارتباط آیه اول و سوم سوره، توجیه و معنایی دل پسند نخواهیم داشت.

کلمه «ابتر» در اصل به حیوان دم بریده و در اصطلاح به کسی گفته می شود که نسلی از او به یادگار باقی نمانده باشد. از آنجا که فرزندان پسر پیامبر در کودکی از دنیا رفتند، دشمنان می گفتند: او دیگر عقبه و نسلی ندارد و ابتر است. زیرا در فرهنگ جاهلیت دختر لایق آن نبود که نام پدر را زنده نگاه دارد. بنابراین جمله «انّ شانئک هو الابتر» دلیل آن است که مراد از کوثر، نسل کثیر پیامبر است که بدون شک از طریق حضرت

ص: ۱۷۶

زهر اعلیها السلام می باشد.

این نسل پر برکت از طریق حضرت خدیجه نصیب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شد. آری خدیجه مال کثیر داد و کوثر گرفت. ما نیز تا از کثیر نگذریم به کوثر نمی رسیم.

فخر رازی در تفسیر کبیر می گوید: چه نسلی با برکت تر از نسل فاطمه که مثل باقر و صادق و رضا از آن برخاسته است و با آنکه تعداد بسیاری از آنان را در طول تاریخ، به خصوص در زمان حکومت بنی امیه و بنی عباس شهید کردند، اما باز هم امروز فرزندان او در اکثر کشورهای اسلامی گسترده اند.

در زمانی که خبر تولد دختر سبب اندوه پدر می شد، به گونه ای که صورتش از غصه سیاه گشته و به فکر فرو می رفت که از میان مردم فرار کند یا دخترش را زنده به گور کند: «یتواری من القوم ام یدسه فی التراب» (۱) در این زمان قرآن به دختر لقب کوثر می دهد تا فرهنگ جاهلی را به فرهنگ الهی و انسانی تبدیل کند.

بر اساس روایات، نام یکی از نهرها و حوض های بهشتی، کوثر است و مؤمنان از آن سیراب می شوند. چنانکه در روایت متواتر ثقلین نیز پیامبر فرمود: «أنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» کتاب و عترت از یکدیگر جدا نمی شوند تا آنکه در قیامت، در کنار حوض به من ملحق شوند.

کوثر الهی، به جنسیت بستگی ندارد؛ فاطمه، دختر بود اما کوثر شد. به تعداد کثیر بستگی ندارد؛ فاطمه، یک نفر بود اما کوثر شد. آری خداوند می تواند کم را کوثر و زیاد را محو کند.

خداوند از اولیای خود دفاع می کند. به کسی که پیامبر را بی عقبه می شمرد، پاسخ قولی و عملی می دهد. وجود فاطمه پاسخ عملی و جمله «هو الابتر» پاسخ قولی است. خداوند نه تنها از اولیای خود، بلکه از همه مؤمنان دفاع می کند: «ان الله یدافع عن الذین آمنوا» (۲)

هدیه کننده خداوند، هدیه گیرنده پیامبر و هدیه شده فاطمه است. لذا عبارت «إنا اعطیناک الکوثر» به کار رفته که بیانگر عظمت خداوند و بزرگی هدیه اوست.

ص: ۱۷۷

۱- ۳۰۰. نحل، ۵۹.

۲- ۳۰۱. حج، ۳۸.

هر چه ضربه به دین و مقدّسات دینی شدیدتر باشد، دفاع هم باید قوی تر باشد. به پیامبر اسلام جسارت های زیادی کردند و او را ساحر، کاهن، شاعر و مجنون خواندند که همه آنها به نحوی در قرآن جبران شده است.

به پیامبر گفتند: «أَنْتَ لَمَجْنُونٌ» (۱) تو جنّ زده ای، ولی خداوند فرمود: «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٌ» (۲) به لطف الهی تو مجنون نیستی.

به آن حضرت گفتند: «لَسْتَ مُرْسَلًا» (۳) تو فرستاده خدا نیستی، خداوند فرمود: «أَنْتَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» (۴) قطعاً تو از پیامبرانی.

به حضرت نسبت شاعری و خیالبافی دادند: «لشاعر مجنون» (۵) خداوند فرمود: «وَمَا عَلَّمْنَا الشَّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» (۶) ما به او شعر نیاموختیم و برای او سزاوار نیست.

گفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازار راه می رود: «وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ» (۷) خداوند فرمود: پیامبران پیش از تو نیز غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا أَنْهُمْ لِيَأْكُلُوا الطَّعَامَ وَيَمْشُوا فِي الْأَسْوَاقِ» (۸)

به آن حضرت ابتر گفتند، خداوند فرمود: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ».

آری، پاسخ کسی که به اشرف مخلوقات ابتر بگوید، آن است که خداوند به او کوثری عطا کند که چشم همه خیره و عقل همه مبهوت شود.

خداوند مصداقی برای کوثر در آیه نیاورد تا همچنان مبهم بماند تا شاید اشاره به این باشد که عمق برکت کوثر عطا شده حتی برای خود پیامبر اکرم در هاله ای از ابهام است.

در این سوره دو خبر غیبی نهفته است: یکی عطا شدن کوثر به پیامبر، آن هم در مکه ای که حضرت دست خالی بود و فرزند پسر نداشت، دیگر ابتر ماندن دشمن که دارای فرزندان و ثروت های بسیار بود.

تاریخ و آمار بهترین شاهد بر کوثر بودن این عطیّه الهی است. هیچ نسلی از هیچ

ص: ۱۷۸

۱- ۳۰۲. حجر، ۶.

۲- ۳۰۳. قلم، ۲.

۳- ۳۰۴. رعد، ۴۳.

۴- ۳۰۵. یس، ۳.

۵- ۳۰۶. صافات، ۳۶.

۶- ۳۰۷. یس، ۶۹.

۷-۳۰۸. فرقان، ۷.

۸-۳۰۹. فرقان، ۲۰.

قومی در جهان، به اندازه نسل حضرت فاطمه علیها السلام رشد و شکوفایی نداشته است. خصوصاً اگر کسانی را که مادرشان سید است، از سادات به حساب آوریم، آمار سادات در جهان نشانه معجزه این خبر غیبی است.

عطا کردن کوثر به شخصی مثل پیامبر، زمانی معنا دارد که عطا کننده سرچشمه علم و حکمت و قدرت و رحمت باشد. بنابراین عطای کوثر نشانه صفات و کمالات الهی است.

در این سوره که سه جمله دارد، پنج بار شخص پیامبر مورد خطاب قرار گرفته است.

زیرا علاوه بر ضمیر کاف «ک» «اعطیناک»، در خطاب «صلّ» و «لربک» دو بار و در عبارت «انحر» و «شائک» نیز دو بار، پیامبر مخاطب است. «اعطیناک، فصلّ، لربک، انحر، شائک»

در سراسر قرآن نیز، بیش از دویست بار خداوند به پیامبرش می فرماید: «ربک»

با آن که او پروردگار تمام هستی: «ربّ کلّ شیء» (۱) و پروردگار همه ی مردم است: «ربّ الناس» (۲)، ولی از میان واژه های «ربّ» کلمه «ربک» بیش از همه به کار رفته و این نشانه آن است که خداوند بر پیامبرش عنایت خاصی دارد.

چنانکه نمونه این عنایت ویژه را در آیات دیگر نیز مشاهده می کنیم، مثلاً خداوند نام اعضا و جوارح پیامبر را در قرآن مطرح کرده است: چهره ات: «وجهک» (۳)، زبانت: «لسانک» (۴) چشمانت: «عینیک» (۵) گردنت: «عنقک» (۶) دستانت: «یدک» (۷) سینه ات: «صدرک» (۸) کمرت: «ظهرک» (۹)

الطاف خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، گاهی با درخواست آن حضرت صورت گرفته است، نظیر «قل ربّ زدنی علماً» (۱۰) پروردگارا! مرا از نظر علمی توسعه بده. اما کوثر هدیه ای الهی بود که بدون درخواست، به پیامبر عزیز داده شد.

ص: ۱۷۹

۱- ۳۱۰. انعام، ۱۶۴.

۲- ۳۱۱. ناس، ۱.

۳- ۳۱۲. بقره، ۱۴۴.

۴- ۳۱۳. قیامت، ۱۶.

۵- ۳۱۴. حجر، ۸۸.

۶- ۳۱۵. اسراء، ۲۹.

۷- ۳۱۶. اسراء، ۲۹.

۸- ۳۱۷. اعراف، ۲.

۹- ۳۱۸. ضحی، ۳.

۱۰- ۳۱۹. طه، ۱۱۴.

از آیه آخر سوره، یعنی «انّ شانئک هو الابرّ» استفاده می شود که مراد از کوثر چیزی ضد ابر است و از آنجا که عرب به افراد بی عقبه و بی نسل که فرزند پسر ندارند و با مردن، آثارشان محو می شود، ابر می گوید، بهترین مصداق برای کوثر، ذریه پیامبر است که امامان معصوم از نسل فاطمه می باشند. البته کوثر، معنایی عام دارد و شامل هر خیر کثیر می شود.

اگر مراد از کوثر، علم باشد، همان چیزی است که پیامبر مأمور به خواستش بود. «قل ربّ زدنی علماً»

اگر مراد از کوثر اخلاق نیک باشد، پیامبر دارای خلق عظیم بود. «انک لعلی خلق عظیم»^(۱)

اگر مراد از کوثر عبادت باشد، حضرتش به قدری عبادت می کرد که آیه نازل شد: ما قرآن را نفرستادیم تا این گونه خود را به مشقت اندازی. «ما انزلنا علیک القرآن لتشقی»^(۲)

اگر مراد از کوثر نسل کثیر باشد که امروزه بیشترین نسل از اوست.

اگر مراد از کوثر امت کثیر باشد، طبق وعده الهی اسلام بر تمام جهان غالب خواهد شد. «لیظهره علی الدین کله»^(۳)

اگر مراد از کوثر شفاعت باشد، خداوند تا جایی که پیامبر راضی شود از ائمت او می بخشد. «و لسوف یعطیک ربک فترضی»^(۴)

هر کثیری کوثر نیست. قرآن می فرماید: اموال و اولاد مخالفان، شما را به تعجب و اندارد، زیرا که خداوند اراده کرده آنان را در دنیا از طریق همان اموال و اولاد عذاب کند. «فلا- تعجیک اموالهم و لا- اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیاه الدنیا»^(۵)

در قرآن سوره ای به نام کوثر داریم و سوره ای به نام تکاثر. امّا کوثر ارزش است و تکاثر ضدّ ارزش، زیرا اولی عطیه الهی است که دنباله اش ذکر خداست: «اعطیناک

۱- ۳۲۰. قلم، ۴.

۲- ۳۲۱. طه، ۲.

۳- ۳۲۲. توبه، ۳۳.

۴- ۳۲۳. ضحی، ۵.

۵- ۳۲۴. توبه، ۵۵.

الکوثر فصل» و دومی یک رقابت منفی که دنباله اش غفلت از خداست. «الهاکم التکاثر»

کوثر ما را به مسجد می برد برای نماز: «فصل لربک» و تکاثر ما را به گورستان می برد برای سرشماری مردگان. «حتی زرتم المقابر»

در عطای کوثر بشارت است: «أنا اعطیناک الکوثر» و در تکاثر تهدیدهای پی در پی. «کلاّ سوف تعلمون ثم کلاّ سوف تعلمون»

کوثر، عامل رابطه با خالق است: «اعطیناک الکوثر فصل» و تکاثر، وسیله ای برای سرگرمی با مخلوق. «الهاکم التکاثر»

کوثر که بزرگ ترین هدیه الهی است در کوچک ترین سوره قرآن مطرح شده است.

هدیه اشرف معبود به اشرف مخلوق چیزی جز کوثر نمی تواند باشد. «أنا اعطیناک الکوثر»

در ماجرای فتح مکه که مشرکان دسته دسته و فوج فوج به اسلام وارد می شدند، خداوند تنها دستور تسبیح می دهد: «رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ» ولی برای عطا کردن کوثر می فرماید: «فصل لربک» نماز بگزار. گویا اهمیت کوثر از اسلام آوردن مشرکان بیش تر است.

عطای استثنایی در سوره استثنایی با الفاظ استثنایی:

عطا بی نظیر است، چون کوثر است؛ سوره بی نظیر است، چون کوچک ترین سوره قرآن است و الفاظ بی نظیرند، چون کلمات «اعطینا»، «الکوثر»، «صل»، «انحر»، «شائک» و «ابتر» تنها در این سوره به کار رفته و در هیچ کجای قرآن شبیه ندارد.

هر زخم زبان و کلامی وزنی دارد. به شخص پیامبر اکرم توهین ها شد، کلماتی از قبیل مجنون، شاعر، کاهن و ساحر به او گفتند و به یاران او نیز توهین ها شد تا آنجا که گفتند: این بیچارگان را از خود دور کن تا ما دور تو جمع شویم. برای هیچ کدام سوره ای مستقل نازل نشد، اما در نسبت ابتر دادن یک سوره نازل شد که خیر کثیر به تو عطا کردیم و دشمن تو ابتر است و این به خاطر آن است که جسارت به شخص و یاران قابل تحمل است، اما جسارت به راه و مکتب که او ابتر و راه او گذرا و بی آینده است، قابل

تحمّل نیست.

گاهی جسارت برخاسته از لغو‌گویی است که باید با کرامت از کنارش گذشت. «اذا مَرَّوْا بِاللَّغْوِ مَرَّوْا كِرَامًا»

گاهی جسارت به خاطر جوّ فاسد و دوستان ناباب است، که باید از آنان اعراض کرد. «اذا رأيت اللّذين يخوضون في آياتنا فأعرض عنهم» (۱)

اما گاهی جسارت به مکتب و رهبر است، آن هم از سوی افراد سرشناس و سیاسی که باید جواب سخت به آن داده شود. «انّ شأنك هو الابتر» همان گونه که منافقان از روی غرور می گفتند: آیا ما مثل افراد بی خرد به پیامبر ایمان بیاوریم. «أنؤمن كما آمن السفهاء» قرآن، جسارت اینگونه افراد را چنین پاسخ می دهد: «الا أنّهم هم السّفهاء و لكن لا يعلمون» (۲) آنان خود بی خردند ولی نمی دانند!

شتر در قرآن، هم در بحث توحید مطرح شده است: «أفلا ينظرون الى الابل كيف خلقت» (۳) هم در مورد مقدمات قیامت نام آن آمده است، «و اذا العشار عطّلت» (۴) هم در احکام و شعائر حج مطرح شده است، «و الّبدن جعلناها» (۵) و هم مورد قربانی و کمک رسانی به جامعه قرار گرفته است. «وانحر»

بر اساس روایات، مراد از «وانحر» آن است که به هنگام گفتن تکبیرها در نماز، دستان تا مقابل گودی زیر گلو که محلّ نحر است، بالا آورده شود که این زینت نماز است. (۶)

بر اساس روایات، آن دشمن کینه توزی که به پیامبر اکرم جسارت کرد و او را ابتر خواند، پدر عمرو عاص بود.

خداوند هم سبب ساز است هم سبب سوز. او می تواند از یک فاطمه کوثر بیافریند و می تواند افرادی را که پسران رشید دارند به فراموشی بسپارد.

او می تواند دریا را با زدن عصای موسی خشک، «اضرب بعصاك البحر فانقلب» (۷) و با

ص: ۱۸۲

- ۱- ۳۲۵. انعام، ۶۸.
- ۲- ۳۲۶. بقره، ۱۳.
- ۳- ۳۲۷. غاشیه، ۱۷.
- ۴- ۳۲۸. تکویر، ۴.
- ۵- ۳۲۹. حج، ۳۶.
- ۶- ۳۳۰. تفسیر مجمع البیان.
- ۷- ۳۳۱. شعراء، ۶۳.

زدن همان عصا به سنگ، دوازده چشمه جاری سازد. «و اضرب بعصاك الحجر فانفجرت» (۱)

پیام ها:

۱- خداوند به وعده های خود عمل می کند. در سوره ضحی، خداوند وعده ی عطا به پیامبر داده بود: «و لسوف يعطيك ربك فترضى» (۲). پروردگارت در آینده عطائی خواهد کرد که تو راضی شوی. در این سوره می فرماید: ما به آن وعده عمل کردیم. «أنا اعطيناك الكوثر»

۲- فرزند و نسل عطیه الهی است. «أنا اعطيناك الكوثر»

۳- نعمت ها حتی برای پیامبر اسلام مسئولیت آور است. «اعطيناك... فَصَلِّ»

۴- در قرآن به نماز یا سجده شکر سفارش شده است. «فَصَلِّ»

۵- تشکر باید فوری باشد. «فَصَلِّ» (حرف فاء برای تسریع است)

۶- نوع تشکر را باید از خدا بیاموزیم. «فَصَلِّ»

۷- در نعمت ها و شادی ها خداوند را فراموش نکنیم. «اعطيناك الكوثر فصل»

۸- آنچه می تواند به عنوان تشکر از کوثر قرار گیرد، نماز است. «فَصَلِّ»

(نماز جامع ترین و کامل ترین نوع عبادت است که در آن هم قلب باید حضور داشته باشد با قصد قربت و هم زبان با تلاوت حمد و سوره و هم بدن با رکوع و سجود. مسح سر و پا نیز شاید اشاره به آن باشد که انسان از سر تا پا بنده اوست. در نماز بلندترین نقطه بدن که پیشانی است، روزی سی و چهار بار بر زمین ساییده می شود تا در انسان تکبری باقی نماند. حضرت زهرا علیها السلام در خطبه معروف خود فرمود: فلسفه و دلیل نماز پاک شدن روح از تکبر است. «تنزيهاً لكم من الكبر»)

۹- دستورات دینی، مطابق عقل و فطرت است. عقل تشکر از نعمت را لازم می داند، دین هم به همان فرمان می دهد. «فَصَلِّ لربك»

ص: ۱۸۳

۱- ۳۳۲. بقره، ۶۰.

۲- ۳۳۳. ضحی، ۵.

۱۰- چون عطا از اوست: «أنا اعطينا» تشکر هم باید برای او باشد. «فصل لربك»

۱۱- قربانی کردن، یکی از راههای تشکر از نعمت های الهی است. (زیرا محرومان به نوایی می رسند.) «و انحر»

۱۲- هر که بامش بیش برفش بیشتر. کسی که کوثر دارد، ذبح گوسفند کافی نیست باید شتر نحر کند و بزرگ ترین حیوان اهلی را فدا کند. «و انحر»

۱۳- رابطه با خداوند بر رابطه با خلق مقدم است. «فصل... و انحر»

۱۴- انفاقی ارزش دارد که در کنار ایمان و عبادت باشد. «فصل لربك وانحر»

۱۵- شکر عطا گرفتن از خدا، عطا کردن به مردم است. «اعطیناک الکوثر... وانحر»

۱۶- نمازی ارزش دارد که خالصانه باشد، «لربك» و انفاقی ارزش دارد که سخاوت مندانه باشد. «وانحر»

۱۷- دشمنان پیامبر و مکتب او ناکام هستند. (کلمه شائعی اسم فاعل است و شامل هر دشمنی در گذشته و حال و آینده می شود. اگر می گفت: «من شانک هو الابر» تنها کسانی را که در گذشته دشمنی کرده اند شامل می شد و اگر می گفت: «من یشونک هو الابر» تنها دشمنان آینده را در برمی گرفت. «انّ شانک هو الابر».)

۱۸- توهین به مقدّسات، توبیخ و تهدید سخت دارد. «انّ شانک هو الابر»

۱۹- از متلک ها و توهین ها نهراسیم که خداوند طرفداران خود را حفظ می کند. «انّ شانک هو الابر»

۲۰- زود قضاوت نکنیم و تنها به آمار و محاسبات تکیه نکنیم که همه چیز به اراده خداوند است. (مخالفان، با مرگ پسر پیامبر و داشتن پسران متعدّد برای خود، قضاوت کردند که پیامبر ابر است، ولی همه چیز برعکس شد.) «أنا اعطیناک الکوثر... انّ شانک هو الابر»

«والحمد لله ربّ العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ «۲» لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ «۳» وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ «۴» وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ «۵» وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ «۶» لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ

بگو: ای کافران! من نمی پرستم آنچه شما می پرستید. و نه شما می پرستید آنچه من می پرستم. و نه من می پرستم آنچه شما پرستش کرده اید و نه شما می پرستید آنچه را من می پرستم. (حال که چنین است) آیین شما برای خودتان و آیین من برای خودم.

نکته ها:

در شأن نزول این سوره آمده است که بعضی از سران قریش به پیامبر گفتند: ای محمد تو یک سال از آیین ما پیروی کن، ما سال بعد از تو پیروی می کنیم. آنگاه هر کدام بهتر بود آن را ادامه می دهیم، اما پیامبر نپذیرفت. گفتند: لا اقل خدایان ما را مس کن و تبرک بجوی تا ما نیز خدای ترا بپرستیم، در این هنگام این سوره نازل شد.

گاهی باید مخالفان را به حال خود رها کرد و گفت: «لکم دینکم» چنانکه در سوره قصص آیه ۵۵ می خوانیم: «لنا اعمالنا و لکم اعمالکم» و این نوعی تحقیر و تهدید است نه اجازه برای هر نوع عمل و عقیده.

در مواردی از قرآن تکرار برای تأکید است، نظیر: «کلاً سوف تعلمون ثم کلاً سوف تعلمون» (۱) و «فقتل کیف قدر ثم قتل کیف قدر» (۲) در این سوره نیز تکرار می تواند

ص: ۱۸۵

۱- ۳۳۴. تکاثر، ۳ و ۴.

۲- ۳۳۵. مدثر، ۱۹ و ۲۰.

برای تأکید باشد تا مشرکان از تسلیم شدن مسلمانان قطع امید کنند و می تواند برای تلقین استقامت به مؤمنان باشد تا در مواضع خود پایدار بمانند.

پیام ها:

۱- پیامبر اکرم امین وحی است و هر چه به او نازل شود باز گو می کند. «قل»

۲- مسلمانان باید در برابر پیشنهادات غیر منطقی، صریح و قاطع پاسخ بگویند و دشمنان را از خود مأیوس نمایند. «لا اعبد ما تعبدون»

۳- به نام وحدت، نباید از اصول و ارزشها سرپیچی کرد. «لا اعبد ما تعبدون»

۴- دنیای کفر باید از تسلیم شدن مسلمانان مأیوس باشد. «لا اعبد... و لا انا عابد»

۵- اعلام برائت از کفار باید مکرر و مؤکد و علنی باشد. «قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون»

۶- در دین معامله نکنید، با دشمن سازش و مدافعه نکنید و در برابر تکرار پیشنهادهای نابجا، شما نیز مواضع خود را قاطعانه تکرار کنید. «لا اعبد... لا انتم عابدون... و لا انا عابد...»

۷- به خاطر جذب دیگران، دست به هر کاری نزنید. «لا اعبد... و لا انتم عابدون»

۸- قرآن از غیب خبر می دهد. حتی یک نفر از پیشنهاد دهندگان، حاضر به اسلام آوردن نشد. «و لا انتم عابدون ما اعبد»

۹- پایداری و قاطعیت، شرط رهبری است. «و لا انا عابد...»

۱۰- عبادت و بندگی خدا، ملاک تمایز مؤمن از کافر است. «یا ایها الکافرون... لا انتم عابدون ما اعبد»

۱۱- انسان در انتخاب دین آزاد است نه مجبور. «لکم دینکم و لی دین»

۱۲- باید صف ها از هم جدا شود، حق از باطل و کفر از ایمان متمایز شود. «لکم دینکم ولی دین»

۱۳- معبود هر کس، بیانگر دین و آیین اوست. «لا انا عابد... لا انتم عابدون... لکم دینکم ولی دین»

«والحمد لله رب العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ «۲» وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا «۳» فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا

هنگامی که نصرت الهی فرا رسید. مردم را دیدی که دسته دسته در دین خدا وارد می شوند. پس باید سپاسگزارانه پروردگارت را تنزیه کنی و از او آمرزش بخواه که او توبه پذیر است.

نکته ها:

عموم مفسرین، این سوره را مربوط به زمان فتح مکه در سال هشتم هجری می دانند که گروهی از مردم به خاطر حقانیت اسلام، ایمان آوردند و بعضی از ترس به اسلام تظاهر کردند، نظیر ابوسفیان که امام علی علیه السلام درباره آنان فرمود: «ما اسلموا ولكن استسلموا و اسروا الكفر»^(۱) آنان در ظاهر مسلمان شدند ولی در دل کافر ماندند. در قرآن برای ایمان دو نوع دخول آمده است: یکی دخول مردم در دین که در این سوره می فرماید: «يدخلون في دين الله» و دیگری دخول ایمان در دل مردم که در سوره حجرات می فرماید: «و لما يدخل الايمان في قلوبكم»^(۲) هنوز دین داخل قلب های شما نشده است.

در حدیث می خوانیم: هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام ظهور کنند، مردم دنیا فوج فوج

ص: ۱۸۷

۱- ۳۳۶. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۲۵.

۲- ۳۳۷. حجرات، ۱۴.

به او ایمان می آورند. (۱)

نصرت خداوند، منوط به یاری مردم از دین اوست. «ان تنصروا الله ینصرکم» (۲)

کلمه «تَوَاب» یازده بار در قرآن آمده است که نه بار همراه با واژه رحمت «تَوَاباً رَحِیماً»، یکبار همراه با حکمت (۳) و یک بار به طور مطلق در این سوره آمده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه، عفو عمومی اعلام کردند و همه را بخشیدند و مکه بدون خونریزی فتح شد. حتی هنگامی که حضرت دید سعد بن عباده شعار انتقام می دهد و می گوید «الیوم یوم الملاحمه» یعنی امروز تلافی می کنیم، حضرت پرچم را از او گرفت و به دست حضرت علی علیه السلام داد و فرمود: شعار را عوض کنید و بگویید: «الیوم یوم المرحمه» امروز روز رحمت است نه انتقام.

در فتح مکه، امید بت پرستان به یأس و مرکز شرک به پایگاه توحید تبدیل شد. موانعی که بر سر راه مؤمنان بود، برچیده شد، اسلام تثبیت گشت و برای صدور به کشورهای دیگر آماده شد.

فرمان استغفار یا برای نورائیت بیشتر قلب است یا برای زدودن غرور پیروزی یا برای گناهان اُمت و یا به خاطر معرفت بالای حضرت نسبت به خداوند است.

نگاهی گذرا به فتح مکه

بعد از صلح حدیبیه، چون مشرکان پیمان شکنی کردند، پیامبر نیرویی فراهم و مکه را بدون خونریزی فتح کرد و شرح ماجرا چنین است: مسلمانان در چند کیلومتری مکه اردو زدند و ابوسفیان که شبانه برای سرکشی از مکه خارج شده بود با عباس عموی پیغمبر ملاقاتی داشت. عباس گفت: پیامبر با ده هزار سرباز به سراغ شما آمده است. ابوسفیان ترسید و به عباس پناهنده شد و پیامبر امان دادن عباس را پذیرفت. پیامبر فرمود: هر کس به مسجد الحرام پناه ببرد یا به خانه ابوسفیان برود یا در خانه خود بماند، در امان است.

پیامبر به عباس فرمود: ابوسفیان را در تنگه ای که گذرگاه مکه هست ببر تا لشگریان الهی که از آنجا می گذرند، او ببینند. ابوسفیان با دیدن این مانور وحشت کرد و به عباس گفت: سلطنت فرزند برادرت بسیار عظیم شده است، عباس گفت: سلطنت نیست بلکه

ص: ۱۸۸

۱- ۳۳۸. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۳۳۹. محمد، ۷.

۳- ۳۴۰. نساء، ۱۷.

نبوت است. سپس عباس به او گفت: به سراغ مردم مکه برو و آنها را از مقابله با لشکر اسلام بازدار.

ابوسفیان وارد مسجدالحرام شد و به مردم گفت: محمّد با جمعیتی وارد مکه می شود که توان مقابله با او را ندارید، پس به مسجد الحرام یا خانه من یا خانه خود پناهنده شوید و اسلام بیاورید تا سالم بمانید.

به هر حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مکه شد و به یاد روزی که از مکه مخفیانه خارج شد و به شکرانه این پیروزی سجده کرد. سپس پیامبر با تلاوت سوره فتح وارد مسجد الحرام شد و مسلمانان همراه آن حضرت تکبیر می گفتند. حضرت نزدیک کعبه آمد و بت ها را می شکست و می فرمود: «جاء الحق و زهق الباطل انّ الباطل كان زهوقاً» (۱) از آنجا که دست حضرت به بت های بزرگ کعبه نمی رسید، به علی علیه السلام دستور داد تا پا بر دوش پیامبر نهد و بت ها را سرنگون کند. سپس حلقه کعبه را گرفت و از مردم مکه پرسید: شما امروز چه انتظاری از من دارید؟ گفتند: بخشش. اشک در چشم حضرت جمع شد و مردم گریه کردند. حضرت سخن یوسف را که به برادرانش فرمود: «لا تثریب علیکم الیوم» (۲) امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست، به زبان آورد و فرمود: همه آزادید. آنگاه جملات «لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده نصر عبده...» را خواند و فرمود: هیچ کس از خون های ریخته شده و اموال غارت شده گذشته سخنی نگوید و تمام پرونده های گذشته مختومه و همه مشمول عفو عمومی شدید، پس وارد زندگی نوین شوید.

پیام ها:

۱- پیروزی در سایه نصرت الهی است. «اذا جاء نصر الله و الفتح»

۲- نابودی سران کفر و شرک، زمینه برای ورود مردم به توحید و یکتاپرستی است. «اذا جاء نصر الله... الناس یدخلون فی دین الله»

۳- مسلمانان وظیفه دارند در حدّ توان و امکان خود تلاش کنند تا زمینه ورود دیگران به اسلام فراهم شود. «اذا جاء نصر الله... الناس یدخلون فی دین الله»

ص: ۱۸۹

۱- ۳۴۱. اسراء، ۸۱.

۲- ۳۴۲. یوسف، ۹۲.

۴- اگر موانع برطرف شود، مردم گروه گروه ایمان می آورند. «یدخلون فی دین الله افواجا»

۵- تا قبل از فتح مکه مردم یکی یکی مسلمان می شدند، ولی بعد از فتح مکه، گروه گروه. «یدخلون فی دین الله افواجا»

۶- فتح و پیروزی شما را مغرور نسازد که هرچه هست از خداست. «اذا جاء نصر الله... فسبح بحمد ربك»

۷- تنزیه خداوند از عیب و نقص و ظلم، باید همراه با سپاس از نعمت ها و ستایش او باشد. «فسبح بحمد ربك»

۸- سپاس و ستایش و تسبیح خداوند، مقدمه استغفار و آمرزش طلبی است. «فسبح بحمد واستغفره»

۹- صالحان که به قدرت می رسند به جای غرور و غفلت، جان و روح خود را با یاد خدا معطر می کنند. «اذا جاء نصر الله...

فسبح بحمد ربك»

۱۰- خداوند منزّه است از اینکه یاران دینش را تنها بگذارد. «اذا جاء نصر الله... فسبح»

۱۱- هر کس، حتی پیامبر، هر قدر هم تسبیح و تحمید کند، در پایان آن استغفار کند. «واستغفره»

۱۲- توبه پذیری سنت خداوند است. «انه كان تواباً»

«والحمد لله رب العالمين»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ «۲» مَيَّا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ «۳» سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ «۴» وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ «۵» فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ

بریده باد دو دست ابولهب و نابود باد. نه دارائیش و نه آنچه بدست آورد، به حالش سودی نکرد. به زودی به آتشی شعله ور درآید. (همراه) زنش، آن هیزم کش (آتش افروز). (در حالی که) در گردنش ریشمانی از لیف خرما است.

نکته ها:

هنگامی که آیه «و انذر عشیرتک الاقرین»^(۱) نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزدیکان و خویشاوندان را دعوت کرد و پیام وحی را به آنان رساند. ابولهب که عموی حضرت بود گفت: «تَبَّ لَک» هلاکت بر تو باد. این سوره نازل شد و گفتار او را به خودش رد کرد.

از آنجا که این نفرین عملی شد و ابولهب و همسرش با کفر از دنیا رفتند، معلوم می شود که در این سوره نسبت به ابولهب یک پیشگویی نیز شده است.

«تَبَّتْ» از ریشه «تَبَّ» به معنای خسران و هلاکت است و مراد از «ید» در آیه، دست ظاهری نیست، بلکه کنایه از وسیله قدرت و تلاش انسان است. بنابراین معنای آیه چنین است که تلاشهای ابولهب به هدر رفت و او گرفتار زیان و خسارت شد.^(۲)

در تاریخ آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به کلمه «لا اله الا الله» دعوت می کرد و

ص: ۱۹۱

۱- ۳۴۳. شعراء، ۲۱۴.

۲- ۳۴۴. تفسیر المیزان.

ابولهب از پشت سر او را تکذیب و به سوی او سنگ پرتاب می کرد.

گاهی زائران مکه به سراغ ابولهب می آمدند و از او درباره حضرت محمد صلی الله علیه وآله سؤال می کردند. او می گفت: محمد مجنون است و ما مشغول مداوای او هستیم. (۱)

با آنکه ابولهب و همسرش مرده اند و استخوان هایشان پوسیده است اما این آیات همچنان باید تلاوت شود تا مایه عبرت دیگران و زیاد شدن قهر و عذاب الهی بر آنان گردد.

ابولهب برادران خوبی مثل حضرت حمزه و ابوطالب و پدر خوبی چون عبدالمطلب داشت اما هر کس برای خود حسابی دارد. علاقه ها و روابط خانوادگی نباید خللی در ایمان و مکتب ایجاد کند. «تبت یدا ابی لهب» سلمان فارسی از اهل بیت پیامبر می شود و ابولهب عموی پیامبر، مورد لعن و نفرین خداوند.

در قدیم بته های هیزم را که جمع می کردند، آن را با طناب می بستند و آن را به دوش می انداختند. چون همسر ابولهب، هیزم در مسیر راه پیامبر می ریخت تا آن حضرت را آزار دهد، لذا قرآن می فرماید: در قیامت نیز هیزم آتش دوزخ است و آن طناب هایی که برای جمع آوری هیزم استفاده می کرد، به گردنش آویخته است. (۲)

ابولهب فرزندی به نام لهب نداشت ولی شاید به خاطر سرخی صورتش او را ابولهب می گفتند.

زن ابولهب، فردی شاعر بود. نامش امّ جهل، خواهر ابوسفیان و عمه معاویه بود. کینه دیرینه با پیامبر داشت و خار بر سر راه پیامبر می ریخت و اشعاری در تحقیر و هجو آن حضرت می سرود.

روز قیامت، مال و ثروت به درد انسان نمی خورد: «ما أغنی ماله و ما کسب»

در قرآن چهار نوع زن و شوهر ذکر شده است:

زن و شوهری که در کار نیک همفکر و همراهند. (حضرت علی و حضرت زهراء علیهما السلام که به یتیم و اسیر و مسکین طعام دادند.) «و یطعمون الطعام» (۳)

زن و شوهری که در کار بد همراهند. «ابی لهب... و امراته»

ص: ۱۹۲

۱- ۳۴۵. تفسیر نمونه.

۲- ۳۴۶. تفسیر المیزان.

۳- ۳۴۷. انسان، ۸.

زن و شوهری که مرد در راه حق و زن در راه باطل است. نظیر حضرت نوح و حضرت لوط که همسرانشان ایمان نیاورده و با مخالفان همدست شدند. «کانتا تحت عبدین» (۱)

زن و شوهری که زن در راه حق و مرد در راه باطل است. نظیر فرعون و همسرش. «ضرب الله مثلاً للذین آمنوا امرأت فرعون» (۲)

حضرت علی علیه السلام در نامه ای به معاویه نوشت: «منا خیر نساء العالمین و منکم حمّاله الحطب» (۳) بهترین زنان از ماست و همیزم آور آتش از شماست.

پیام ها:

۱- اعلام برائت از ناهلان جزء دین است. «تبت یدا ابی لهب»

۲- کیفر توهین به مقدسات، لعن و نفرین ابدی است. «تبت یدا ابی لهب»

۳- باید برای نابودی کامل کفر دعا کنیم. «یدا» (قطع شدن دو دست نشانه بی نتیجه ماندن تلاشهاست).

۴- پاسخ مخالفان را مثل خودشان بدهید. در پاسخ آنان که به پیامبر گفتند: «تبا لک» خداوند فرمود: «تبت یدا ابی لهب»

۵- در نظام مکتبی، ضابطه بر رابطه مقدم است. «تبت یدا ابی لهب»

۶- مال و ثروت، یکی از ابزارهای مخالفان انبیاست. «ما اغنی عنه ماله و ما کسب» (ابولهب سرمایه داری بود که ثروتش را برای محو اسلام هزینه کرد).

۷- بدتر از فساد تکرار آن است. «حمّاله»

۸- در برابر قهر الهی نه ثروت کارائی دارد و نه هر چیز که در اثر تلاش به دست آید، خواه ثروت باشد یا مقام و عنوان و حکومت و شهرت. «ما اغنی عنه ماله و ما کسب»

۹- قهر الهی نسبت به ستمگران دور نیست. «سیصلی»

۱۰- اشرافیت دنیا، همراه با تحقیر آخرت است. «فی جیدها جبل من مسد»

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۱۹۳

٢- ٣٤٩. تحريم، ١١.

٣- ٣٥٠. نهج البلاغه، نامه ٢٨.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

بگو: او خداوند یگانه است.

نکته ها:

کلمه «الله» از «وَلَهُ» به معنای تحیر است، یعنی آفریده ها از درک حقیقت او عاجز و در شناخت ذات او واله و متحیرند. چنان که امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: معنای الله آن است که او معبودی است که آفریده ها در او حیرانند، زیرا او از درک دیدگان مستور و از دسترس افکار و عقول، محجوب است. (۱)

میان کلمه «واحد» و «أحد» تفاوت است. «واحد» در جایی به کار می رود که ثانی و ثالث برای آن فرض شود، بر خلاف «أحد» که در مورد یکتا و یگانه استعمال می شود. چنانکه اگر گفتی: یک نفر حریف او نیست، یعنی چند نفر حریف او می شوند، اما اگر گفتی: احدی حریف او نیست، یعنی هیچ حریفی ندارد.

توحید، مرز میان ایمان و کفر است و ورود به قلعه ایمان بدون اقرار به توحید ممکن نیست. اولین سخن پیامبر کلمه توحید بود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا».

در سفری که امام رضا علیه السلام با اجبار مأمون وادار به هجرت از مدینه به مرو شد، در مسیر راه وقتی به نیشابور رسید، مردم دور آن حضرت جمع شدند و از او هدیه و رهنمود خواستند. امام رضا علیه السلام فرمود: پدرم از پدرش و او از اجدادش و آنان از پیامبر خدا نقل

ص: ۱۹۴

کردند که خداوند فرموده است: «کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی آمن من عذابی: توحید، قلعه من است و هر کس داخل این قلعه شود از قهر من در امان است.» آنگاه امام رضا علیه السلام فرمود: البتّه توحید شروطی دارد و من (که امام حاضر هستم) شرط آن هستم، یعنی توحید بی ولایت پذیرفته نیست. در زمان غیبت امام معصوم نیز، بنا بر فرمان خودشان باید به سراغ فقهای عادلّی که از هوی و هوس دورند، برویم. بنابراین توحید کامل، ایمان به یکتایی خداوند، دور کردن فکر و عمل از هر نوع شرک و پیروی از رهبران معصوم در زمان حضور و فقهای عادل در زمان غیبت است.

حضرت علی علیه السلام در نامه ای به فرزندش امام حسن علیه السلام می نویسد: «لَوْ كَانَ لِرُبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ» اگر پروردگارت شریکی داشت، او نیز پیامبرانی می فرستاد تا مردم او را بشناسند و بندگی اش کنند. (۱)

دلیل یکتایی او، هماهنگی میان آفریده هاست. چنانکه امام صادق علیه السلام «اتّصال التدبیر» را نشانه یکتایی آفریدگار می شمارد. (۲) هماهنگی میان خورشید و ماه و زمین و آب و باد و خاک و کوه و دشت و دریا با یکدیگر و هماهنگی همه آنها با نیاز انسان، نشانه یکپارچگی تدبیر در نظام هستی است. انسان اکسیژن می گیرد و کربن پس می دهد ولی گیاهان کربن می گیرند و اکسیژن پس می دهند. نیازهای طفل با محبت والدین و خستگی روز با خواب شب تأمین می شود.

در جنگ جمل، یک عرب صحرائشین درباره معنای توحید از حضرت علی علیه السلام سؤال کرد. دیگر رزمندگان از او ناراحت شدند که این چه سؤال نابجایی است، اما آن حضرت فرمود: جنگ ما برای توحید است و آنگاه معنای صحیح توحید را برای او بیان فرمود. (۳)

خداوند، نه فقط در ذات، بلکه در صفات نیز یکتاست. او مثل ما نیست که صفاتش از ذاتش جدا باشد. ما علم و قدرت داریم ولی در کودکی نداشتیم و در پیری نیز از دست می دهیم. خداوند علم و قدرت دارد ولی این صفات برای او پیدا نشده، بلکه همراه ذات

ص: ۱۹۵

۱- ۳۵۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲- ۳۵۳. تفسیر نورالثقلین ج ۳، ص ۴۱۸.

۳- ۳۵۴. تفسیر نورالثقلین.

او بوده است، چنانکه صفتِ مخلوق بودن، عاجز بودن و فقیر بودن هیچ گاه از ما جدا نبوده و جدا نخواهد شد.

پیام ها:

۱- پیامبران امین وحی اند؛ خدا به پیامبر فرمود: «قل...» او نیز می گوید: «قل...»

۲- خداوند، در عین حضور، از دیدگان غایب است و قابل مشاهده نیست. «هو» (اهل توحید عقیده دارند که «لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار»^(۱)) چشم ها او را درک نمی کند ولی او چشم ها را درمی یابد.

۳- به سؤالات اعتقادی باید پاسخ داد. «قل هو الله...»

۴- عقاید حق را باید به دیگران اعلام کرد. «قل هو الله...»

۵- خداوند در همه چیز یکتاست. در ذات و صفات، در علم و قدرت و حیات و حکمت، در آفرینش و هستی بخشی. «قل هو الله احد»

«۲» أَلَلَّه الصَّمَدُ

خداوندی که مقصود همگان است.

نکته ها:

«صَمَد» به معنای قصد کردن است. خداوند صمد است، یعنی همه موجودات در امورشان او را قصد می کنند و او مقصود همگان است. چنانکه امام جواد علیه السلام در معنای «صمد» فرمود: «سَيِّدٌ مَصْمُودٌ إِلَيْهِ: او بزرگی است که موجودات به او رجوع می کنند و محتاج اویند.» نظیر آیه «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ»^(۲).

امام حسین علیه السلام در پاسخ اهل بصره که از معنای صمد سؤال کرده بودند، فرمود: معنای صمد همان جملات پس از آن یعنی «لم یلد و لم یولد» است.^(۳)

حضرت علی علیه السلام در تفسیر صمد فرمود: «هو الله الصمد الذی لا من شیء و لا فی شیء و لا علی شیء، مبدع الأشياء و خالقها و منشیء الأشياء بقدرته، یتلاشی ما خلق للفناء بمشیته و یرقی ما خلق للبقاء»

ص: ۱۹۶

۱- ۳۵۵. انعام، ۱۰۳.

۲- ۳۵۶. نجم، ۴۲.

۳- ۳۵۷. تفسیر نورالثقلین.

بعلمه» (۱) خداوند صمد است، یعنی از چیزی به وجود نیامده، در چیزی فرو نرفته، و بر چیزی قرار نگرفته است، آفریننده اشیاء و خالق آنها است، همه چیز را به قدرتش پدید آورده، آنچه برای فنا آفریده به اراده اش از هم متلاشی می شود و آنچه برای بقاء خلق کرده به علمش باقی می ماند.

پیام ها:

۱- توجّه تمام موجودات، خواسته یا ناخواسته به سوی اوست. «اللّٰه الصمد»

۲- تنها او غنی است و همه به او محتاجند. «اللّٰه الصمد»

۳- تنها خداوند است که سزاوار قصد کردن است. «اللّٰه الصمد» (حرف الف و لام در الصمد برای حصر است.)

۴- موجودات، در همه امورشان محتاج اویند. «اللّٰه الصمد» (کلمه صمد مطلق است و شامل تمام احتیاجات مادی و معنوی مخلوقات می شود.)

«۳» لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ

فرزند نیآورده و فرزند کسی نیست.

نکته ها:

رابطه خداوند با موجودات، رابطه آفرینش است نه زایش. او موجودات را می آفریند، یعنی از نیستی به هستی می آورد، نه آنکه خود بزاید. زیرا نوزاد از جنس والدین و در واقع جزئی از آنهاست، در حالی که هیچ چیز از جنس خداوند و یا جزئی از او نیست.

چون بیشتر مشرکان و اهل کتاب برای خداوند فرزند قائل بودند، لذا «لم یلد» که به معنای نداشتن فرزند است، مقدم بر «لم یولد» آمده است. (۲)

موجودات، نه فقط از او زاده نشوند، بلکه حتی از او خارج نشوند، آن گونه که میوه از گل، درخت از هسته، آب از ابر و چشمه، آتش از چوب، کلام از دهان، نوشته از قلم، بو از گل، مزه از غذا، فکر از عقل، گرما از آتش، سرما از یخ، خواب و خیال از ذهن، اندوه و شادی و بیم و امید از دل، صادر و خارج می شوند. (۳)

ص: ۱۹۷

۱- ۳۵۸. تفسیر نورالثقلین.

۲- ۳۵۹. تفسیر نوین.

این آیه، هم عقیده مسیحیت که عیسی را فرزند خدا می دانند و هم عقیده یهود که عزیر را فرزند خدا می دانستند و هم عقیده مشرکان جاهلی که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، رد می کند.

پیام ها:

۱- صَمَدِیَّت و بی نیازی خداوند از همه چیز، دلیل آن است که او نیاز به فرزند و والدین ندارد. «اللَّهِ الصَّمَدُ. لَمْ یَلِدْ و لَمْ یُولَدْ»

۲- خداوند علّتی ندارد و از چیزی به وجود نیامده است. «و لم یولد»

۳- مولود، معلول است و نمی تواند خدا باشد. «و لم یولد» (چگونه مسیحیان عیسی را مولود مریم، ولی باز هم او را خدا می دانند؟)

«۴» وَلَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

و هیچ همتایی برای او نباشد.

نکته ها:

«كُفُوًا» به معنای شبیه و نظیر و مانند است. در ازدواج، توصیه شده همسری انتخاب کنید که «کفو» شما باشد. یعنی در دین و اخلاق شبیه و مانند شما باشد.

خدا صمد است، یعنی او از دیگران بی نیاز و همه به او نیازمندند. بنابراین نمی تواند همتایی داشته باشد، زیرا همتای او باید بی نیاز از او باشد که این با صمد بودن خدا سازگار نیست.

پیام ها:

۱- نه در ذات، نه در صفات و نه در افعال، هیچ کس و هیچ چیز شبیه و مانند خداوند نیست. «و لم یکن له کفوا احد»

۲- خداوند شبیه ندارد تا بتواند شریک او در امور هستی گردد. «و لم یکن له کفوا احد» «والحمد لله رب العالمین»

ص: ۱۹۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ «۲» مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ «۳» وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ «۴» وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ «۵» وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده دم. از شرّ آفریده هایش. و از شرّ تاریکی شب، آنگاه که همه جا را فراگیرد. و از شرّ افسون گرانی که در گره ها می دمند. و از شرّ هر حسود آنگاه که حسد ورزد.

نکته ها:

کلمه «فلق» مثل «فجر» به معنای شکافتن است، شکافتن سیاهی شب یا سپیده صبح: «فالق الاصباح»^(۱)؛ شکافتن دانه درون خاک. «فالق الحبّ و التّوی»^(۲)

مراد از «غاسق» آغاز شب است که تاریکی را به همراه می آورد. چنانکه می فرماید: «اقم الصیّلاه لدلوك الشمس الى غسق الیل»^(۳) و شاید مراد از «غاسق» هر موجود ظلمت آور باشد که تاریکی های معنوی را به همراه خود می آورد و گسترش می دهد.

«نَفَّاثَات» از «نَفَث» به معنای دمیدن و «عُقَد» جمع «عُقْد» به معنای گره است.

در هر چیزی احتمال بروز شرّ وجود دارد، حتی کمالاتی مثل علم و احسان، شجاعت و عبادت نیز آفاتی دارند. آفت علم، غرور؛ آفت احسان، منت گذاردن؛ آفت عبادت، عُجْب و آفت شجاعت، ظلم و تهور است.

در آسیب پذیری سه اصل وجود دارد: آمادگی هجوم از سوی دشمن. فرصت های

ص: ۱۹۹

۱- ۳۶۱. انعام، ۹۶.

۲- ۳۶۲. انعام، ۹۵.

۳- ۳۶۳. اسراء، ۷۸.

مناسب برای هجوم، نظیر تاریکی ها. وجود حفره ها و نقطه ضعف ها. آری دشمن به دنبال تاریکی ها و حفره ها و نقاط ضعف است.

تبلیغات سوء، جوسازی ها، سخن چینی ها، جاسوسی ها و شایعه پراکنی ها، نمونه هایی از «نفاثات فی العقد» است، یعنی می دمند تا محکومات را سست کنند. چنانکه کسانی با وسوسه و شک میان همسران فتنه گری می کنند «ما یفرقون بین المرء و زوجته» (۱)

با اینکه هرچه خدا آفریده، خیر است: «الذی احسن کلّ شیء خلقه» (۲) لیکن هر چیزی اگر در مسیر صحیح خود قرار نگیرد، شرّ می شود. چنانکه آهن خیر است ولی اگر چاقو شد، امکان سوء استفاده از آن وجود دارد.

پناه بردن به خدا از خطرات، تنها با گفتن «اعوذ» حاصل نمی شود، بلکه علاوه بر گفتن، عمل نیز لازم است. چنانکه اهل بیت پیامبر علیهم السلام وقتی مسکین و یتیم و اسیر را اطعام کردند، گفتند: «أنا نخاف من ربنا يوماً عبوساً قمطیراً» (۳) ما از روز قیامت می ترسیم که اطعام کردیم. قرآن می فرماید: «فوقاهم الله شرّ ذلک الیوم» (۴) خداوند نیز آنان را از شرّ آن روز نجات داد. پس گفتن «أنا نخاف» به تنهایی کارساز نیست، بلکه باید همراه با عمل باشد.

شرّ مطلق وجود ندارد و خداوند نیافریده است، بلکه چه بسیار اموری که از یک زاویه، شرّ دیده می شوند و زاویه ای دیگر خیر. چنانکه مولوی می گوید:

زهر مار، آن مار را باشد حیات

لیک آن، آدمی را شد ممات

پس بد مطلق نباشد در جهان

بد به نسبت باشد، این را هم بدان

بعضی از سختی ها و فشارها، شرّ نیست، بلکه رمز تکامل است. مولوی می گوید:

گندمی را زیر خاک انداختند

پس ز خاکش خوشه ها بر ساختند

بار دیگر کوفتندش ز آسیا

قیمتش افزون و نان شد جان فرا

باز نان را زیر دندان کوفتند

گشت عقل و جان و فهم سودمند

باز آن جان، چون که محو عشق گشت

يُعجب الزّراع آمد بعد کشت

ص: ۲۰۰

۱- ۳۶۴. بقره، ۱۰۲.

۲- ۳۶۵. سجده، ۷.

۳- ۳۶۶. انسان، ۱۰.

۴- ۳۶۷. انسان، ۱۱.

قرآن سفارش می کند که با همسرانتان خوب رفتار کنید و اگر نسبت به آنان کراهت دارید، چه بسا در کنار آن الطافی نهفته باشد. «و عاشروهنّ بالمعروف فان کرهتموهنّ فعیسی ان تکرهوا شیئاً و یجعل الله فیہ خیراً کثیراً» (۱) چنانکه گاهی زن زیبا نیست، ولی مادر فرزندان بزرگ و برجسته می شود.

بسیار از تلخی ها، استعدادهای ما را شکوفا می کند، حالت صبر و مقاومت را در ما رشد می دهد و دل انسان را خاضع و خاشع می سازد. «لعلهم یتضرّعون» (۲)

شب برای مردان خدا، زمان بندگی و عبادت است: «یتلون آیات الله آناء الیل» (۳) ولی برای نامردمان، زمان توطئه و تهدید و هجوم است. «من شرّ غاسق»

سخن و یا حرکتی که روابط و دوستی های محکم را متزلزل کند، نفاثات است و باید از آن به خدا پناه برد.

پناه بردن انسان به خدا، مستلزم پناه دادن خداوند است و گرنه فرمان پناه بردن لغو بود.

در میان تمام شرور نام سه شرّ در این سوره آمده است:

- شرور پنهان و در تاریکی ها. «من شرّ غاسق اذا وقب»

- شرور زبان های ناپاک. «من شرّ النفاثات فی العقد»

- شرور حسادت ها و رقابت های منفی. «و من شرّ حاسد اذا حسد»

برخی زنان به خاطر زیبایی و لطافت در گفتار، می توانند مردان را در تصمیمات خود سست کنند و مصداق نفاثات باشند.

یکی از مصادیق نفاثات، سحر و جادو است و لذا آموزش و عمل آن حرام است.

با اینکه «شر ما خلق» شامل تمام شرور می شود، ولی نام سه شرّ را به خاطر اهمیتی که دارد، جداگانه آورده است. «غاسق اذا وقب - النفاثات فی العقد - حاسد اذا حسد»

پناه بردن در هر حال لازم است، خواه آنجا که خطر باشد: «شرّ ما خلق» خواه دریافت کمال باشد: «فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم» (۴) هرگاه قرآن تلاوت می کنی از شرّ شیطان به خداوند پناه ببر.

ص: ۲۰۱

۱- ۳۶۸. نساء، ۱۹.

۲- ۳۶۹. اعراف، ۹۴.

۳- ۳۷۰. آل عمران، ۱۱۳.

در سوره فلق، در برابر سه شرّ بیرونی، به یک صفتِ الهی پناه می‌بریم. (از شرّ غاسق و نفّاثات و حاسد، به صفتِ «ربّ الفلق» پناه بردیم.) اما در سوره ناس به عکس است. در برابر یک خطر درونی، به سه صفت الهی پناهنده می‌شویم. (از شرّ وسوسه قلب، به صفاتِ «ربّ النَّاس»، «ملک النَّاس» و «اله النَّاس» پناه می‌بریم.)

بحثی درباره حسادت

تلاش برای به دست آوردن کمالاتی که دیگران دارند، غبطه و ارزش است، ولی تلاش برای نابود کردن کمالات دیگران حسادت است. حسادت نشانه کم ظرفیتی و تنگ نظری است. اولین قتلی که در زمین واقع شد به خاطر حسادت میان فرزندان آدم بود و اولین گناهی که در آسمان واقع شد، حسادت ابلیس به آدم بود. در حدیث می‌خوانیم: حسادت ایمان را می‌خورد آن گونه که آتش هیزم را. (۱)

آنچه بر سر اهل بیت پیامبرعلیهم السلام آمد که آنان را کنار زدند، ناشی از حسادت بود و قرآن در آیه ۵۴ سوره نساء می‌فرماید: چرا به خاطر الطاف و تفضّل خداوند، بر افراد لایق حسادت می‌ورزند، مگر نمی‌دانند ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و ملک عظیم دادیم.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «الحسد داء عیاء لایزال الا بهلک الحاسد او بموت المحسود» (۲) حسادت مرض خطرناکی است که جز با مرگ محسود یا هلاکت حسود از بین نمی‌رود.

حسود در واقع به خدا اعتراض دارد و در برابر اراده و حکمت او جهت می‌گیرد که چرا به او عطا کرده و به من نداده است.

حسود هرگز خیرخواهی و نصیحت نمی‌کند و به خاطر خوی حسادت، از رسیدن خیر خودش به دیگران جلوگیری می‌کند.

قرآن، ریشه بسیاری از گناهان را «بغیاً» به معنای حسادت دانسته است و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «انّ الکفر اصله الحسد» (۳) ریشه کفر حسادت است. چنانکه در برابر پیامبران می‌گفتند: «أبشر یهدوننا» (۴) آیا انسانی مثل ما پیامبر شود و ما را

ص: ۲۰۲

۱- ۳۷۲. کافی، ج ۲، ص ۳۰۶.

۲- ۳۷۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۹۳.

۳- ۳۷۴. کافی، ج ۸، ص ۷.

۴- ۳۷۵. تغابن، ۶.

هدایت کند؟

حسود معمولاً منافق است. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «الحاسد یظهر وُدّه فی اقواله و یخفی بُغضه فی افعاله» (۱) در ظاهر اظهار علاقه می کند ولی در باطن کینه و بغض دارد.

منشأ و درمان حسادت

گاهی تبعیض نابجا میان افراد، حسادت آنان را بر می انگیزد.

گاهی مردم توجیه نیستند و شرایط را یکسان می پندارند و همین که یک برتری و امتیازی دیدند حسادت می ورزند. در حالی که اگر حکمت و دلیل تفاوت ها را بدانند آرام می شوند.

حسادت در خاندان نبوت نیز پیدا می شود، همان گونه که در خانه حضرت یعقوب، حسادت فرزندان، آنان را به چاه افکندن برادر وادار کرد.

دامنه حسادت تنها نسبت به نعمت های مادی نیست، بلکه گاهی نسبت به ایمان افراد حسادت می شود و می خواهند آنان را به کفر برگردانند. «یردّونکم من بعد ایمانکم کفّاراً حسداً» (۲)

برای درمان حسادت باید اینگونه فکر کرد:

دنیا، کوتاه و کوچک است و غصه برای آن ارزشی ندارد.

ما نیز نعمت هایی داریم که دیگران ندارند.

نعمت ها بر اساس حکمت تقسیم شده است، گرچه ما حکمت آن را ندانیم.

آنکه نعمتش بیشتر است، مسئولیتش بیشتر است.

بدانیم که حسادت ما بی نتیجه است و خداوند به خاطر اینکه بنده ی چشم دیدن نعمتی را ندارد، لطف خود را قطع نمی کند و فقط خودمان را رنج می دهیم.

پیام ها:

۱- پناه بردن به خدا را باید به زبان جاری کرد. «قل اعوذ»

۲- به خاطر زیادی خطرات و اهمیت آن انبیا نیز باید به خدا پناه برند. «قل اعوذ»

١- ٣٧٦. غررالحكم.

٢- ٣٧٧. بقره، ١٠٩.

۳- اصلاح خود و جامعه، بدون استمداد و پناهندگی به خداوند امکان ندارد. «قل اعوذ بربّ الفلق»

۴- چون شرور بر قلب و فکر انسان قفل می زند، باید به قدرتی پناه برد که شکافنده و شکننده قفل ها و موانع باشد. «ربّ الفلق»

۵- در دعا با دید وسیع برخورد کنید. «شَرُّ ما خلق» (همه مخلوقات را در بر می گیرد).

۶- در میان همه شرور، شر حسادت، تفرقه افکنی، عهد شکنی و توطئه های پنهان اهمّیت بیشتری دارد. «من شرّ غاسق... شرّ النفاثات... شرّ حاسد»

۷- دشمن آنقدر می دمد تا تبلیغاتش مؤثر واقع شود. («نفاثات» جمع «نفاثه»، صیغه مبالغه است.)

۸- با وسوسه ها عقاید سست می شود و حرف اثر می کند. «من شرّ النفاثات فی العقد»

۹- حسادت، دارویی جز پناه بردن به خدا ندارد. «قل اعوذ... اذا حسد»

۱۰- زمینه ها زمانی خطرناک است که به فعلیت در آیند. «حاسد اذا حسد»

۱۱- حسادت، کم و بیش در افراد هست؛ اقدام عملی بر اساس آن گناه است. «اذا حسد»

«والحمد لله ربّ العالمین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ «۲» مَلِكِ النَّاسِ «۳» إِلَهِ النَّاسِ «۴» مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ «۵» الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ «۶» مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

(ای پیامبر!) بگو: پناه می برم به پروردگار آدمیان. پادشاه آدمیان. معبود آدمیان. از شرّ وسوسه شیطان. آن که اندیشه بد در دل مردمان افکند. از جنس جنّ باشد یا انسان.

نکته ها:

در قرآن، بیش از ۳۰۰ مرتبه کلمه «قل» آمده که بسیاری از آنها فرمان خداوند به پیامبر است و در پاسخ مخالفان یا موافقان می باشد.

کلمه «وسواس» هم به معنای موجود وسوسه گر می آید و هم به معنای وسوسه و خطورات و افکار ناروا، ولی در اینجا به معنای وسوسه گر است.

گفتن کلمه «اعوذ» برای نجات از خطرات کافی نیست، بلکه باید در عمل نیز از عوامل خطر ساز دوری کرد. وگرنه خانه را در مسیر سیل ساختن و نوشتن «اعوذ بالله من السّيل» بر سر در خانه به منزله مسخره است. کسی که می گوید: «اعوذ بالله»، باید در عمل نیز از سرچشمه های فساد دوری کند.

به کسی باید پناه برد که اسرار و وسوسه های درونی را می شناسد. «يعلم خائنه الاعين و ما تخفى الصدور» او از خیانت چشم ها و آنچه سینه ها پنهان می کند آگاه است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان بر دل انسان آرمیده؛ هر گاه یاد خدا کند پنهان شود و هر گاه

غافل شود او را وسوسه می کند. «فاذا ذكر العبد الله خنس... و اذا غفل وسوس» (۱).

کسانی که دیگران را به تردید و وسوسه می اندازند، کار شیطانی می کنند. مخالفان حضرت صالح به مردم می گفتند: آیا شما علم دارید که صالح پیامبر است؟ و با این کلام در مردم تردید به وجود می آوردند. «أتعلمون انّ صالحاً مرسل» (۲).

در اول قرآن با «بسم الله» از خدا استمداد کردیم و در آخر آن نیز به خدا پناه می بریم.

«خناس» از «خنوس» به معنای پنهان شدن و عقب نشینی است. شیطان هم خودش مخفی است و هم کارش، اگر وسوسه او علنی باشد بر مردم مسلط نمی شود، ولی با تظاهر و توجیه در لباس زیبا جلوه می کند و موفق می شود. حضرت علی علیه السلام می فرماید: شیطان با ظاهرنمایی حق و باطل را بهم در می آمیزد و بدین شکل بر طرفداران خود غالب می شود. «فهنا لك يستولى الشيطان على اوليائه» (۳).

حالا که شیطان، خناس است، آنقدر می رود و می آید تا موفق شود، ما هم باید یاد خدا را زیاد کنیم.

در قرآن بارها از انسان انتقاد شده است که هرگاه گرفتار می شود دعا می کند و پناهندگی می خواهد و همین که خطر رفع شد، گویا ما را نمی شناسد. (۴).

در این سوره چون وسوسه درون روح و قلب انسان جای می گیرد و با ایمان و عقل و فکر ما بازی می کند، سه بار نام خداوند یاد شده: «رَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، اِلٰهِ النَّاسِ» اما در سوره فلق که شرور خارج از سینه هاست، یکبار نام خدا مطرح است. «رَبِّ الْفَلَقِ» آری خطر انحراف فکری و تأثیر آن در روح به مراتب بیشتر از خطرات خارجی است و دشمنان فرهنگی و فکری، از دشمنان نظامی و اقتصادی مرموزتر و خطرناکترند.

در روایات آمده است که شیطان از قبول توبه انسان از سوی خدا ناراحت شد. یارانش را جمع و از آنان استمداد کرد. هر کدام مطلبی گفتند، تا یکی از آنها گفت: من انسان را وسوسه می کنم و توبه را از یادش می برم. ابلیس این طرح فراموشی توبه را پسندید. (۵).

حالا که او «رَبِّ النَّاسِ» است، پس شیوه های تربیتی دیگران را نپذیریم. حالا که او

ص: ۲۰۶

۱- ۳۷۸. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۴۹.

۲- ۳۷۹. اعراف، ۷۵.

۳- ۳۸۰. نهج البلاغه، خطبه ۵۰.

۴- ۳۸۱. یونس، ۱۱.

۵- ۳۸۲. تفسیر نورالثقلین.

«ملک النَّاس» است، پس خود را برده دیگران قرار ندهیم و حالا که او «اله النَّاس» است، پس به غیر او دل نبندیم و این تفکر و اعتقاد بهترین وسیله پناهندگی از وسوسه هاست.

آنکه در سینه و قلب و روح مردم وسوسه می کند، ممکن است از نژاد جن و شیطان باشد یا از نژاد انسان. آری تطمیع ها و وعده ها، امروز و فردا کردن ها از جمله راههای وسوسه است.

وسوسه شیطان نسبت به حضرت آدم و سایر اولیای خدا در حدّ القا و پرتاب وسوسه است: «فوسوس الیه الشیطان»^(۱)، «القی الشیطان فی امتیته»^(۲) اما نسبت به عموم مردم، ورود و نفوذ وسوسه در دل و جان آنهاست. «یوسوس فی صدور النَّاس» البته نه به شکل سلطه بر دل انسان به گونه ای که راه گریزی از آن نباشد. زیرا قرآن در آیه ای دیگر می فرماید: «ان الَّذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون»^(۳) هنگامی که شیطان ها به سراغ افراد باتقوا می روند تا از طریق تماس، آنان را وسوسه کنند، آنان متوجه شده و اجازه نفوذ نمی دهند.

تکرار کلمه «ناس» در «رَبِّ النَّاس - ملک النَّاس - اله النَّاس» اشاره به آن است که ربوبیت، حاکمیت و الوهیت خداوند عام است و اختصاص به فرد یا گروه یا نژاد خاصی از بشر ندارد.

اول «رَبِّ النَّاس» آمد، بعد «ملک النَّاس» و سپس «اله النَّاس»، شاید به خاطر آن که آنچه به فطرت نزدیکتر و ملموس تر است، پناهندگی به مربی است: «رَبِّ النَّاس»

چنانکه کودکان به هنگام خطر اول صدای مادر می زنند، سپس کسی که قدرت دارد، «ملک النَّاس» و در مرحله بعد سرچشمه رحمت و حیات. «اله النَّاس»

خداوند به نیازهای انسان و خطراتی که او را تهدید می کند آگاه است، ولی شیوه تربیت الهی آن است که انسان نیاز و استمداد و پناهندگی خود را به زبان آورد و فقر و احتیاج را به خود تلقین کند تا روحیه تواضع و تعبد و تسلیم در او شکوفا شود. «قل اعوذ...»

به گفته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خاطرات و وسوسه هایی که بی اختیار بر انسان عارض می شود،

ص: ۲۰۷

۱- ۳۸۳. طه، ۱۲۰.

۲- ۳۸۴. حج، ۵۲.

۳- ۳۸۵. اعراف، ۲۰۱.

مادامی که از طرف انسان عملی صورت نگیرد، چیزی بر او نیست. «وضع عن امّتی ما حدّثت به نفسها ما لم يعمل به او یتکلم» (۱).

پیام ها:

۱- پیامبر، امین وحی است و چیزی از خود نمی گوید. «قل»

۲- خطرات به قدری شدید است که خدا به پیامبرش دستور پناه بردن می دهد. «قل اعوذ»

۳- بدون استمداد از خدا، امکان مبارزه با شرور نیست. «اعوذ برّب النَّاس»

۴- گناهکاران نباید مأیوس شوند، زیرا خداوند، پروردگار همه مردم است نه فقط مؤمنان. «رّب النَّاس»

۵- وقتی پیامبر، به خدا پناه می برد، وظیفه ما روشن است. «قل اعوذ برّب النَّاس»

۶- انسان باید خود را تحت تربیت خداوند بداند، «رّب النَّاس» سلطنت و حکومت او را بپذیرد، «ملک النَّاس» و او را معبود خود قرار دهد. «اله النَّاس»

۷- انسان بی ایمان، به قدرت و جمعیت و قومیت و ثروت خود پناه می برد، ولی مردان خدا به پروردگار و پادشاه و معبود هستی پناهنده می شوند. «رّب النَّاس - ملک النَّاس - اله النَّاس»

۸- بالاترین خطرها پنهان ترین آنهاست که وسوسه درونی باشد. «من شرّ الوسواس الخناس» «والحمد لله ربّ العالمین»

خاتمه:

در روایت آمده است: حضرت علی علیه السلام همواره هنگام پایان و ختم قرآن، این گونه دعا می کردند: «اللهم اشرح بالقرآن صدری و استعمل بالقرآن بدنی و نور بالقرآن بصری و أطلق بالقرآن لسانی و اعنّی علیه ما أبقتنی فأنه لا حول و لا قوه الا بک» (۲).

«اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجل فرجهم»

ص: ۲۰۸

۱- ۳۸۶. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۵۴.

۲- ۳۸۷. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۰۹.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

